







# بسم الله الرحمن الرحيم

در ذکر خلاصه توان این علاج جمیع امراض بدن صداع بهمنی درد سر است اگر حبش آن خون به عکاش  
 سرخی روی چشم گرمی سرد شیرینی دانه استلای رگهای بدن خصوص رگهای سرد و عظم نبض است  
 طلمای نافع از برای این قسم صداع چون طلا کرده شود بعد از قسط قیصال و حجامت ساق  
 و آشامیدن شراب آلو و ترشندی و عنایت استمال اغذیه از ماش مقشر و عدس و ترشندی  
 صفت آن آرد جو کشنیز تر برگ بید و خرفه و غنبل الثعلب و صندل سرخ و زعفران و انجیر و سیب آید بر سر طلا  
 نماید جلای نافع و در قسط صداع صفت آن قند سفیده درم در هفت قاشق آب حل کرده و نیم قاشق  
 آب لیمو و دو قاشق کلاب داخل کرده سرد نموده یا شام شده و اگر در وقت صداع از صفر باشد علامتش  
 دهن و زردی قاروره و شدت درد و گرمی سرد زردی و زردی و تشنگی و خشکی بینی و دانه سرعیت  
 نبض است بقوع نافع و در قسط تبیت تلیدین طبعیت صفت ترشندی یک اوقیه آلو بخارا در آب  
 نجاست صبی صاف نموده شربت بنفشه یا شربت نیلوفره درم داخل کرده یا شام باشد غذا شش  
 برنج یا سفید و آب ترشندی و شیر و مغز ادم شیرین چغندر قلع و دیگر اقوای از اول صفت  
 ترشندی یک اوقیه آلو سیاه آلو بخارا از هر یک ده دانه شب بخساند صبح صاف نموده و ترشندی  
 و شیر شربت خراستانی از هر یک پانزده درم در آن حل کرده صاف نموده یا شام باشد قلع و دیگر اقوای

طلمای

جلای

تبیت

صفر کند پوست بلبل زرد درم شب در یک پیاله آنخوره بخساند صبح صاف نموده شیر شست پانزده درم  
 در آن حل کرده بیاشامند طلای بر گاه بعد از تقیه آن باقی باشد طلا نمایند نافعست صندل سرخ  
 صندل سفید باب کشنیز تازه بوده بر سر طلا نمایند یا بشوید که در وقت میجان شدت الم سفید بگریید  
 کل بنفشه گل خطمی سفید آرد جو خربالک لکک جوشانیده پانزده روز تا بقدم بشویند و کیسه بالند و باید  
 که از بالا بر می مالیده باشد و در صداع شدید بلکه برای جمیع امراض حاره نیز این پاشویه عاقل  
 انفع هست همچنین در حیات وقتی که خوف سرسام باشد تقویع حلوصفر بر اند و صداع صفراوی  
 را نافع است عذاب ده دانه پستان مویز منقذ از هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال مجموع را در شش  
 درم آب بخساند فلوس خیار شنبه تر همچنین بر یک پشت درم در آن حل کرده صاف نموده روغن  
 بادام شیرین یک مثقال داخل کرده قدری گلاب اضاف نموده بیاشامند و در سینه دیگر تر مس صندل  
 ده دانه در منقوع داخل است تقویع بلبل که سهیل صفر بود و صداع جار صفر اوی را نافع است  
 بلبل زرد درم در پنجاه درم آب آلو بخساند پس در آن سنگی از دست به بالند تا آب آلو قوت بلبل  
 را بگذرد پس صاف نموده تر همچنین پانزده درم در آن حل کرده صاف نموده بیاشامند و اگر بعضی آلو آب  
 نمر بندی کنند شاید حب سهیل صفر حضرت سید سند قدس سره در صداع صفراوی پوست بلبل  
 زرد پوست بلبل کالی بلبل سیاه سنار یکی از هر یک یک اوقیه کوفته بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده  
 حب ساخته آب گرم فرو برند جمله یک شربت است فطول نافع برای این قسم گل بنفشه گل بنفشه  
 خبازی پوست خشخاش نیکو کوفته غنیمت العلیب برای مساوی در آب پنجه صاف نموده در آفتاب  
 نیم گرم کرده بر سر ریزند و اگر حدوث صداع از غلبه بلغم باشد علاتش گرانی سر و غلبه خواب نیست  
 دمان و بینی و عدم حرارت سر و سبیدی و غلظت بول که بطور نبض است و واء منضج مبتذل در قسم  
 تا زمانیکه اثر قاروره ظاهر شود و صفته مار الاصول پنجاه درم با شربت اسطوخودوس شربت لیون از هر یک یک  
 اوقیه با مار الاصول و روغن حب الخروع یا مار الاصول پنجاه درم با یک اوقیه گل قنادی یا شامند  
 از مار الاصول پوست خرازان پوست خرفس یا سنجبل الطیب شجر ارمنی انیسون مضطک  
 از هر یک هجرتانند و صاف کرده مقدار بیست تا یک مثقال یا دو مثقال روغن حب الخروع بیاشامند  
 چون ناده نفع نماید یا ریح فقیر از آن مار الاصول یا روغن حب الخروع بیاشامند و بعد از نچتگی ناده

۴  
 نسخ اول حب صبر و حب ایاریج برای اخراج ماده نیز داده می شود فیه حب اما مستعمل درین  
 ایاریج فیه یک گرم ترید سفید یک گرم و نیم تخم خنظل شست و دم سقویا ایسون از یک یک انگ کوفته نیمه بگلایه  
 حب سازند که بیشتر است حب صبر و قوطری چهار درم پوست بلبله کبابی یک درم و ثلث  
 درمی صطکی یک گرم کلسنج ایسون کثیر از یک و ثلث درمی زعفران شش درمی کوفته پخته با  
 او قوطی حب سازند شربتی و در شقال روغن کزک و قطره کطله کردن درین صدام مفید است قسط طبع چهار  
 شقال سیخ فاضل عاقر قروان فریون از یک سه شقال جنید ستر و شقال انبه اجزای نیم کوفته  
 و رو پیاده آب چوشانده تا نصف رسد بعد از آن صاف نموده بشاد شقال زیت باروغن کنجد و احلکه  
 درون قوطی چندان چوشانند که آب رفته روغن بماند روغن فریون که مالیدنش بر سر درین صدام نافع است  
 فریون بودیه کوی از یک دو شقال جنید ستر عاقر قروان از یک یک شقال کوفته در یک یا که آخر حش  
 چون نصف رسد صاف نموده زیت باروغن کنجد چهل شقال و احلکه چندان چوشانند که آب رفته روغن بماند  
 صدام کوفته شسته کرده نگاه دارند صدام سوداوی اگر صدام حادث شود علاتش گزنی سر از زخمی کمتر خشکی مانع  
 و بدن تیرگی رنگ باریکی بطور بعض فکر فاسد و تیری قاروره علاتش نفع داده بماند و گن نشسته اصل السوس  
 غنچه کلسنج از یک سه درم چوشانیده صاف کرده شربت گاوزبان شربت ادرنجویه از یک یک او و احلکه  
 یا شامند یا نیکه ماده نفع یابد و کلاست نفع ماده غلظت و گلبنی قاروره است پس بطبوخ افیتون استفرغ سودا  
 کنند غذا نخورند آب آگوش بزغال و یا مرغ فریج یا ریج مسهل سودا است مثل درین قسم استخوان افیتون  
 غایقون پینید از یک یک گرم سفیج فستقی سه درم ایاریج فقیرا فستق درم یک طعام دو درم و نیم یا  
 سیاه بچرمه اوجرد فصول دو درم کوفته نیمه حب سازند شربتی دو درم و نیم صفا و ایاریج  
 درین قسم گل نمک گل بابونه گل خطمی سفید کوفته آب نیمه روغن فستقه و بادام و روغن بون و عین  
 نرکس با هم نرم کرده بر سر مالیدن نیز مفید است و اگر از گرمی ساده مانده  
 راه رفتن در آفتاب و خوردن چیز گرم و غیر آنها از اسباب سخت علاتش تقدم بیست با وجود بگری  
 سرفه بعد از تلین طبعیت که بعد از سهال برسد بعفت آن آرد جو گشیز تر و بخاری کوفته بر سر  
 کنند اطباء درین صدام از ادویه قابضه چون فستق و بید و پیما ضامی نمایند و ماکر و میله  
 آنها را اگر حدوث سردی مانع باشد شربت برودت و غذا و ادوی سرد علاتش و تقدم

وجود سبب است و سردی ملس سر ضاد مانع برای انقباض صداع با بونه اکلیل الکلی است و خود پس  
 مرز نخوش کوفته بخته باب بخته روغن خیری داخل کرده بر سر ضاد نمایند اگر صداع با دامی غلیظ باشد علامت  
 تدریست ضاد مستعمل حضرت قله گاه صاحب آرد جو گل زلفه گل نیلوفر گل خلی سفید صندل سفید  
 هر یک یک ستار کوفته بگلایانک روغن گل سرخ و سرکه بهشت بر سر ضاد نمایند و اگر معقول قله طلا  
 والد ماجد در صداع حاره ساده غایب خراسانی نه دانه در عرق بید مشک بست و پنج مثقال نجیسانده  
 منقوع غایب اگر کوفته در تخم خرفه خشخاش از هر یک یک مثقال در ان شیره کشیده طباشیر سفید یک انگار  
 بران کشیده یا شامند و یک باشد که عوض کرده شود تخم خرفه خشخاش تخم کاه و تخم خیار برین شیره  
 از هر یک مثقال و اگر عوض کرده شود منقوع غایب شرباب نیلوفر یا شرباب بخته یا شرباب خشخاش  
 در شدت و جرح نیز صواب باشد و مقدار شربت هر یک ازین شربیه یک اوقیه است فمقوع ملین  
 منقول ازین سراقیون معقول حضرت سید سند در صداع حاره ساده هر گاه بوده باشد از تصایع ملین  
 افتد آلودی سیاه آلودی بخار غایب از هر یک ده دانه تمندی یک اوقیه موز طایفی یا نرزه دانه باریکم  
 نجیسانده فلووس خاشخاش برنجین خراسانی از هر یک ده مثقال حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین  
 یک مثقال داخل کرده یا شامند و اگر ماده صفراوی باشد با بخارات حاره دو مثقال پوست بلبله زرد و دو مثقال  
 آمله منقوع در نقوع داخل کرده غذا شود با ماش و پنجه کردن که دو اسطوخودوس و کاه بود و مثال آن باشد و اگر  
 نباشد گوشت بزغال یا گوشت خروس بچه داخل کنند و از سردی ساده مثل پرورده هوا و  
 خوردن و از چیزها سرد اگر صداع حادث شود علائش تقدیم این اثبات و سردی  
 ملس سر علائش آنچه گذشت در بلغمی و سودا و نبی الا سهل ضاد مانع از برای  
 این قسم با بونه اکلیل الکلی اسطوخودوس مرز نخوش برنجاسف تمام کوفته باب بخته  
 خربسک داخل کرده نیم گرم بر سر ضاد کنند و از بادام غلیظ که در سردی  
 تخم نخوش اگر صداع حادث شود علائش تدریست و آواز زار و سردی گوش و  
 انتقال درد از موضعی به موضعی و ضربان عدم گرانی سر علائش بریز از جراثیم نافع و فطول  
 از با بونه و شربت و اکلیل الکلی و قیصوم و معوط از چند سید ستر فرقیون که در روغن بادام داخل کرده  
 سبب کاهند و شومی سازند و این و مشک و معطر و سبب و غیره و پوست و میوه

مرز نخوش

سبب

مرز نخوش

مرز نخوش

مرز نخوش



و طبیعت را نرم گردانند و علاج باقی انواع صداع آنچه بشیرکت معده یا عضو دیگر یا ضعف دماغ یا از بسیاری  
بجاست و غیر آن بود از علامات مذکور بیرون نیست شقیقه دردی بود در یکی از دو جانب سر راست  
یا چپ و اقسام علامات و معالجات بدستور صداع است سرسام لطمی یا رسی که معرب کرده اند  
از سر و از سرسام که بعضی آن اس است در اینجا عبارت است از آماس حجاب دماغ یا نفس دماغ و از خون  
می باشد و این را بزبان یونان قرطیس تفاوت گویند علامتش تب دایمی و گرانی سر و سرخی چشم و ریه  
و رفتن آب از چشم و صداع و گفتن بزبان خفیدن و درشتی و سرخی زبان یا بیایی و عظم نبض علامت  
فصل فی حال و بقدر قوت و احتمال خون بر داشتن و نرم داشتن طبیعت بعباب و آلودگی و ترخیزی و نفثه و ترشندی  
و روغن گل و اندکی سرکه در سر مالیدن و حقنه نرم مثل عتاب و نفثه و ترشندی و روغن گل و اندکی سرکه در  
سر مالیدن و حقنه نرم مثل عتاب و نفثه و نیلوفر و آلودگی و ترخیزی کردن از صداع که شیره تر و گلاب کحل و ساق  
خدا آب جو و عدس و اسفناخ و در وقت بزبان یا شیوید کنند و پیرامانند و به بندند و از صفرا می باشد  
و این را قرطیس خالص گویند علامتش تب تیز و سخیابی و سبکی شکر شکمی چشم منی و دمان نرمی و در  
وزبان سرعت نبض و خنک و بدغی و بزبان علامتش بدستور صداع صفراوی و از سودا می باشد  
علامتش بزبان ترش روی سخیابی و خشکی دمان منی و صداع و تب ضعیف و کمر و سر و در برج تغییرات  
علامتش بطریق صداع سوداوی از بلغم می باشد و این را غس می گویند علامتش صداع و تب  
نرم و بسیاری آب دمان و خواب گرانی و کسالت تا غایتی که از چشم کشادن دمان بر نهاده ان کالی  
کسالت نماید و نمایان از لوازم این مرض است و لهذا این مرض را بسیار گویند علامتش حقنه در اول مالیدن  
و بستن اطراف شربت بنی آنافع گاو زبان بخورم یا در بخورم یا در پیراوشان و درم نفثه درم بنج  
سوسن ترشیده یک درم قند پنجه درم خردلی دو سیر در صبح و یک سیر در آخر روز آب گرم می دهند  
و بعد از چهار و نیم ملی و پسند نسخه آن استامی بخورم سطوخ و دوس و درم ترب سفید و خوف  
ترشیده و درم یا در بخورم و درم گاو زبان سه درم گاسرخ سه درم قلعنده درم غایقون اش  
سفید نیم درم غذا در ایام اول تا انتهای مرض آب جو خود و ماش انداخته و در انحطاط خود مرغ انداخته  
سدر است که وقت برخاستن چشم با یک شود و ابر آنست که چنان نماید که چهره ای  
در دمان بکشد علامتش اگر در معده غشیانی بود قی کند و سر نماید که بر آید مناسب آن نهان قی که بود

شقیقه

اسام  
و از خون

علامتش

و از صفرا

و از سودا

و از بلغم

شربت

ترش

سدر

صداع آن خلط معلوم شده و در امراض معده نیز خواهد آمد عمل نماید اگر ماده در نفس مانع بود علامت خلط  
غالب خلاش هم بدستور که در صداع گذشت سیات حوالی بود در کیت دراز و کیفیت تو  
علاجش اگر تپ عارض گردد علاج تپ بود و ال آن بزوال تپ بود اگر تپ نباشد از بروز ت  
و رطوبت برد بدستور صداع تدبیر فرمایند و دست و پا مالیدن و حکم بچیدن و باز کشادن و از بنجره  
زدن و بوجهی آرد جو بیدار کردن در هر دو قسم است سهر بخوابی مفرط است از سردی خشکی ساد  
یا با ماده که سودا باشد و از گرمی و خشکی ساده یا با ماده که صفر باشد علامت و علاج در صداع گذشت و از  
رطوبت بقریه می باشد علامتش مرکب از علامات بلغم و صفر باشد و سردی دامن علاجش مرکب از علاج  
بل هر دو قسم حمام که عرق نشود و آب بسیار ریختن بر روغن اکادام که دو نفثه در بینی گوش مالیدن کیت  
دست و پای و خستین و حوالی آن منافات هم اقسام سهر را مفید است بسیار فراموشی بود از  
سردی و خشکی و از گرمی ساده یا در غلبه صفر بر مقدم مانع می باشد علامت و علاج بدستور سابق است  
روغن سوسن را مالیدن بر سر بسیار حادث از سردی و خشکی را نافع است ایامی فقیه است  
بان نافع است از برای بسیار بلغمی ضا و برای بلغمی خردل سوده بعسل برشته ضاد بر سر ناید ششوم  
نافع برای انقباض بسیار شش را حل کرده جوز بوا کوفته بآب برشته بشکل شامه ساخته و ایم بنویسد حق  
و بر عونت از نقصان یا بطلان فکر میباشد و چون بلاد نافع است برای انقباض و قتل از ماده سرد و تر و  
بلغم باشد صفت آن فلفل دراز فلفل قطعه و ج ترکی شونیز از هر یک ده مثقال سداب خطیانا از راوندر جرج  
حب الفار چند بید شتر شیطخ خردل از هر یک نیم مثقال مجموعه را کوفته بخیته با دو صند و بخواه مثقال گل  
مصنوفی و ده مثقال روغن گردگان چهارم عسل بلاد برشته کلهها سازند هر یک یکد رم و شتر تی یک  
گلوله که غذای گوشت در خوردن چون بلاد از یک نیم مثقال گوشت جایز نیست جمود مرضی است که باطل  
شود و حس و حرکت در مرض خفته نافع برای مرض که از اخراج سودا کند صفت آن سنبله کی نیم مثقال  
نستقی نیم کوفته سه مثقال گل نرفته بادیان پر سیا و شان با بون کل نلیو فراز هر یک دو مثقال سپستان  
سی دانه همه را کوفته در یک کسب بجم شانه تا بنصف رسد صاف نموده شکر سرخ فله خیار شنبه از  
هر یک ده مثقال از آن حکله صاف نموده بر روغن با بون دو مثقال داخل کرده بکرم بدو دفعه شسته  
با لیمو نیا نیم خا و نیم نیا است و این بیماری را با سم سبب نام نهاده اند پس اگر سرد و تر بود

کیت

کیت

کیت

کیت

کیت

کیت



بود علاتش سرخی رنگ یالی بسیار و سرخی چشم و خنده و فرخ و غم نصف سرخی قاروره مطبوخ  
 پنج درین قسم بعد از قصد کل و تعویل غذا مانده شور بار ما بش از گوشت بز و بره صفت  
 آن غناب خراسانی ده دانه گاوزبان تخم کاسنی بادرنجویه از هر یک دو شقال جو شاییده  
 صاف نموده گلشنه آفتابی یک اوقیه داخل کرده صاف نموده بوشند مطبوخ  
 که بعد از نصف ماده که اثر آن از قاروره ظاهر میگردد استعمال کرده می شود صفت آن غناب  
 سیستان از هر یک پنجاه عدد شاییده سنبل از هر یک پنجاه عدد بلبله سیاه گاوزبان سیاه  
 نشستی نیکوخته اقیقون از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم جو شاییده صاف نموده  
 فلس خیار شنبه درم تمر بندهی دو سیر قند سفید یک سیر تخمین و سیر دران حل کرده  
 صاف نموده یا شاییده و اگر ده شقال شیر خشک خراسانی اضافه نماید اقوای گردد و اگر  
 سیس سوادوی صاف نموده باشد علاتش کثرت اضطراب غصه زرد  
 روی و بدخوی و جنگ و یخوابی و حراره بدن مخصوص سر و زردی قاروره است از اثره  
 شراب لیمو و شراب نارنج و شراب غوره و شراب زرشک با عرق گاوزبان بوشند  
 شراب منصف و سه درم درین نوع گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان از هر یک یک  
 درم آلودی سیاه پنجاه عدد تمر بندهی نشستی درم خبازی سه درم جو شاییده صاف نموده  
 قند سفید یکصد و پنجاه درم داخل کرده بقوام آرد و هر روز یا نرزه درم آب گرم بوشند  
 مطبوخ که بعد از نصف استعمال است غناب خراسانی حل عدد پوست بلبله زرد شاییده  
 سنبل از هر یک پنج درم اقیقون مصری چهار درم گاوزبان گل سرخ از هر یک چهار درم  
 تمر بندهی نه شقال جو شاییده صاف نموده شیر خشک خراسانی ده شقال دران حل کرده  
 صاف نموده یا شاییده طلای نانغ است روغن کدو و شیر دختدر هم کرده بر سر مالند و اگر  
 بیش سوادوی باشد علاتش حب و جدت و سکونت و کثرت ترس و گریه است  
 جلابی نانغ بعد از قصد اگر ضروری باشد و مانعی نباشد صفت آن گاوزبان گل بنفشه  
 تخم خطمی سفید از هر یک سه درم بادرنجویه گل سرخ از هر یک دو درم پیرپاوشان  
 رخ کوسن اصل السوس از هر یک یک درم جو شاییده صاف نموده قند سفید داخل

بلبله  
 بلبله

بلبله  
 صفت زردی

شراب منصف  
 سه درم

مطبوخ  
 سه درم

طلای  
 جلابی

کرده نیم گرم بایشانند جمله کیشرب است مطبوخ مسهل که بعد از نفخ مازده  
 مسهل است صفت آن عذاب پستان از هر یک که چهل دانه بلیله سیاه بخورم  
 بسفاج فستقی اسطوخودوس اقیقون افریطی از هر یک سدرم گاو زبان گل سرخ بادرنجویه از هر یک  
 بخورم سنا یکی هفت درم جوشانیده صاف نموده تریخیدن ده منقار در آن حل کرده  
 صاف نموده غار یقون سفید یک درم سوده سردار و نموده یک گرم نبوشند  
 و آخر روز بجهت تقویت قذ سفید با شراب گاو زبان یا گلاب و تخم سنبل  
 بنهند و اگر سببش سودا بلغمی باشد علاتش کسالت و کینت منض و بطور آن  
 و رطوبت بینی و دهان است **چهارم** نافع درین قسم گلنگین یا گلقد  
 دو درم عرق گاو زبان و عرق بادرنجویه برکدام که باشد بست و پنج شقال حل کرده  
 صاف نموده نیم گرم نبوشند و بعد از نفخ مطبوخ مسهل مذکور در سودا و  
 بدند و غذا نخود آب گوشت مرغ مطیب بدار چینی و زعفران بخورند **پنجم**  
 مرضی است در لغت بمعنی افتادن و نردن اطباء سده ناقصه است  
 بطون دماغ از بلغم یا سودا با خون و یا از صفرا و این نادر است علاج  
 صرع بلغمی و سوداوی استفراغ مازده است بحبوب قویا و مطبوخ  
 اقیقون حب نافع از برای صرع بلغمی خصوص آن مرغی که به مشارکت  
 معده باشد صفت آن ایارج فیقر ا پوست بلیله کالی غار یقون سفید از هر  
 یک یک درم کوفته خسته آب حب سازند جمله کیشرب است **ششم** نافع برای  
 این قسم صرع که به مشارکت معده باشد صفت آن سنبل الطیب قشاک کن و معطر  
 کوفته خسته شراب ریحانی سرشته بر معده ضاد نمایند کماوی که از برای  
 صرع که به مشارکت عضوی بعید باشد چون انگشت و پا اول مرتبه بالا از برای  
 موضع را مضبوط بندند پس سبوس گندم و نمک گرم گاو زبان آن موضعی پاکه  
 از آنجا بخارند دماغ متصاعد شود و عطوس نافع از برای صرع صفت آن اسطوخودوس  
 مغرقدق هندوی که کنه از ریشه گویند و از چینی اجزای مساوی کوفته خسته است

مطبوخ مسهل

چهارم

پنجم

ششم

هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم  
بدینند تا غلبه آورد و از چیزهای که با نفاصیت مفید است دماغ را با گوشت انگه با سر که بخورد  
و بخنکین است هم گوشت که بسوزند و بخورند که با لوس ملکی است که چون مردم بخوابند چیزی  
از آن تصور کنند که بر سینه افتاده است و این علت مقدر صریح است و سکنه و بنون است حب  
نافع که برای جمیع این علل صفت آن ایامی فقیر غار یقون اقیون ششم خنک نمک هند  
نخب درم باه زانی که رای طیب مصلحت داند و جملیک شربت است و غذا باید که لطیف باشد  
سکاته سده است در بطون دماغ و با آن معطل می گردد و حسن حرکات جمیع و سوسه  
تنفس می شود و بسا باشد که تنفس نیز مرتبه ضعیف می گردد که احساس کرده نشود و درین  
حال مشق می گردد و مریض بمرده پس باید که در پیش نظر گرفته شود اگر عکس نظر در چشم  
گرد زنده است و الا مرده و این از دم و بلغم حادث می گردد و آنچه از دم باشد علائش  
سرخ روی و پیری رگهای گردن و رگهای کمر درد است حقه نرم درین مرض بعد  
از قصد قیصال و حجامت سابق مفید است و آنچه از بلغم باشد علائش سفید  
رنگ و سایر علامات بلغم و تقدم اسباب مولد بلغم علت مغلی که در حال درگاه  
وی ریزند صفت آن زیره کرمانی بادیان از بریک که درم در آب جو شایده صاف  
نموده عمل با نبات داخل کرده و جو نمایند و حقه کنند آنرا حقه که سنار و کی قطرون  
و فیقه ششم خنک و نمک و بوره دران داخل نمایند حقه حقه حاده که سکنه بلغمی را با نافع  
اقیون اقیون ششم خنک از بریک یک مشت بپاچ خفتی دوشت پودینه شستی  
یک دسته بچشانند و یا لایند و بچاه درم آب آنرا گرفته درم روغن بالود داخل کرده  
حقه نمایند و اگر درین حقه دو درم بوره از نیمی یک شقال نمک بندی و هفت درم ابکا  
داخل نمایند و اقی می گردد و چون تا به را گرم کرده بالای طافه برندی که زیرش نبند  
گذازند که اثر گری بلک احرار که بسوزند درین قسم نافع است قالج و شتر خار  
قالج در غرق اطباء بظلالی حسن حرکت نصف بدن است و این اسرم اگر تا نصف راس  
باشد فالج و قوه است و سبب فالج فرو رفتن فضل رطوبی بود و از رطوبی دماغ با عصاب جانب  
پس منع کند قوه حسن و حرکت را از نفوذ دران یا نفوذ کند اما اعضا متاثر نشود

三

4

3

بسیب فساد مزاج بسروى و تری و گاه باشد که افعال طبعی نیز بسبب فساد مزاج باطل گردد پس  
 در عضو منظر ظاهر گردد و اگر تمام بدن سواى راس را فرو گیرد بطلان حرکت است از او لیسسه گویند و اگر بطلان حرکت  
 مخصوص یک عضو باشد از استرخاز نامند **العلاج** ما العسل تا چهارم باید که بران عوص آب و غذا تصفا  
 نمایند جلای که بعد از چهارم تا پانزدهم برای نفع ماده هر روز داده می شود و صفت آن را زیاده اینست  
 دو درم بادرنجویه سه درم درپانزده انار آب بپوشانند تا ب نصف رسد ریالایند و درم کلنگه کین  
 داران جل کرده صاف نموده بنوشند و غذا نخورند آب یا شیر و حبس القرم و اندکی دارچینی و زعفران  
 بخورند و عوص آب گلاب عرق بادرنجویه بخورند تا پانزده روز بر برنج بپزند و بعد از پانزدهم  
 بختنه که در سکنه ذکر شد دوسه بار خنقه نمایند پس استعمال خنقه و استقراغ بلغم تا این حد که بپایند  
 صبر سقوط می بخیزد و بزیادان تر بد سفید غاریقون از هر یک سه درم ملج هندی یک مثقال کوفت  
 پیخته حب سازند شربت دو درم و نیم و درین ایام نخود آب کنشک و کبوتر و کبک و بعد از آن در گشت  
 دارچینی و زعفران و قرفل و صندل و زیره و سیل را انداخته بخورند و گاه باشد که با فاج حرارت مزاج  
 بسبب آنکه دل و دماغ با هم متها و مست کنند پس آنوقت که رطوبت از دماغ فرو آید مقدار مست  
 نماید حرارت دل و جگر غلبه کند پس در خیال تسکین حرارت کنند شراب لیمو و عرق گاوزبان خنق  
 و برنج آب لیمو و شراب سیب همدین وقت توان داد و باشد که حرارت چندان مست شود  
 شود که آب جو باید داد و چون حرارت تسکین یابد باز بمعالجه فالج پردازند **کلنگه کین** مستعمل  
 در فالج و سایر امراض بلغمی مثل خدر و تشنج و تمد بلغمی و استسقا و سوء اشتیاق مفید است و صفت  
 آن برگ گل سرخ تر را قیمة کرده یکس عسل مصفی را بقوام آورده چهار من گل مذکور را با  
 یا مؤزند و چهل روز در آفتاب نهند و اما استرخاز در عروق حالتی است مثل فالج در عروق  
 از اعضا پس استرخاز بطلان حرکت عضو مخصوص باشد و ازین جهت گفته اند که فالج استرخاز  
 نصف بدن است و بطلان نسبت میان استرخاز و فالج عموم و خصوص مطلق است و در عروق  
 نقوی غری و نزدیک نبشی بهر دو لفظ متراوت اند و استرخاز یک انگشت فالج گویند و بسیار متراوت است  
 و عصب و عروق نیز باشد و این علاج پذیر نیست و بر م شجاع می باشد عدا تشنه در دود آمد  
 و تسبیح نیست عدا تشنه در دود آمد و تسبیح نیست عدا تشنه در دود آمد

بسیب  
 ع

بسیب  
 ع

خرفه و بید مجموع با بعضی و گلاب طلا کنند و در تریا آرد و جنبازی و در آنتها گل خطی  
 سرخ و بابونه ضماد نمایند و بر فصد جرات نمایند تا غلبه خون متحقق نشود سقط و ضربه  
 میباشد اگر حادث شود بعد از آن دفعه قابل علاج نباشد زیرا که دلیل بود بر باره  
 شدن عصب و اگر بعد از دو سه روز عارض شود دلیل بر درم عصب و رنجش داده  
 بدان باشد تنقیه کنند و داروهای محلول و مقوی بر موضع ضربه بکشند چنانچه در موضع  
 خود باید ضماد نافع از برای فالج و استرخا بسبب ضربه و سقطه صفت آن گل ارمنی شده درم یک  
 سر و گلاب سرخ از برای یک پنجم درم صبر سقوطی دو درم ماش لب درم آب برگ مورد  
 سرشته ضماد نمایند ضماد نافع از برای فالج و استرخا بسبب ضربه و سقطه وقتی که بسبب  
 ضربه ضرری پیدا شود صفت آن عدس منقش شده درم گل ارمنی صندل سفید فلفل  
 از برای یک دو درم سرشته ضماد نمایند ضمادی که بجهت ضربه و سقطه که بسبب فالج و استرخا  
 باشد و قتی که ضربه و سقطه حادث شده باشد پس نفث و عدس منقش و گلاب و مار کوفته  
 چیتة بروغن گل و گلاب سرشته ضماد نمایند و گاه بسبب استرخا سور مزاج بار طرب  
 ساده باشد علامتش آنکه تدریج حادث گردد و دیگر علامت نباشد علاجش تبدیل  
 مزاج و گاه باشد که فالج عارض گردد از جهت ماده که بعضی اعضا بر سبیل بحران  
 دفع کنند و بیشتر این در قوایج واقع شود و علاج مناسب این آنکه آیدین روغنها  
 کشند که گرم نباشد بسیار و تقویت عضو کنند که ماده را از موضع کشند مثل روغن بابونه  
 و اگر روغن گل و روغن قسط برابر با هم جمع کرده بماند می شاید **تشنج** انقباض  
 عضویست و درم کشیده شدن آن چنانچه در انقباض و کشیدن عاجز آید اگر بسبب  
 تشنج بلغم باشد علامتش آنکه دفعه حادث شود و دیگر علامات بلغم علاجش تنقیه  
 بلغم درین فرقیون مالیدن بان بعد از تنقیه بلغم بشرط نافع است از برای این قسم  
 تشنج ضمادی نافع از برای تشنج بلغم صفت آن چندین ستر فرقیون  
 سوده سوم زرد روغن سوسن که اختصار همه را چه هم کرده ضماد نمایند و بد آنکه  
 صاحب تشنج بلغم را اگر قوت باشد طعام کم خوراند و مار و بیل و زنبور و بعد از

ضماد

ضماد

ضماد نافع از برای تشنج بلغم  
 چندین ستر فرقیون  
 سوده سوم زرد روغن سوسن  
 که اختصار همه را چه هم کرده  
 ضماد نمایند و بد آنکه  
 صاحب تشنج بلغم را اگر قوت  
 باشد طعام کم خوراند و مار و بیل  
 و زنبور و بعد از

روز نخود آب با بکامه و خردل و صغیر و روغن گاو دهنند از گوشت کبک و کنجک و تدریج  
و مانند اینها مارالاج ساخته دهند و اگر تشنج بسبب یبوست باشد علاتش تشنج تشنج سباب  
یبوست تشنج تبهای توکای و اسهال و گر سنگی و رنج بسیار است و این تشنج در کودکان  
و جوانان نادر است و انواع مرطبات از اغذیه و شراب و طلاء با مغفید است ضامدی نافع بر  
تشنج بسبب درم عصب چون استعمال کرده شود بعد از قصد و حجامت ساقین و تائینیت  
بیشتر تشنج صفت آن صندلی و فوفل سوده بکلاب سرشته بر موضع درم ضامد نماید  
عطوس نافع از برای نقوه و تعدد تشنج بلغمی صفت آن جذبیده تر کندش خردل اجزا  
ساوی کوفته پیخته در مینی و مند و از چیزی مودی نیز می باشد مثل گزیدن گزیم  
بر عصب و رسیدن جراحتی با خلطی حاد بر عصب و ازین قبل است تشنج که یک خلط  
زنجاری می کند و تشنج که از دیدن باشد مناسب بر یک بخالک کند و کز از  
تعدد تشنج عصب بود از هر دو جانب و کز از بعضی اطلاق می کنند بر تشنج که ابتدا از عضلات  
چتر گردن کند و بجانب پیش کشد یا پس یا هر دو جانب و بعضی کز از را بر مطلق تعدد  
اطلاق کرده اند و بعضی مخصوص گردانیده بدانکه بسبب بروی محمد بود از داخل انجام  
که در کجانب باشد یا بر دو علامات و علاج آن مثل تشنج است رخشا مرضی است  
که حرکات ارادی با ثبات ازادی مخلد باشد و صغیر آنکه در جانب چپ بود جلای نافع  
از برای ریشه که از سوی مزاج بارد سافج یا مادی باشد صفت آن اینسون با دیان  
از مرکب سه درم جو شانیده گلنگین عملی ده درم دران حل کرده صاف نموده بنوشند  
غذا نخود آب باشیره جالبقرم و گوشت کنجک و کبوتر یا گوشت آموی که مطیب بدان تشنج  
و فلفل و زعفران باشد و اگر مادی باشد تقیه بلغم نماید و اگر از خرم باشد علاجش ترک  
شراب است بالکل طلای نافع از برای این تشنج غش صفت آن روغن گلستر روغن  
مورد سرکه انگوری درم مخلوط کرده بردست مانند نقوه این مرضی است که روی از کجانب فرو کشیده  
شود و جانب دیگر میل کند و کسب این می شاید که تشنج آن جانب باشد که بر و میل کرده یا بر خا  
آن جانبی که از و میل کرده تا هضم علاج آن از تقیه و دادن مارالاصول و دوا الملک



جایز نیست در رطوبی و در بسی مطلقا جایزه و درین ایام بخواب و شیر حب القرط و  
 مار العسل اختصار نمایند و بعد بمقحم در مادی اول نفع ماده کنند بار الاصول پس تنقیه کنند  
 بعده دوا را بسبب طبع حار و سرد و غریزه و مصنوعات را تا تیزی ظاهر است بعد  
 از تنقیه نماید نافع از برای لقوه گوشت ثعلب یا آمویا گفتار یا گاو کوسه  
 آنچه میسر آید که بیده روغن زیت داخل کرده بر سر ضا نمایند و دای نافع از برای لقوه صغیر  
 زردنای خشک پودینه دشتی بسکه انگوری جوشانیده بیالایند و زیر ابرو و پیشانی مالند و متصل  
 آن را بپوشند طلا نافع خردل سوده بسکه سرشته بر سر طلا نمایند اختلاف حرکت موضعی باشد  
 از بدن بخلاف عادت در عرف گویند که فلان عضو می پرد اگر اختلاف از ریح غلیظ بود متولد از بلغم  
 باشد که نمایند انضواء بسوس گندم و نمک یا روغن فرقیون و روغن قسط بعد از آنکه آن  
 عضو را خرقه حشتی مالیده باشند که سکنج شده باشد طلا نمایند و اگر این تدبیر نافع مرض بود  
 تنقیه بلغم نمایند یا ریح مقوی بغاریقون و از چربی غلیظ و حشرات پیریزند و اگر اختلاف کسی  
 اول کم شود و بعد از آن دایم شود بمقوه و صرع بود تنقیه بلغم نمایند زکام و ترکه فرو آمدن فصول  
 مخاطی از دماغ بجانب بینی آنرا زکام گویند و آنچه بجانب جلو آید و رود نزل خوانند و بعضی  
 طبیبان فرق نکرده اند اگر از گرمی باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم  
 است و تقدم مستحات دماغ در نزل آفتاب تمام دشتی و خوردن و اما غذا ای گرم و مثل  
 آنها و گاه باشد که از حرارت جمیع بدن بود علامتش اگر ایستای بدن باشد فصد و اسهال  
 نمایند و مادی بعد از تنقیه و در ساذج در اول شراب عذاب و شراب بفته و شراب سیوف  
 و پند و غذا و الشیر باشد و با ماسن اسفنا نافع بختنه باشند و اگر از سردی بود علامتش گرانی  
 سر و که درت حواس و کسالت و راحت یافتن بخیزی که سر را گرم نمایند و تقدم آب با خیار چش  
 آب بوی سرکه بر سهند و اگر از غلبه خلطی باشد علامت آن معلوم می گردد پس اگر مادی باشد تنقیه  
 کنند در سوزی مزاج ساذج قطرات و کادات و شمولات کنند نمایند و گفته اند که حمام در اول زکام بارد  
 مضر است و در آخر شش نافع و در زکام حار در اول مضر مفید باشد و نیز که گرم را بشه آب شش کش  
 و سرد را بشه مایع کنند مطبوخ نافع برای خداوند نزل صفت آن بفته خشک پنجه در دم

اختلاف

زکام و ترکه

اصل السوس مقشیر نم کوفته ده درم در یک رطل آب بخوشا نند تا نصف رسیده بیاورد  
 و بیت درم گلشنه در آن حل کرده صاف نموده بنوشند جمله یک شربت است **حب**  
 لطیف از برای نزله صفت آن سرشته دو درم رب السوس یک درم کوفته بعسل  
 خیار شنبه بقدر کفایت سرشته حب سازند جمله یک شربت است حب نافع برای سعال حادث از نزلات  
 بلغمی این حب بلغم غلیظ را بر آورد صفت آن رب السوس را زیاده تخم کرفس پیرسیا و شان غلیظ  
 سفید از هر یک یک درم مغز بادام تلخ پنج درم فایند صفت درم کوفته بنوشند حب سازند شوی که چون نزل  
 بسینه ریزد منع ریختن آن بسینه کند صفت آن شونیز را بریان کرده یک شب از روز رسیده بخوبی  
 پس در پارچه کتان لوله ای بسته متصل بویند تا ماده را بجانب بینی کشد بخوری بجهت کشیدن  
 بینی در زکام صفت آن با قلا را بسر که تر کرده خشک نموده در آتش اندازند و سر بخار آن بخارند  
 بخورد دیگر که همین خاصیت دارد صفت آن سبوس گندم را بسر که بخوشا نند و سر به بخار آن  
 بخارند بخوری دیگر که چون بینی گرفته باشد و از دمان باید نفس کشید فی الحال بکشد صفت  
 آن شکیه را سیراب سازند و زخمی و فلفل اندازند و چون بخت شود سر را بالای آن بخارند  
 و ردائی بر سر داشته باشند تا بینی بکشد و دیگر که باید که خود را نیکو بپوشند که ناگاه بپزند  
 و زحمات زیاده نشود غرغره که منع ریختن نزله بگلو و بسینه کند صفت آن گلزار فارسی  
 حب الاس پوست خشکانش سفید عدس کشیده خشک کرانج شور و زعفران و بیاورد آب بپوشد  
 چون یک پیاله بماند صاف نموده غرغره نمایند **باب دوم در امر چشم** باینکه چشم مرکب از سحر  
 هفت پرده و سه رطوبه است غریزی به ترتیب ابتدا از طبع که در سراسر جوان  
 است منظوم ساخته **قطعه** هم کرد آفریدگار تعالی به صنع خویش به پیشست  
 بهفت پرده و سه آب منقسم صلب شیشه که زجاجی و پس جلید و پس عکاس و بعض  
 عنب فرق و طبع و رطوبات زجاجیه و جلیدیه و پیچیدیه است و قوت بینائی در رطوبه جلیدیه  
 است باقی رطوبات و طبقات حوادم و سعادت می اندر در ورم بلغم است اگر از  
 خون باشد علامتش سبزخی چشم و عظم درم و استخوان عروق چشم و بنیاد  
 صرخ است علامتش فصد قفالی از جانب ورم است و اگر در پرده چشم باشد از

بر دوست فصد کنند و حجامت و تمکین طبیعت بشراب بنج از غلاب و آلودی سیاه و گل نمفته  
است و شیان ابرض سفیده تخم مرغ یا شیر دخر سوده در چشم حکا کند یا برشت چشم طلا نمایند  
ضماد و نافع صفت آن صندل کسرخ سوده کشنیز تر برگ عناب آلب خرفه تر مجموع را کوفته بخته  
بر پشانی چشم ضما نمایند و غذا عدس و ماش بشیره با دوام شیرین باروغ گل و باروغ گل کوسفند و  
اسفناخ چاشنی داده تر بند ی و شکریا برگ خرفه و کدای تر یا مالک باروغ گل کد و تازه بخته  
چاشنی داده تر بند ی و قند بخورند و زرده تخم مرغ تیرشت اگر قبض و طبیعت نباشد بخورد و اگر بد  
از صفرا باشد علاتش آنست که آماش سرخی آرد و رخ از دمو کتر شود و درد و سوزش و  
ضربان بیشتر علاتش آنست که اگر مافی نباشد فصد کنند لیکن کتر از دمو ی گیرند خون را پس  
سببها را نمایند بطبخ بلبله یا مطبوخ خیارشنبه و اگر در دم پوست بلبله زرد و یکدوم کوشش کوفته  
آب گرم دهند خوب باشد ضما دمی نافع از برای این قسم صدا عا رید لعاب بیدانه لعاب بزر قطونا  
و اگر در پهل شیره دخر برادریم آمیخته یا رجه را آن تر کرده در چشم گذارند و اگر رطوبت یا پس یا شط طبیعت  
نرم نمایند بشیر خشت حل کرده در کلاب و کشنیز خشک یکدوم آب خیساکیده نبات سفیده دم  
داخل کرده وقت خواب بنوشند و اگر از بلغم باشد علاتش غلظت ورم و بسیاری آب ریختن از  
چشم و درد و سرخی اندک و گرانی و سوج بسیار کشیان بر روی او را با لعاب جلبه برشته و تخم  
کتان و لعاب گل خلی سوده در چشم بچکانند ضما نافع در چشم صبره و طری خضض یکی مرکبی  
از نهران آب سوده در چشم ضما نمایند و غذا نخورد آب یا شیر حب القرطم بخورد و حلال آب  
نافع از برای نفی ماده این قسم رطوبت آن باد و رنجویه را زیاد از برای یک دو  
درم صفت هر گل بنفشه از برای یک سه درم محل البوس یک درم جو شانیده بالا  
و گل قند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و این جمله یک شربت  
است و اگر گل قند نباشد در مغلی کسرخ دو درم بفرزاید بجای گل قند سفیده ده  
داخل نمایند چون اثر نفی از قاروه ظاهر شود و سببها بجه صبر و یا رجه  
نیفر کنند و اگر رطوبت از سوده اما شد علاتش گرانی و سرخی و خشکی و تیرگی  
رنگ و وضع ناخس و اندک سرخی و تیرگی و نگاه باشد کسرخ و رطوبت نباشد اما یک چشم

ضما دی

و اگر در پهل

یا شیر

دخر

برادریم

آمیخته

یا رجه

را آن

البته باشد جلای نافع برای انقیصا در صفت آن که زبان پر سیا و شان برنقشه یادر بخور از بر یک سه درم  
جوشانیده صاف نموده گاهند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و آن مداومت  
کنند تا اثر نفع در ظاهر ظاهر شود پس تنقید نمایند بمطبوخ اقیقین و شیا و بر دیو بالعباب گل خلی  
بشیر و خر گرفته باشند سوده در چشم چکانند و ابتدا و انتها شیان و ناز چون چشم کشند و غده اش  
و نخود مدنبه برده و اسفناخ بروغن گاو پنجه بخورند و مزید از دینه و شترجه ساختن و مسکه گاو  
بانان خوردن بهتر و اگر مرد از باد غلیظ باشد علاتش تند و آن بی گرانی و سیلان طوبت باشد و گاه  
باشد که بسبب تعدد سرخ شود گاه و نافع از برای بر در ریج صفت آن با بونه و شیت و صفت  
و اکلیل الکک و حلبه و فوچ و سداب در آب جوشانیده سر بخار آن بدارند و آب آنرا انطولی نمایند  
و تلاش با گاد نمایند و دوا می بندد که آنرا بوی ملی گویند نافع بود برای در صفت آن بوده زیره سفید  
شکر تری اجزا مساوی کوفته دیار چکان نازکی بسته چشم و گرد آن بگردانند و اگر وجع و سرخی زیاده  
بود اجزای مذکور را آب سوده برین چسپانیده چشم نهند بوی ملی دیگر از تالیف اطباء رسیده نافع از  
برای در صفت آن زرد چوب سوده زاج سفید و دار سنگ فلفل سفید و تیار سینه افیون بوی کوفته  
بهم آمیخته و چند بوی بند مقدار دوشه شب آب تر کرده بر در چشم بگردانند و صاحب مطلق بر در را باید  
که از دود و غبار و سرما و گرما و روشنی و سفیدی و بیک چرخ نگاه کردن بسیار بی آنکه نظر از آن بگذرد  
و از مجامعت بسیار احتراز نماید و از گرسنگی بفرط اشتها و خصوص در عشا و از چیزهای بخارناک  
مثل شیر و یاز و کرب و شوربها و ترشیهایی بسیار ترش و بیداری و خواب بفرط اجتناب نماید  
طرقه نقطه سرخست بر سفیدی چشم بسبب کشودن رگی از خون کبود تر یا فاخته خاصه آن  
خون که از زیر خون بر کشند و بیرون می آید در ابتدا گل ارتمی آن ضم کنند و در انتها آب اکلیل الکک  
بالعاب جلبه شسته آن ضم کنند و چشم چکانند و اگر از زردت سفید و کلینر شک در گلاب غسیانید  
در چشم چکانند نافع است و اگر بهدانه داخل نمایند بهتر است **سبیل غنایت** که بر سطح  
ملته متولد شود از اجسام غریبه که تشابه رنگها باشد در غشاء رقیق درم یافته گردد و علاتش قیصه  
کردن مسهل دادن شیان اجملین و شیان اجرحاد و شیان و ناز کردن در چشم کشیدن  
نافع و اگر غلیظ باشد باید شست **چرب چین** مرضی است که یک چشم درشت و سرخ شود

چکاندن  
چکاندن  
چکاندن

نخه

سبیل

چین

باخارش آب ریختن و جوشش و دانه های خورد که سرای او سفید باشد پوست تنگ از آن جدا گردد  
یا دانه ها باشد بصورت دانه های شیرین احمد بن دشتیان سماق کشیدن در چشم بعد از فصد قیصال  
و اسهال بقصر نفع است و در نوع آخر دشتیان احمد حاد و شیان اخضر در چشم کشیدن بعد  
از فصد و تنقیه نافع است **جسار الاجمان** علی است که یک چشم سخت شود چنانکه بر وقتیکه  
بیدار شود چشم تواند گشاد تا زمانی که دست باشد ضادی نافع از برای این علت صفت آن گمان نشسته  
و گل خلی آب پنجه ضاد نمایند و گرا به بخارات گرم چشم را باب گرمستن و در او سلاق  
مرضی است که یک چشم غلیظ شود و خارش آشفته باشد و قره بریزد و در ابتدای حد و شیان  
سماق را بگل آب بنمایند در چشم بچکانند ضاد نافع از برای سلاق در زمان ابتدا صفت آن گرا  
خوفه تر برگ کاسنی تر کوفته روغن گل گسرخ داخل کرده ضاد نمایند **طلای** که مینفعت دارد و  
تخم مرغ روغن گل گسرخ مخلوط کرده بر یک چشم طلای نمایند و اگر سلاق دیرینه و غلیظ باشد فصد و  
حمامت کنند بعد آن مطلق بلیله بزنند و سر بخار آن بدارند و شیان احمد بن دشتیان در چشم  
کشند ضادی نافع درین حال عدس منقشر تخم انار کوفته میخ مرشته ضاد نمایند **طل** سیلک بزره  
حل رستن پویدای شود و غرغره نافع چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه یا ابرج فقیر صفت آن  
عاقه قرع مویرج پندان جو شیانیده صاف نموده آبکامه داخل کرده غرغره نمایند و چشم را آب  
شکر کزیر و شکر منقلب شود آب شب یانی بشویند **شکر زرد** و **شکر منقلب** بعد از تنقیه موی را بکنند  
روغن خارشپت بر آن موضع طلای نمایند و کندن یک دواغ نمودن بسوزن گذاریندن چنانکه طلای  
دانه سفید است **عرب** زخمیست که در گوشه چشم از جانب بینی ناصور شود و هرگاه دست  
یک زیرین بزند چک بیرون آید علاجش فصد قیصال اگر خون غالب بود و اسهال بقصر نفع است  
**شیاف عرب** در ناصور چشم کشند صفت آن صبر سقوطی کند از تر زوت سفید دم الاخوان  
سر اصغهان شب یانی گلنا فارسی از برگ یکد رم زنگار ربع درم شیان ساخته آب سوده بر  
موضع ناصور بچکانند **شیاف عرب** یکد صفت آن زنبوره گاوی یکد رم روغن لبان آن  
مخلوط کرده خشک نموده شیان سازند و این شیان از برای ابتدای نزول المار و انتشار و یا ضل این  
نافع است و این برود شیان را بعد از آنکه غریب و از هر چک پاک کرده باشند چکانند و در او دست نمایند

بهار الاجمان

سلاق

طلای

طل

شکر کزیر و شکر منقلب

عرب

شیاف عرب

شیاف عرب

اگر باین کفایت کرده بهتر و الا بمیل ملا موضع غرب را داغ کنند و قرص چشم را در آن  
 دهمشته باشد باز العسل یا شیر درختر بشویند و شیاف کنند میا چشم سیفیت که تر قرینه  
 ظاهر شود اگر بعد از قرصه باشد تمام زایل نشود و اگر بعد از زرد و صلب و شقیقه عارض شود بعد از زردی آن  
 چرم صغیر و چرم کبیر و خرم مغلی چشم کنند که بعون الله تعالی نافع است و هر چه یعنی پوسته پراشیده  
 چشم و سیلان اشک و وایکه بعد از تنقیه اگر بدن متلی باشد چشم کشند صفت آن سبزه صفا  
 و توتیای کرمانی مساوی کوفته بخیه مدام در چشم کشند و از میوه و شور بهایر بپزند و برشت در غناب  
 عاجل النفع است **نورول آب** ارطوبتی غریبه باشد که در ثقبه عینه میان رطوبت بخیه طبقت  
 قرینه بایستد و مانع دیدن باشد علامتش هرگاه در پیش چشم خیالات شلش و گسری پیدا آید  
 هم نورول آب شود و لیکن این خیالات از بخار معده نیز می باشد پس اگر در رد چشم و اینم باشد وقت  
 است که معده زیاده شود و وقت که سنگلی کم گردد از بخار معده است ایامی چ قیقا و تنقیه بایان در آن  
 است غرغره کردن بعد از قصه با سلیق و شیاف مرآت کشیدن و از شور بهایر و میوه و صفا  
 و کنبات پرنسز نماید و فلیه کباب مطبوخ و نان خشکار خورد و بر تشنگی صبر نماید و اگر مستحکم شود  
 تمامه کند قرح باید کرد و آبی که قابل قرح بود سفید رقیق صافی باشد و آنکه علیل و جراح احسا  
 قابل قرح نیست غامی از برقی و جصی و اسماخونی و منتشر رقیق که هنوز بکمال نرسیده با

قابل قرح گردانیدن ممکن است و گفته اند که هرگاه ششماه بگذرد بر خیالات مذکوره خوف از رس  
 داشت **عشا** یعنی شکوری یارج و تنقیه بایان و دار غلط را بر آبی که از جگر سیه که کار در آن  
 کشیده باشند و بدرون آتش نهاده باشند تا آن آب بیرون آمده باشد بایند در چشم کشند شکوری  
 را زایل کند چهارم یعنی روز کوری ان رقت و قلت روح با صره بود علاش تعلیل و ترطب خون بود  
 مثل شراب غناب و شراب تفاح و بر پیله گوشت گاو **صفت با صره** دوائی بقدی نافع و مؤثر  
 روشنی چشم و تقویت با صره صفت آن رتن جوت توتیای هند یاج زعفران سنگ کبر  
 دمانا از هر یک جزوی کوفته بجز پیخته کحل سازند **باب سیوم و اراض افون**  
**وجع افون** قطور نافع از برای درد گوش حادث از گرمی لعاب اسنول و لعاب بهلانه نیگرم  
 بچکانه نافع ادر **افون** نافع از برای این قسم درد گوش صفت آن غناب برگ کاسنی تازه برگ

نورول آب

نورول آب

نورول آب

نورول آب

نورول آب

نورول آب



خزده کوفته از سیروی گوش حوالی آن ضلوع نماید قطره نافع از برای دردهای گوش از سر سوی صفت آن چنین  
یار و غن شبت یا و بن شکل که درای چند پیکستر و مرکبی حل کرده باشند بگرم در گوش بچکانند و گوش را به  
بخار آب گرم بدارند و گوشش را بر زمین گرم حمام نهند قهوه نافع درین قسم در گوش صفت آن  
گل با بونه گل خطمی سفید اکلیل الکک شبت سداب نیکو کوفته باب بنجته ضلوع نماید **قروح اذن**  
علامت آن قهقهه درم اذن است و خروج مده اگر نو احداث باشد هم ایض بر و غلغله رقیق کرده بچکانند  
و اگر کهنه بوده باشد هم سبیل یا با سلیقون اندازند و بر شش جهت تسکین در نیم مثقال بخورند و اگر گرم در  
گوش پیدا شده باشد علامتش خاریدن گوش بود و احساس حرکت آن و احياناً بیرون آمدن  
علاجش قتل و اخراج آن کرم بود قطره نافع آب برگ شفتالو و آب برگ آلو بچکانند قطره  
صبر قوطری باب سداب تر نموده در گوش بچکانند فیتله مفید صفت آن صبر قوطری بسکه سوده و فیتله  
بان آلوده در گوش نهند و این همه تدبیرش کرم بود بعد از آن عسله آرد تا بیرون افتد یا گوشت گاو بیرون  
آورد و **می طینین** یعنی آواز گوش انگبانی نافع بعد از تنقیه دماغ با آنچه مناسب خلط بود  
با بونه اکلیل الکک فیصوم شبت جوشانیده سربه بخار آن بدارند و روغن بادام تلخ و روغن با بونه و روغن  
شبت در گوش بچکانند و اگر از بخار معده بود تنقیه معده بقوی و اسهال کنند و مداومت با طریقی شیر  
نمایند و اگر خشکی و خلل دماغ بود استعمال و طبابت دماغ از اغذیه و اشربه نمایند و روغن کدو و روغن  
بنفشه با دام در گوش بچکانند و از بجا صحت و ریاضت اعراض نمایند و **خول جانور** و آب گوش  
انچه در آب گرم مذکور شد در اینجا بکار آید و جهت دخول آب در گوش بر یک پای که جانب آن گوش بود  
بایستد و گوش را بر کف دست نهاده چند بار بر جهند تا آب بیرون آید یا ماشوره بزرگ گوش نهند و بکده  
یا چوب باد باین گوشک باشد بگردد و یکطرف آن را در گوش نهند و طرف دیگر را چرب کرده مستعمل سازد  
تا شفت آب از گوش کند **طریقی** یعنی گرمی آنکه مولوی بود یا عارض بود از سیری یا از نسج  
گرسنگی اعطایات در عصب مفروش بود یا سطره یا سطره قابل علاج نیست و انچه در پ با باشد بواسطه تصاعد غده  
صفر ابدان علاجش مسهل صفر باشد مثل شیر خشک و مطبوخ بلیله و قمر سندی خوشند قطره  
نافع درین قسم طرش روغن گل باندکی سرکه بچکانند تا سرکه برود و روغن بماند در گوش  
بچکانند و روغن بنده را بار و روغن کدو یا روغن بادام شیرین بچکانند و شیر آب آلوده شرا بچکانند

انکه در گوش  
خزده کوفته از سیروی گوش  
یار و غن شبت یا و بن  
بخار آب گرم بدارند  
گل با بونه گل خطمی  
علامت آن قهقهه درم  
و اگر کهنه بوده باشد  
علاجش قتل و اخراج  
صبر قوطری باب سداب  
بان آلوده در گوش  
آورد و می طینین  
با بونه اکلیل الکک  
شبت در گوش بچکانند  
نمایند و اگر خشکی  
بنفشه با دام در گوش  
انچه در آب گرم مذکور  
بایستد و گوش را بر کف  
یا چوب باد باین گوشک  
تا شفت آب از گوش کند  
گرسنگی اعطایات در  
صفر ابدان علاجش  
نافع درین قسم طرش  
بچکانند و روغن بنده  
خزده کوفته از سیروی گوش  
یار و غن شبت یا و بن  
بخار آب گرم بدارند  
گل با بونه گل خطمی  
علامت آن قهقهه درم  
و اگر کهنه بوده باشد  
علاجش قتل و اخراج  
صبر قوطری باب سداب  
بان آلوده در گوش  
آورد و می طینین  
با بونه اکلیل الکک  
شبت در گوش بچکانند  
نمایند و اگر خشکی  
بنفشه با دام در گوش  
انچه در آب گرم مذکور  
بایستد و گوش را بر کف  
یا چوب باد باین گوشک  
تا شفت آب از گوش کند  
گرسنگی اعطایات در  
صفر ابدان علاجش  
نافع درین قسم طرش  
بچکانند و روغن بنده



اگر از خلط رنج باشد بقرص بنفشه تنقیه کنند **الف** غرغره که بعد از تنقیه بجا ابراج و  
 حب صبر نافع است صفت آن خردل کوفته بیک تخم اخیل کرده غرغره نمایند و هر صبح بینی بمول شسته  
 بشویند تشوق نافع مرکبی آب فوئید و آب بادروج بوده است شاق نماید عطو عطو بسیار از گرمی نافع  
 باشد باید که از گرمی بپایز سر کنند و از دود و بخار و ملاهای خشک بریشانی و سردی که دوماهی خشک مثل  
 کشنیز و صندل بپزند **قروح الف** مرهمی بجهت قروح رطوبه بینی مردار سنگ سیفید آب  
 قلمی اقلیمیای فنی از هر یک یکدرم کوفته بموم سفید که شقال بروغن گل سرخ بختقال گذاخته ادویه را  
 بان مفرج کرده استعمال نمایند اگر بدن مبتلی باشد فصد کند مرهمی بجهت قروح یاب بینی مفرق کما و  
 بروغن بنفشه که آخته اندک لعاب بیدارند داخل کرده بر غرغره و چون دیگر تشرب از لعاب بکند  
 بکند بکار بند **باب پنجم در امراض فم و حلق** **تور الف** بیشتر از خون صفرا  
 بود علاجش فصد و اسپهال مطبوخ بلبله است مضمضه نافع بعد از فصد و اسپهال آب غلبه  
 آب کاسنی تازه و آب کشنیز تر و آب سماق و آب شاه قوت و اندکی سرکه انگوری مضمضه نمایند  
 فدر نافع تخم خرفه طباشیر بنفشه سماق گل سرخ آرد جو عدس شش جزا بر کوفته بخیه در دمان بپاشند  
 بخشیرینی بوسی بدین آنچه از حرارت معده بود علاتش کم شدن بوقت تناول غذا و شستن دمان بود علا  
 هر صبح آب اکو و آب زرد الو و آب زرشک که بمه را در آب خیساییده صاف نموده باشد بخورد و از چیزها  
 گرم بریز نمایند و اگر از لم عفون معده باشد علاتش آنست که شستن دمان طعام خوردن زیاده شود و  
 ساکن نگردد علاتش تنگی معده با اسپهال قوی است و بزنجبیل هر درده در دمان گرفتن و مداومت بطر  
 کشنیز نی نمودن نافع است و اگر از فساد لثه و غمور باشد بسبب فرو آمدن رطوبت فاسد و عفون از سر  
 مضمضه نافع بعد از تنقیه دماغ یا ابرج فقیرا بزرگ مورد بکلاب سرکه که برگ مورد در وجوشانیده باشد  
 حل ساخته مضمضه نمایند و حب مسک و بردمان نگاه دارند و اگر از فساد لثه و غمور و عفون آج دوام شتر  
 خون از علاتش باشد فصد قیال اسپهال بقرص بنفشه نمایند و مضمضه نافع در قیاس برگ  
 مورد گل سرخ سماق آب و کلاب جو شاییده و صاف نموده مضمضه نمایند و ترک شیرینی کنند  
 و اگر بخور از فساد دندان کرم خورده و سیاه شده باشد و بشتن و پاک و بشتن و سونج و شستو  
 در دمان گرفتن در نشودند آنها را بکنند و ارم شقیقین یعنی ورم لبها علت هر خطیکه باشد استغفر الله

کنند و نافع از برای اورام سفید خون و صفرا و صفت آن آرد عدس کشنیتر تر کوفته بلغای سیغول سرشته  
 ضاد نمایند و نافع از برای رم لبنی و سوداوی صفت آن با بونه اکلیل الملک گل خطمی سفید بزرگان  
 تخم مرو ضاد نمایند و راهم کشنی و عموری اناس گوشت دندان و عموری جمع عمر است یعنی گوشت میان  
 دندان اگر از جرات باشد علامت آن بشناسند اگر دمای بود قصد قیال کنند و اگر صفراوی باشد مطبوخ  
 بلبله زرد و هند مضمضه که در هر قسم مفید است آب عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ سداب آب برگ  
 کاسنی مخلوط کرده مضمضه نمایند و برگاه از بروت و رطوبت باشد علامتش سفیدی کون و مردم و شربت  
 که بر زبان محسوس شود مضمضه نافع درین قسم صفت آن عمل مصفی بلغای حلب حل کرده و روغن  
 و روغن مصطکی داخل کرده مضمضه نمایند و اگر کسی که آب میخورد یعنی آن خون ازین دندان اگر از غلبه خون باشد  
 فصد کنند و اگر از حدت خون باشد بغاطات مثل شراب عناب مضمضه نمایند نافع بود بعد از فصد  
 اسهال آب عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب کشنیتر تر آب سماق و آب شاه توت و اندکی  
 انگوری مضمضه نمایند و در وی نافع تخم خرفه سبزه سماق گلشن آرد جو عدس مقشر از آب بر گرفته  
 بخت در بان پاشند و مثل شراب عناب شراب زرشک و آب غوره بنوشند و عدس بخت غذا کنند  
 سنون نافع از برای انقباض صفت آن که نازک گلزار فارسی طباشیر سفید سماق گلشن بخت  
 انار ترش شاخ گوزن سوخته کوفته بخت سدن نمایند که چون الله تعالی نافع است استمر خا الله  
 سبب رطوبت علامتش آب از دمان رفتن احساس سردی و لرزیدن و کثیری در وقت سخن گفتن است  
 سنونی نافع چون استعمال کرده شود بعد از ترک سردی و تری صفت آن قرقرن مصطکی سحر کوفته  
 تمر بنی گلشن گلزار فارسی سنبلی الطیب جوز السیر و اجزاء مساوی کوفته بخت برین دندان بپاشند  
 و در دندان اگر از جرات باشد علامتش آنست که از آب سرد تسکین یابد و اگر از غلبه خون  
 بود قصد حجامت کنند و اگر از صفرا بود مطبوخ بلبله زرد و هند مضمضه نافع از برای درد دندان اگر گرمی  
 آن عنب الثعلب بزرالنج پوسست خشکش باب جوشانیده صاف نموده سرکه و گلاب و روغن گلشن  
 داخل کرده مضمضه نمایند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری افیون بر موضع در دهند و قدری موم بالای آن  
 و اگر از سردی باشد مضمضه که نافع است از افونج صغیر عاقر قورچان بزرالنج و آب جوشانیده صاف نموده  
 مضمضه نمایند و قدری عاقر قورچان بزرالنج اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری برشت بخورد و بر موضع در دهند

و باید دانست که هرگاه گوشت بن دندان که آنرا لثه گویند آماس داشته باشد و پیش از آن سست شده باشد و دایم قبول انگیزه در اوزان خون می آید برکندن دندان در صورت مضرت و اگر لثه قوی آماس نداشته باشد و در دروازی دندان بود و سوراخ در پیشانی پدید آمده باشد برکندن آن مفید است و اگر در دو عمود بود گاهی بکندن دندان کین باید بجهت تحلیل ماده و گاهی نباید نگاه داشت که سبب درد دندان شود و بود یعنی گرم که در پنج دندان تو که کند بخوری نافع از برای درد دندان تخم کند تا شش پیاز بزرگ گوشت با پیاز بزرگ یا ترش نهند و دمان را به بخار آن بدارند و اگر خواهند که دندان را بکند بی آنکه آماس بر دندان ساند قدری عاقر قرحا را یکماه در سر که یک الی اندازند که تا مثل خمیر شود بر دندان نهند و دندانهای صحرای فطنت نماید که بدان نرسد خر سبب یعنی کنای دندان برگ زرد آلود و زرد و برگ سرخ نماید که زایل می گردد و موم با مغز بادام نیز همین عمل نماید و صغیر و باد و روغن بادین هم مفید بود و مضمضه بشیر تازه گرم نیز مفید بود و نگاه بود که از خوردن چیزهای سرد دندانها را حالتی پیدا آید که هرگاه چیزی سرد آن برسد درد کند برده تخم مرغ گرم و نان گرم گرفته دندان نهند چند کثرت و چنان گرم که از گرمی آن آب چشم برون آید **ضمیر الاسنان** فی النوم یعنی دندانها بر بزدن در خواب روغن قسط بر فکین مانند و با بون و قیصوم طلا کنند **الاسنان** یعنی چندین دندانها آنچه از سیری بود قابل علاج نیست و آنچه از طول مرض باشد یا از کثرت رنج و ریاضت بی آنکه گوشت لثه را آفت و نقصانی رسیده باشد علاجش غذای مرطوب سمن است چون گوشت بزغال و بره و مرغ فربه و سنون قابض بکار داشتن و آنچه از استرخا لثه باشد علاجش گدشت سنون نافع از برای حرکت دندانها بسبب نقصان لثه صفت آن کند اگر سسته زراوند خرد دم الانون بهر ساکو فیه بخت بر دندانها بپاشند و اگر از ضربه و سقط بود علاجش استعمال سنون بارد قابض است **الانشقاق** لسان یعنی شکافتن زبان یا غرض از حرارت و خشکی دماغ می باشد علاجش بزقطه نا و بهلانه و برگ خرفه در دهان گیرد و باد رنگ با نهند و دریم مانند و کف که از آنجا برون آید بر زبان مانند و اگر از اخلاط معده باشد معده پاک گردانند و از غذای گرم و خشک اعراض نمایند و تعدیل معده کنند **اورام لسان** اگر از خون باشد علامتش سرخی زبان و درد با تندی و باقی علامات غلبه خون است **مضمضه** نافع در قسسم خون استعمال کرده شود بعد از فصد و اخراج خون تلین طبیعت صفت آن آب

فوس

ضمیر الاسنان  
تجوک الاسنان

الانشقاق

اورام لسان  
مضمضه

غلبه آب کاسنی تازه آب خرفه تر آب کاهوتر آب شاه قوت مضمضه نمایند و اگر صفرا باشد مثل  
 زردی زبان سوزش و شدت درد است و بسا باشد که زبان با وجود درم خوشش کند مضمضه کرده و  
 مذکور شد بعد از سه سال صفر بطبوع طبع نافع است و اگر بلغم باشد علائمش سفیدی درم و کثرت  
 لعاب این است مضمضه نافع درین قسم بعد از ختم نمودن بخفته که در آن تریب و تخم حفظ باشد صفت  
 آن صقر سوده یا اصل رشته مضمضه نمایند و اگر از سودا باشد علائمش سیاهی و خشکی و درشتی  
 زبان است مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از سه سال سودا بطبوع اقیون صفت  
 آن آب نیز زرد لعاب گل خطمی بر غش نشسته مضمضه نمایند و جاع لهما یعنی در دای ملایزه  
 بفارسی گزک نامند اگر خون باشد علائمش سسختی و آماس و درد کلاه و باقی علامات خون باشد  
 با آنکه دردی زیرا که حس ملاذه کم بود مضمضه و غرغره نافع در تقسیم بعد از قصد قیال صفت آن  
 سماق بزرگ و کلاب خیسایه صاف نموده غرغره نمایند و اگر صفرا باشد علائمش نحس بود یعنی مثل  
 سوزن در آن موضع فرو بردن و بسیاری حرارت و خشکی در آن و درد زیاده غرغره نافع درین قسم  
 بعد از تلین طبعیت آب آگوی سیاه و تر بندی که شیر خشت در آن حل کرده باشند صفت آن آب  
 کاسنی تازه و آب غلبه و آب خرفه تر و آب شاه قوت در آن حل کرده غرغره نمایند و اگر از سودا  
 باشد علائمش حکمی و صلابت درم و سیاهی رنگ است غرغره نمایند غرغره و کمر فلوس خیار شنبه  
 باب غلبه و صلابت صاف نموده غرغره نمایند و اگر از بلغم باشد علائمش نرمی و آماس سفیدی رنگ  
 آن و درد نهایت اندک است غرغره نافع درین قسم صفت آن خردل کوفته با یکامه و کلاب خیار  
 داخل کرده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علائمش حکمی و صلابت درم و سیاهی رنگ است غرغره  
 نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از سه سال سودا بطبوع اقیون صفت آن صقر خیار بزرگان  
 انجیر زرد تخم خطمی در آب جوشانیده صاف نموده با یکامه و کلاب داخل کرده غرغره نمایند و اگر  
 لهما یعنی فرو آمدن ملاذه اگر از سردی و تری باشد با نچه در در لهما بلغمی مذکور شد علاج نمایند و به  
 ماز و نمک و شب یاقی و برگ مورد سوده ملاذه را بر دارند و گاهی سیریش و پنوس گندم را بس که  
 رشته بر افوخ ملا نمایند و بعضی علاج این قسم را بریدن گفته اند اما بریدن خالی از خطر نیست و  
 عسر نفسش و دل و عسر بلع است و خنای یا سبب عدم لوز تری عضلات اطراف لوز تری

و جاع لهما

نوع

نوع

نوع

نوع



و عضلات بیرون است و این قسم را خنای مطلق گویند پس این آئاس اگر از خون باشد علاتش  
سرخ روی مری و گهای زبان و علامات غلیظ خون بر تمام بدن باشد غرغره نافع درین قسم  
استعمال کرده شود بعد از فصد قیال و حجامت سابقین و تلکین طبعیت بختن نرم صفت آن رب شاه توت  
و آب کشنیر تازه و گلاب و سرکه حل کرده غرغره نمایند و چون درم متغیر شود و زرد و نرم گردد انگشت  
بالستی بران بالند تا آب کشاید و اگر صفر باشد همین غرغره نمایند بعد از فصد و تلکین طبعیت آب نقوع  
و زرد آکو و تر بندی و سر بنفشه و در آن شیر خشک خراسانی حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر از غم  
باشد علاتش تبخ روی و چشم سفیدی رنگ بسیار رقر رقر برین درد اندک شدت و تنگی حلق  
و شوری طم دمان است غرغره نافع درین قسم بعد از فصد حاد که دران تری و شخم حلق باشد صفت آن  
عسل مصفی آب کام حل کرده غرغره نمایند دیگر صفت آن رب الخرباب طنج اینخیزر حل کرده غرغره  
نمایند غرغره دیگر بکین عسل یا سکنجبین غصلی آب ترب حل کرده خردل سوده داخل نموده غرغره  
نمایند اگر از سودا باشد علاتش شکمی و تپد و موضع درم و تیرگی و سیاهی رنگ طیل نایل و رنگ بای  
و خشکی و ترشی دمان است و غرغره ماکه و بلغمی ذکر شد درین قسم نیز نافع است چون استعمال و  
صلابت کرده شود بعد از فصد با سلیق و حقه متوسط میان حاد و لکین و سبب خنای و درم عضلات  
بیرون خلق است یا در رقرن مهربای گردن از موضع خود بسبب ضربه و سقط یا بواسطه مواد یا ریح  
غلظت که در میان مهره ها در آید یا تنگی که عضلات حادث گردد این را **خنای کلی** گویند و ازین  
خنای مطلق مراد نباشد علاتش آنست که مریض قادر بر حرکت سر نباشد بجهتی از جهات و برکت آن  
دمان البته قادر نبود و قیاس از برون رقرن مهربای گردن باشد از جای خود و اگر از درم عضلات خارج  
بود گاه باشد که توان دمان کشاد پس اگر از درم عضلات باشد تنقیه نمایند بفسد و حقه متوسط گاه  
نافع از برای خنای حادث از برون رقرن عضلات از موضع چون استعمال کرده شود بعد از فصد و حقه  
متوسط و در قمرات بموضع خود با صفت آن مناث بعد از گزیندی مریض صافی اما قیاس صغیر  
سیریش کای کوفته آب برگ مورد و روغن گل سرخ مرشته ضام نمایند و در مری باشد عضلات  
از بیرون جانب طقوم که فرو بردن آب و طعام از آن عضلات می باشد و در عضله که بر بدن مری و طلق  
و اندرون مری نهاده باشد علاتش آنست که قادر نبود بر فرو بردن آب و طعام و اگر چه کند از

خنای کلی

نکته



برایان کرده شود و مویز و یا از سود مزاج خشک می باشد علائقش اگر با گرفتگی آواز حدت و صفا اندک  
می باشد در شتی و در بیشتر وحدت این حال اگر گرد و غبار و دودی باشد علائقش روغن بنفشه  
تازه یا روغن بادام یا روغن کدو اندک اندک تجرع کردن و لعاب بز قطونا یا لعاب بیدانه و قند سفید  
و نبات خوردن و شوربای مرغ فربه و ماء الشیر و گوشت بز خاله و بز و اسفناخ خوردن از سخن گفتن  
احتراز کند و یا از گرم خجره و قصبه ریه است علائقش حمام معتدل الهوا و معتدل الحار باشد و در سخن  
آب بر سر و گردن و خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت کرم و شوربای حلیم گندم و با قلا و اسفناخ  
و مغز بادام شیرین و شراب بنفشه و قند نبات سفید با تخم ریجان و بز قطونا و یا لوده قند و یا ترشبین  
یا روغن بادام شیرین خوردن نافع است **النفیس** یعنی تنگی نفس اگر از بلغم باشد علائقش  
خزدر سینه و بسرف بر آمدن بلغم و تنگی نفس در وقت حرکت و اگر از سرفه بلغم بر نیاید خوان استسقا است  
شراب منقح مستعمل در این قسم صفت آن زوفا خشک سردم انجیر زرد و مویز منقح از هر یک ده عدد  
بادیان تخم خلی از هر یک پنجم ابریا اصل السوس خراشیده از هر یک درم نبات سفید یکصد و پنجاه  
درم بدستور شراب سازند شربتی هر روز یک اوقیه و بعد از نفعی و سهپال تنقیه کنند و اگر تنگی نفس  
از سودا باشد دوا الکحل نافع است دوا الکحل تلخ نیز نافع است و اگر از حرارت دل باشد  
بواسطه کثرت بخارات علائقش علم نبض و تشنگی و سوزش دل است دوا نافع در این قسم مسک حار  
قلب است باید که استسقا کرده شود این دوا بعد از فصد با سلیق صفت آن شراب بیدانه یا شراب  
نیلوفر بوق کاسنی و عرق گاو زبان و شیر تخم خرفه بنفشه داخل کرده بنوشند **طلای**  
که چون بر سینه مالند نافع بود صندل سفید باب گشیز تر و آب کاسنی تر سوده بر سر مالند و اگر  
از استرخا و عضلات سینه و ضعف حرارت غریزی باشد علائقش لیمو نبض است و نفس  
مشال کسی زند که گرسنه باشد و تار است بنشیند و گردن بر است ندارد نفس بر نیاید و اول را نفیس بکاو  
دوم را نفیس انتصاب نامند علائقش علاج فالج است و روغن قسط بر سینه مالیدن و اگر از تنگی  
ریه باشد علائقش باریکی آواز و سرفه خشک و کم شدن آن از خوردن تربید و علائقش خرد  
کنک بگوشت بز خاله و بره و مغز کله که شیر بز تازه داخل کرده باشند و قند سفید با عرق  
بید مشک و عرق گاو زبان و از میوه ها هندوانه و انار شیرین و شفقالمی تواند خورد **سعال**

نفیس

سعال

یعنی سرفه آنچه در ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه وصل و درم جگر باشد علامات آن مذکور  
خواهد شد بدانکه سرفه گاهی خشکی باشد و گاهی تر و سرفه خشک آنست که با جیزی بر نیاید این سرفه از  
نزله رقیق و نزلات حاده می باشد که پوست از سرفه فرو آید علائمش آنست که دست و وقت خواباده  
می شود نیز قصه و حلق خاریدن گیرد و سرفه آید اگر زود علاج آن پروازند بهتر و الا خوف سعال باشد  
منع نر که است بخوردن شراب خشخاش غرغره نافع درین قسم صفت آن عدس پوست خشخاش گل  
سرخ بزر الیچ غلب الثعلب گلزار فارسی جو شایده صاف نموده غرغره نمایند حسب سعال  
که ماده را غلیظ گردانند و منع سیلان کند صفت آن خشخاش سفید بزر الیچ تخم کاهو مقشر منزه تخم کدو  
منزه تخم خیار شسته کثیرا صمغ عربی انیسون زعفران کوفته پخته بلعاب بیدانه سرشته جهار کانه  
و پوسته دروان گریز و جیزی درشت و خشن بر سر مالیدن درین قسم نافع است و نیز سرفه از سردی  
مزاج گرم و خشک در شش میباشد علائمش زیادتی سرفه در وقت حرکت و گرنگی و بستگی و حرارت  
هواست بالا غوی بدن و سرعت نبض و تسکین یافتن در هوا خشک از خشناه و امثال آن علائمش  
خوردن کنک شعر است یا مرغ و کدو و اسفناج و سرخ و آتشامیدن شراب بنفشه و شراب بلوفرا با عسل  
و لعاب بز قطونا و عرق کاسنی و عرق کاذبان از میوه انار شیرین طلای نافع درین قسم صفت آن  
سفید بوده برگ خرفه ترکشینه تر و تر باشد که و بگللاب سرشته پوسته بر سینه مالند و از سوز مزاج سردی  
نیز میباشد علائمش ضد آنچه است که در سوز مزاج حار ذکر شد علائمش خوردن کلکبیدن است و عمل  
از میوه انجیر و میوه زیتونی و مغز پسته بادام و غذایا نخد از نخود و با قلا و لوبیا و ببطیب بز عفران و دارچینی  
و سینه را بروغن بای گرم چیری نمودن و یا از جوشش قصه ریه است و این اسرار انواع سعال است  
علائمش آنست که از چیری خوردن و غبار و دود الم یابد و نیز از هوای گرم و خوردن شیرتها علائمش  
فصد با سلیق و خوردن سهیل صفر است و نیز بر سوز مزاج حار یابد خوردن یا از خنوت قصه ریه است  
و دود و غبار بسیار گرفتن علائمش اول لعابها و شور با مای چرب و فایده چانت و سرفه طلب  
آنست که آن چیزی بر آید و این سرفه یا از امثال و خون و صفرا می باشد علائمش غلظت نبض و حرارت  
بدن و تشنگی و سیرخی روی و از میوه آب سرد راحت یافتن و بیشتر با این سرفه جیزی بر نیاید  
اما چون گاهی چیزی سبب از روی بر می آید از قسم بر آورده باشند علائمش فصد با سلیق است

و آنچه در سرفه گرم گفته شده از شیر به داغ زنی و ضماد عمل باید نمود و یا از اخلاط غلیظ می باشد مثل  
خرد و سینه و بر آمدن چیزهای غلیظ علاجه مثل علاج ضیق النفس یعنی است و باید دانست که در  
سرفه اگر ترشی دهند سرفه را زیاده کند و اگر شیرینی دهند بصرفه استجیل گردد و دوسن تلخ شود پس  
شرب نیلوفر که در این خاصیت هست که بصرفه استجیل نمیکرد و باید داد بداند که در بعضی اشخاص مشاهده  
شد که ترشی از آن سرفه آنها کرده پس اگر استخوان کنند بدان ترشی بعضی سرفه ها که از صفر بود از  
ثواب دور نیست **لقب الدم** یعنی خون بر آمدن بسرفه اگر اندک بود و بسرفه اندک که از بجزه و قصه  
ریه باشد علاجه غرغره بقا بضا است و پوسته گل ارمنی و صمغ عربی در دهان بگذاشتن و از گرمی  
و نوره زدن پیرنمایند و اگر سرفه بسیار آید و رنگ سرخ بود از سینه و اگر رنگ زنگ بود از شش است و در  
جمع قهسام فصد کنند از با سلیق یا اسلم و شراب حب الاس و قرص که با دهند و غذا برنج و با قلا  
شیره تخم خشخاش دهند و اگر ضعف غالب باشد و تب باشد با مرغ دهند و اگر تب باشد با شیر دهند  
و از میوه ها آرد و دانه شیرین **فوات المریح** درم گرم بود در شش از صفر باشد با خون باغی  
شور متعفن علاجه تشبیه دایمی سرفه و گرانی سینه و تنگی نفس در از سینه بجا بپشت و ارتفاع و سینه  
روی و چشم و مطری بلک چشم و تشنگی و تشنگی زبان و نبض موجی و سبات و در بلخی سرفه روی و چشم  
و حرارت کمتر بود لیکن گرانی و سبات بیشتر باشد علاجه فصد با سلیق است و تلین طبیعت مثل شیرین  
و ترنجبین خمیره بنفشه و غذا آتش جو و از شیر به شراب عنب نیلوفر و شراب بنفشه و شراب انار شیرین با  
عرق گاو زبان وقت غلبه حرارت شیره تخم خیارن و شیره تخم کامود و دهند و در بلخی بسیار و شانه تخم خلی و  
اصل المومس از هر یک سه درم جو شانه صاف نموده یکی از شیر به مذکوره داخل کرده بدین صفا و  
نافع در ابتداء ذات الریه ففت آن آرد جو گل بنفشه کوفته گل خلی سفید رشته نیکم بر سر سینه ضماد نمایند  
و قیر و طیکه از موم بغیر و روغن بنفشه سازند بر سینه بمانند و در آن نیز ضماد مذکور تخم گمان زیاده کرده ضماد  
نمایند **حب السعال** که دانه در دهن گیرند مغز تخم که و شیرین مغز تخم خیارن خشک حاش سفید مغز بادام  
شیرین قشر از هر یک سه درم گل بنفشه دو درم رب المومس که درم ترنجبین یکی کرده بوزن مجموع ادویه کوفته  
بنفشه بلعاب بهیزاد رشته جها سازند بر یک دو دانگ و سرانگشت بران بنفشه تا پس شود و بکار برسد  
مرض سعال بیش شش بود و لازم آنست حمی اوقیه بعضی کسان باشند که اگر چه شش از ایشان منفرج

بهره دهنده

فوات المریح

فوا

سعال

س

نباشد لیکن حال ایشان مثل حال مسلولان ایشان کفانی باشند که در سینه ایشان جمع شده باشد  
 و مجاری نفس را تنگ و متنگی گردانیده و مجاری دم زدن را تنگ گردانیده و سرفه صعب و ضعیف و لاغر  
 و کاهش بدن پیدا آید و این مرض اگر چه فی الحقیقت سل نیست اما چون در عوارض شریک است سیل  
 سل خوانند اما سل حقیقه که قرصه شش باشد علامتش لزوم تب و قیة و سرفه و برآمدن مده بسرفه  
 و فرق میان مده و بلغم آنست که مده با خون و خشک ریشه بیرون آید و بد بوی اود خاصه اگر آتش نهند و  
 اگر آب اندازند بعد از زمانی در ته آب نشیند و بد آنکه مرض سل اگر در ابتدا بود و هنوز بحد استحکام نرسیده  
 باشد چنین گفته اند که اگر بحد استحکام رسیده باشد و شیخ الرئیس گفته که علاج پذیر نیست و طبیعت که متوجه  
 علاج اومی شود از برای تسکین عوارض آنست که مدت حیات بصورت نگذرد و علامتش در اول امر که خون  
 بر آید قصد باسلیق کنند و خون اندک بر آرد و آنچه از خون بر آرد بچند کثرت بر آرد پس قرص کبر باشد  
 حب الاس و نهند و تداوی روح نمایند و بد آنکه در سل روح جلیه باید کرد که شکم روان شود اگر شکم  
 کشاید بپاک شود قرص سلول را وقتیکه شکم کشاید باید داد صفت آن گل سنج است شدم طبع شیر  
 گل از منی از هر یک چهار درم گرفته پخته بلعاب بز قطره ششده قرصها سازند شربتیکه درم باشد  
 سفرجل یا بادوغ دهند و غذا حدسش باشد شیر تخم خنثاش شیر مغز بادام دهند و در این وقت  
**الجنب و شوصه و برسام** بعضی فاضل میان هر یک فرقی کرده اند میان آنرا در علاج زیاده و کم  
 و این بر سه درم کرم است در جانب داخل الجنب خارج الجنب خارج یا عضلات داخل یا عضلات خارج  
 و درم قسم آخر چون در خارج است محسوس گردد و علامتش تب سر لازم و وجع ناخشن و پهلو و بعض  
 منشاری یعنی سیرج متواتر مختلف الاخر او در بلندی و پستی و صلابت و انباشت و تنگی نفس سرفه  
 خشک در ابتدا و آخر خیزی بر آید علاجش قصد باسلیق است از جانب وجع بعد از دوم یا سیوم باز قصد  
 بشرط احتیال مریض و غذا آتش جو یا سفالنج دهند و از شراب غناب شراب نیلوفر و شراب نیشه  
 بالاعاب بپزند و هند و طبیعت را نرم دارند و نافع در ابتدا و کل نیشه آرد جو بلعاب گل حطی سخته ضاد  
**ذوات الصدر** درم چهار است که سینه را در مجس میکند اگر در جانب سر سینه بود ذوات الصدر  
 گویند و اگر در جانب مهره ای پشت بود ذوات العرض خوانند علامت ذوات الصدر در رادی سینه  
 از ثقیه بچنانم معده و عدم قدرت علی نظر کردن بر زمین آسمان و از تنگی کردن بر پهلو و پشت و ریه

ذات جنب و مهره

ذات الصدر



یا فن و علامت ذات العرض احساس درد میان بر دوشانه و پشت تکیه زده بجانب راست و چپ گاه بگاه  
 کردن و در وقت سرفه زحمت بسیار رسد و علاج بر دو علاج ذات الحجب است الا انکه در اول نهاد بر سینه  
 در دوم در میان بر دوشانه باید نهاد **حفظان** طبعی دل برون از اعتدال باشد و سبب آن سوء مزاج  
 ساده می باشد یا بادی علامت سوء مزاجات تکرار مذکور شد و سافج را به تبدیل مایه ویرانه بتقید و تعدیل  
 تدبیر نماید و در مبدلات و مبدلات متقوی دل مثل گاو زبان و بادرنجبویه و زعفران لازم دارند و از دندان  
 می باشد علامت و علاج در آن خواهد آمد آدویه قلبیه کرم مشک غنبر خود بهمنین ابریشم زعفران قرقر خشک  
 و ارچینی سعد کوفی آدویه قلبیه باره مغراید بصدل کلسنج طباشیر سفید کشنیز خشک سیب  
 یلو قر کافور آدویه قلبیه معتدل گاو زبان فیروزه یا قوت مرکبات مفرحات یا قوتی بارد معتدل و گرم دواز  
 غشی معطل شدن حس حرکت است بسبب ضعف دل و سبب آن چیزی بود موزی که بدل سد چنانکه  
 در نوبت مایه بعضی تپها و از گردیدن هوام زهرناک و از خوردن زهرهای و از فضول بخارات ریه بدین چنانکه  
 در اخلاق رحم یا خارجی چنانچه متنج حیف و امثال آن می باشد و از سوء مزاج سافج یا مادی با قلت  
 روح و رقت آن علاجهش در انوقت ریختن آب سرد بود و بر روی و بوی موافق و خوش بوییدن و بوییدن  
 کامک بگلایه تر کرده و دست و پای المیدن و حرکت دادن و در وقت تسکین و بهوش آمدن سبب معلوم  
 باید کرد و در دفع آن باید کوشید **باب هفتم در امراض معده** سوء مزاج معده علامت  
 سوء مزاج گرم سافج تشنگی و جوار و خانی و فاسک شدن غذای لطیف و اندک گرمی و تشنگی دمان و قلت  
 شهوت طعام است و علاجهش استعمال اشره باره است مثل شراب زرشک و شراب غوره و شراب  
 انار و شراب ریالین شراب صندل و شراب لیمو و نارنج و اغذیه باره مثل زرشک و ساقیه و حنظل  
 و نفاجیه و آب بسیار سرد نوشیدن و علامت سوء مزاج بالماده صفر آنچه گشت تلخی دمان و غشایان عکاس  
 بدون آوردن صفر القی و اسهال است اولاً بعد از آن تدبیرات مذکوره و علامت سوء مزاج حار طبع  
 اعتدالی آرزوی طعام و بسیاری آب دمان خاصه وقت گر سنگی و بقی بر آمدن صفر و بلغم یعنی صفر  
 محی علاجهش تی کردن است و اسهال بحب غار یقون و شراب لیمون ده درم در گلخانه آفتابی بخور  
 بخورد و نوشدار و تیدرم در آب صفر حل یک سیر یا شراب نارنج یک و قیبه بر صبر ناستا بخورد و علا  
 آنچ اگر گرمی و تشنگی باشد علامت حرارت است باز یاد تی خشکی زبان و دمان و تشنگی طبیعت و لاغر

حفظان

در وقت سرفه زحمت بسیار رسد

باب هفتم در امراض معده

بدن و علائش خوردن آش جو است با مرغ قریه و گوشت بزغال و بره و از میوه انار شیرین و سیب  
 شیرین دهند و از شراب انار شیرین با عرق کاسنی و علامت اینچ از سردی ساده بود ضعف بضم و  
 دیگر گشتن طعام از معده و تغیر آن تیزی نرمی و بسیاری نفخ و آرزوی طعام و علائش جوارشات گرم  
 است و علامت اینچ از سردی و تری باشد کمی آرزوی طعام و میل بقضای تیزی و غشیان و تشنگی کاذب  
 و آروغ ترش و نفخ در شکم است و علائش تنقیه معده بقی آب شربت و عمل است و سهبال لغم و مداومت  
 با نوشدار و جوارشات و کلبه بیدین علامت اینچ از سردی خشکی با ماده سوداوی بود بسیاری آرزوی  
 طعام است و ضعف بضم و بسیاری نفخ و سوزش معده و تری در بدن پیش از طعام خوردن و بیرون آمدن  
 سودا بقی و بزرگی سپهر از علائش تنقیه معده است از سودا بطبیخ و فیتون و معجون خجالتین است  
 بنقوبات معده و اینچ از سردی خشکی بی ماده باشد در علاج پذیرد و استعمال الملیه گرم و تریز معده است  
 و علامت اینچ از تری بود بی ماده قلت تشنگی و تنفر از شراب و اغذیه تر و ضرر یافتن از آنها و بسیاری آب  
 در بدن و سرعت نزول غذا از معده علائش اطریفل صغیر و قرص گل و علامت اینچ از سردی معده بی ماده بود  
 ضعف بضم و بطور نزول غذا از معده و تغیر آن به تری و تری طبیعت و باد ناکی شکم و بسیاری شهوت طعام  
 علائش استعمال جوارشات حاره است و علامت اینچ از سردی تری ده بود و در کباب از علائش تری و تری  
 مفرد است علائش چیزای گرم و خشک است و حجج الفوار یعنی در فم معده یا از سودا و زجاج ساده است  
 علائش تبیل غذا و یا از اجتماع اخلاط در بدن است علائش تنقیه است و یا از فم معده بود علائش علاج  
 ورم معده است چنانکه باید و یا از ریح است علائش تکیه سوس گندم و نمک چادر است و خوردن جوارشات  
 کمونی و یا از ضعف معده است و علائش تقویت معده است و حبه کرفس و شهوت است و آن آرزو  
 خوردن گل و امثال آن و سبب اجتماع اخلاط لافه است در معده پس طبیعت مایل میباشد بخیری که ضد  
 آن باشد و گاه باشد که آرزوی او برای دفع و طلب ضد باشد بلکه طلب آن حفظ باشد و تشنگی  
 خود و فرق در میان پرده آنست که آنجا طلب شاکل است صحت بان محفوظ نیست و اینجا که طلب  
 ضد است برای دفع موزی آن صحت محفوظ است علائش تنقیه معده است بقی و سهبال نیز  
 این آرزو و مرغ بریان و شور و تمیصص استخوان طیور و نقلهای مرغوب و چوبه و آن حرکت موهنا  
 غیر بضم باشد که از بدن باز گردد و بخت و شدت و بقی و سهبال دفع شود و گاه باشد که نمی نشود دیگر

وجع

جگر

نکته

غالی از تهوع و غثیان نبود بلکه سینه چار نوع می باشد یکی از خوردن طعام بسیار که از احتمال سده  
 زیاد بود و دوم خوردن چیزهای لطیف و سیراب و سیم سیوم تباهی جوهر کول و در سده تباہ شدن تپش  
 گردیدن پس لازم است بر شخص را که پوسته ازین اسباب اعراض و احتیاج لازم دانند و نگاه بود  
 که این نجات ضعیف شود و نبض ساکت باشد و رنگ در لبش مثل رنگ اموات گردد و باشد که تشنج  
 پیدا آید و دست و پا در آنوقت طبعی باید که ترسد و دست از معالجه باز دارد چهارم در اسباب سینه  
 سوء مزاج معده است که تغیر در غذا را بفاد و صفرا و بیه اگر سوء مزاج حار باشد علامتش بران  
 صفرا بود یعنی اسهال و علاجتش قی است آب گرم و شقیه معده است پس شراب انار و قهوه  
 و شراب لیمون و سقز و کلاب و رب بفرج خلخالص نوشید یا مغیر گرداند غذا را سردی و فساد  
 بلغمی علاتش اخراج بلغم بود یعنی اسهال و علاجتش آب مطبوع انیسون و زیره و مرصعلی و هند  
 و گندارند تا شکم خفیف بکشد باید و جوارش بفرج و جوارش خود شیرین دهند و جمع کلی می بینی  
 زیادتی از روی طعام و حرص بر کولات چنانکه در طبع طاب میباشد و این یا از زیادتی سردی معده می  
 و علامت و علاتش گدشت یا از بیماری بختن سودا بفرم معده می باشد و علاتش انکه شهوت آب  
 اندک است و ترششی جفا و سوزش و دغدغه معده بسیار و بی صبری بزبان خوردن و کثرت بران علامت  
 اسهال سودا است بطبوع آقیون بعد از قطعه با سلیق و غذای چرب دادن که این فرض بسبب  
 اشتیاق تمام بدن باشد بقدر اچنانچه حال ناقصان است و علاجتش غذای کثیر التغذیه دادن  
 و ادویه است بکرات و اندک اندک و از ادخال تنگ محرز باشد و بدن را از تحلیل و طبیعت را از نرمی  
 نگاه دارد و گاهی از دیدن می باشد و ذکر در علاج دیدن خواهد آمد و جمع و قهر یعنی گرنگی  
 اعضا و سیری معده پس اعضا نهایت بقدر احتیاج باشند و طالت معده از این متفر و غیر راغب  
 و این فرض یا از سوء مزاج باردن معده است که قوت جذب را بگیرد با نقصان غذا و شدت شهوت  
 اعضا بقدر علاتش ضعف قوت و لاغری بدن و بطلان شهوت است و چون بر فرم معده نهند سر  
 محسوس شود و بعضی اوقات غشی عارض شود و بسیار بود و مسافر از آنکه سیرای قوی خوردن خاصه  
 فکریش از آن گرسنه بوده باشند و بقیل غذا کرده این حال عارض گردد و علاجتش در حال  
 غشی تا میرسد که در غشی ذکر شد و معده را با اداوات مقویه جده مثل خما و متخذه از سبب و طب

نایابی

نایابتری

و کلسرخ ضما و کند و چون از غشی بیرون آید نان را در آب گوشت تر کرده بپزند و اگر آب گوشت را این  
 طریق گیرند بهتر است بگوید گوشت گوشت یک از جری آنرا جدا کنند و سرخی آنرا کباب کنند و در یک سنگی  
 نهند و اندکی گلاب بر آن بچکانند و سرد یک را بپوشند و بر آتش نرم نهند تا آب گوشت جدا شود و گو  
 هنوز خام بود و گوشت را بپوشانند و آبی که بیرون آید و انچه بی فشرودن برآمده باشد یک جوش دهند که  
 پنجه شود و اندکی نمک در آن اندازند و بخورند و یا از خلط یعنی مثل لبن زجاجی میباشد که بقم معده و قوت  
 شهوت را ببرد و این در خلط لبنی بود که شهوت کلی احداث نمی کند زیرا که آن ترش بود و قمع معده را  
 گیرد و شهوت بجز حرکت در آورد و اینک سبب غشی گردد بی طعم و لزوج و غلیظ بود و علامتش علامت سوز  
 مزاج لبنی بود و علامتش تنه معده و تسخین آن بود و علاج آن قسم خالی از اشکال نیست زیرا که آب انار  
 حاجت بود و اگر سنگی اعضا و غشی مانع استقرار است و یا حدوث جوع بقری از ضعف قوی در قمع معده  
 و حرارت مفرط در جمیع بدن است و علامتش علامت سوز مزاج گرم و تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت در وقت  
 غشی در وقت از سنگی است و علامتش در حال غشی معلوم شد و بعد از آن غذا نمی خورد و با فضل و با قوه  
 و مقوی قمع معده مثل نان در آب انار شیرین و آب سیب و آب سفرجل و شراب زرشک و شراب لیمون  
 و نارنج و ریاس و غوره که بیخ خشک کرده باشند تر کرده بپزند و عطرش مضرط یا از حرارت دل  
 سبب و تشنگی میباشد و علامتش تشنگی است که از مایه خشک پیش از آب خشک تر کیس باید و علامتش تشنگی  
 بود و تشنگی است مثل خیار و صندل و گلاب و برگ بید و اغذیه و اطیله و ضادات تازه بکار بند و یا  
 از حرارت و علامتش علامت حرارت معده است و تشنگی با قیاس آب سرد و یا از مایه سرد و یا  
 نوشیدن شیره تخم خرفه مقشر است یا سکنجبین یا شراب زرشک و از میوه خیار و هندوانه و سیب  
 اشال آنها و یا از غلظت و لزومیت و شورایی خلط اغذای میباشد که در معده باشد و مایه شور جالبین  
 بر صفت میباشد و علامتش تشنگی است که بچند آب خورد تشنگی زیاده شود و چون صبر کند از آن تشنگی  
 در اول چیزهای گرم خورد مثل عسل و نبات تسکین یابد و این عطش تشنگی گویند و علامتش تشنگی است که تشنگی  
 بقی و اسهال و اگر بسبب غذا بود ترک اغذیه موصوفه نمایند و گفته اند که اگر در عدد لیمون گرفته آب از آن  
 نمک سنگ بخورند یا فرست می دهد یا رفع می شود قوی و تشنگی و تشنگی قوی حرکت معده باشد  
 بدین چیز از طریق دمان که مفرق باشد یا آن حرکت اندفاع و تهیج حرکت واقع است یعنی

غشی

غشی تشنگی

معهه یحکمت مندرج و غشیان جاتی بود که معده را بان حرکت اقتضای تحریک باشد بسوی قی سبب  
 این حالات با صفر است و علامتش حرارت و تشنگی و دفع صفر است بقی و علامتش تنقیه معده است بقی و  
 حقه و تعدیل با شرب و اغذیه و باید که اغذیه لایم طبع و خوشبو باشد و یا از لیم سود است و علامت هر یک معلوم  
 شد و علامتش بعد از تنقیه بقی و حقه آشامیدن شراب و انار بهی منقوع است **فی الهم** یعنی برآوردن  
 خون از معده بقی و این فرض یا از کشودن گریست از معده و علامتش فصد با سلیق است و جرع آب  
 سفرجل یا شراب حب الاس با صمغ عربی و گل ارمنی و دم الاغ وین خوردن بلوط و خرزوب و ساق نیزه  
 است و یا از آمدن خون از جگر از سیر زانست بعده و علامتش علامات آفات عضو اصلی است  
 و علامتش الما بجانب دیگر **فواق** حرکت فم معده است از بلای دفع مودی از خود و این بلای  
 حرارت است چنانکه در تب های خرقه و یا از خوردن چیزهای بسیار گرم است و علامتش استهلال  
 و اغذیه و انصه بارده است و یا از بروزت حادث در فم معده است و این اکثر پیران و مسافران و در سفر  
 عارض گردد و علامتش آنست که معده را از سیر و اندرون گرم کنند و درین نوع و در نوع ریج و رطوبی  
 که بعد ازین خواهد که حرکات عقیه و نقره زدنی نفس نکاید اشتن و صبر نمودن بر تشنگی و عطش آوردن  
 و جمیع اعراض نفسانی بنهایت مفید و موثر است و یا حدوث فواق از چیزهای گزنده و سوزنده فم  
 معده میباشد چنانچه در قی زنجاری و خوردن چیزهای تیز حادث می گردد و علامتش قی بسکین و آب گرم  
 است و استعمال شربه بارده مثل شراب لیمو و شراب زرشک با لعاب بز قطونا و یا اگر گران طعم است  
 و غلیظ با لیمو ترنج غلیظ میباشد و علامتش قی کردن آب گرم و در لیمو آب ترنج بسکین است  
 و یا از ماده نامی غلیظ میباشد و علامتش با الاصول و گاهند مقوی بصطکی و انیسون آطلای نافع  
 و در قی سسم صفت آن پودینه و شبت و با بونه کوفته روغن مصطکی داخل کرده بر فم معده طلا نمایند  
 و یا از ورم جگر می باشد و علامتش نیاید و یا از خشکی میباشد و علامتش آنست که در معده خلطی یا  
 قلعی یا بادی یا حرارتی نبود و بعد استغراغات و پتهای گرم عارض می گردد و علامتش روغن  
 بادام خوردن است و بر معده مالیدن و غذا آتش جو یا مرغ قریه و کدوی تر و اسطوخودوس بخورد  
 و قند با نبات سفید آب پند وانه و لعاب بز قطونا بنوشند **اورام معده** این آب اس  
 از صفر و خون میباشد و علامتش تب و حرارت در معده و در دهان و درام و در شستی زبان و

صفحه

فواق

اورام معده

شربت تشنگی و سقوط اشتهاست و علاجش فصد با سلیق است و نوشیدن آب اما شربت  
 و شیرین و نوشیدن ماء الشیر و شراب لیمونی شراب آلو و قمر سندی و شراب بنفشه و شراب بلوخر  
 آب عنب الثعلب تازه و آب کاسنی تازه ضاد نافع از برای این قسم در ابتدا آرد جو برگ خردن آن کار  
 آب سفر حل آب شبت در هم سرشته بر معده ضاد نماید ضاد نافع در تقسیم بعد از تسکین است  
 صفت آن بالونه گل سرخ اکلیل الملک گل خطمی کوفته آب سرشته ضاد نماید و یا از اشربه بگوید  
 آب بادیان و آب کرفس افزاید و اگر در معده از بلغم بود علاجش تب ملایم و بسیاری آب آمون از  
 دمان است و سقوط شهوت طعام و سفیدی روی و زبان و تهیج علاجش دادن بار الاصول و غذا نخورد  
 آب گوشت تیهور که مبرای خجسته گوشت تیهور را بخورند و زبان را تنهار نماید طلالی نافع در  
 صفت آن روغن گل سرخ و سرکه کم آمیخته بر معده طلا نماید ضاد می که بعد از چند روز استعمال کرده می شود  
 صفت خاکستر چوب آلو سرکه کوفنی سنبل الطیب کوفته خجسته بگل آب سرکه سرشته ضاد نماید اگر تحلیل نیابد  
 استفراغ بر فرق نماید صفت سهلی که بر فرق اسهال نماید بادیان تلخ در هم تخم کرفس و در هم جوشانده  
 صاف نموده فلو س خیار شیرین چند درم گل قند آذانی ده درم دران حکوده صاف نموده نوشند و چند  
 صبح باین مادت نمایند و اگر از سودا بود علاجش صلابت درم و افکار ردیه و فاسده و بد خلقی و خشکی روی  
 است علاجش دادن بار الاصول چون علامت نفخ ظاهر شود فلو س خیار شیرین آب رازانه و آب کرفس  
 حکوده صاف نموده روغن بادام شیرین داخل کرده نوشند و چند روز مداومت نماید ضاد می محال  
 آن جلبه بزرگان بالونه گل سرخ کوفته خجسته آب سرشته ضاد نماید اگر تحلیل نیابد سهالی یا تیهور  
 مقوی با فیتون و غاریقون نماید ضاد محال قومی که بعد از این سهیل استعمال کرده می شود صفت  
 آن اشق مناش تخم کف سنبل الطیب سجد کوفنی اشق راس که و کلاب حل کرده باقی ادویه را بخیست  
 کوفته آب سرشته ضاد نماید **ششم در امراض کبد و مراره و طحال**  
 او را هم الکبد اگر از خون باشد علامتش تب و گرانی و تشنگی و درد و سوزش در موضع جگر است  
 و سقوط شهوت طعام و ظهور درم و سرفه خونی زبان و روی سرفه خشک و فواق و اگر در معده  
 از عظم آن رحمت رسد اگر در جانب مقعر باشد بان علامات قی و قبض شکم و فواق و ذاب شهوت طعام  
 بیشتر بگوید اگر در جانب محدب باشد سرفه و تشنگی نفس و گر قفس دل و فرد تشنگی چیر کردن نیز باشد

کحل

شربت تشنگی و سقوط اشتهاست و علاجش فصد با سلیق است و نوشیدن آب اما شربت و شیرین و نوشیدن ماء الشیر و شراب لیمونی شراب آلو و قمر سندی و شراب بنفشه و شراب بلوخر آب عنب الثعلب تازه و آب کاسنی تازه ضاد نافع از برای این قسم در ابتدا آرد جو برگ خردن آن کار آب سفر حل آب شبت در هم سرشته بر معده ضاد نماید ضاد نافع در تقسیم بعد از تسکین است صفت آن بالونه گل سرخ اکلیل الملک گل خطمی کوفته آب سرشته ضاد نماید و یا از اشربه بگوید آب بادیان و آب کرفس افزاید و اگر در معده از بلغم بود علاجش تب ملایم و بسیاری آب آمون از دمان است و سقوط شهوت طعام و سفیدی روی و زبان و تهیج علاجش دادن بار الاصول و غذا نخورد آب گوشت تیهور که مبرای خجسته گوشت تیهور را بخورند و زبان را تنهار نماید طلالی نافع در صفت آن روغن گل سرخ و سرکه کم آمیخته بر معده طلا نماید ضاد می که بعد از چند روز استعمال کرده می شود صفت خاکستر چوب آلو سرکه کوفنی سنبل الطیب کوفته خجسته بگل آب سرکه سرشته ضاد نماید اگر تحلیل نیابد استفراغ بر فرق نماید صفت سهلی که بر فرق اسهال نماید بادیان تلخ در هم تخم کرفس و در هم جوشانده صاف نموده فلو س خیار شیرین چند درم گل قند آذانی ده درم دران حکوده صاف نموده نوشند و چند صبح باین مادت نمایند و اگر از سودا بود علاجش صلابت درم و افکار ردیه و فاسده و بد خلقی و خشکی روی است علاجش دادن بار الاصول چون علامت نفخ ظاهر شود فلو س خیار شیرین آب رازانه و آب کرفس حکوده صاف نموده روغن بادام شیرین داخل کرده نوشند و چند روز مداومت نماید ضاد می محال آن جلبه بزرگان بالونه گل سرخ کوفته خجسته آب سرشته ضاد نماید اگر تحلیل نیابد سهالی یا تیهور مقوی با فیتون و غاریقون نماید ضاد محال قومی که بعد از این سهیل استعمال کرده می شود صفت آن اشق مناش تخم کف سنبل الطیب سجد کوفنی اشق راس که و کلاب حل کرده باقی ادویه را بخیست کوفته آب سرشته ضاد نماید

و میان ذات الجنب و درم جگر وقتی که در مجرب باشد در وجه تحقیق آن مریض را گویند که نفس باز کشد  
چند آنکه تواند نگاه دارد بعد از آن از روی سوال کند اگر در آن وقت در وی در زیر دندان بی پای بایر  
درم جگر است و الا ذات الجنب و علائش قصد باسلیق است و آشناییدن این شیر به شراب انار  
شیرین و آب انار ترش و آب کاسنی تازه و آب غلب الثعلب بکینین قندی و غذای شیر خمدانم  
در ابتدا صفت آن گل بنفشه برگ خرقه تر برگ سان الک گل گلسنج صندل سوده درم سرشته ضاد نمایند  
ضمادی نافع که بعد سه روز استعمال نمایند اگر دو گل بنفشه گل خطمی گل گلسنج ضاد نمایند و دیگر که بعد  
از هفت روز که حرارت باشد استعمال می شود باید که بر ضاد و قبل با بونه اضافه نمایند و بعد از این بر  
ضاد و اقصار نمایند صفت آن گل بنفشه گل خطمی سفید با بونه گل گلسنج کوفته آب غلب الثعلب تازه سرشته  
ضاد نمایند و درم کپه از ضعف و علائش زردی روزی زبان با جوشش آنست و شدت  
تب و حرارت وقتی صفراوی و مملو بخ بسبب صفرا مستعمل در این قسم صفت آن ترشندی تخم کاسنی  
پوست تخم کاسنی غلب الثعلب جو شایده صاف نموده شیر خشک خراسانی ترنجبین در آن حل کرده  
نموده بنوشند و اگر درم و محدب کبد باشد چیزی که ادرا بل شیر کند بنزد و اگر در مقعر باشد چیزی که  
اسهال کند و در صورت طبیعت را نرم باید داشت و یا درم کپه از ملغمه است و علائش  
سفیدی روی و زبان و قلت تشنگی و احساس نرمی درم و عدم درد و ملایم بودن تب است ضاد نافع  
در این قسم متعل بعد از نوشیدن با الاصول با شیر تخم خرنوبه و استعمال خفنه نیز صفت آن گل  
با بونه اکلیل الک گل گلسنج تخم کتان کوفته بگلاب سرشته ضاد بنزد و یا از سوده است و علائش  
ادراک صلابت در موضع جگر است و فساد رنگ و لاغری و قلت شهوت طعام و کمی تب و در دو گاه  
میباشد با حرارت مزاج و علائش اسهال سوده است بعد از آن که نفخ ناعده بکینین تروری با غصه  
و اقراض مقل داده باشند و اخمه و اغذیه در شیر به جیب سردی و گرمی مزاج از آنچه ذکر شد ترتیب  
دهند سوره الصلحیه یا که ضعف و سرد مزاج کپه را سوده و القیه گویند و این مقدمه است  
علائش زردی روی آمیخته با سفیدی و تهج روی و یکبار و دست و پا است و گاه باشد که  
بهمه بدن باشد و از لوازم این فرض است بسیاری فقه و قراقر در شکم و اخلاط اجابت طبیعت گاهی  
نرم باشد و گاهی قوی و گاهی زود و گاهی دیر و علائش خفیف از علائش است و است

درم کپه از

درم کپه از

درم کپه از

درم کپه از

درم کپه از

چنانکه اشتقاق و لغت بسیار آب طلب است و در اصطلاح اطباء مرضی بودی بسیار آید و باغ  
 تمامی اعضا و ظاهری بان موضع بر سر غذا و اخلاط و این بر سه نوع است اول ذوقی و ایرج بر آن  
 انواع است پس لخمی پس طبعی و علامت ذوقی گران شکم و بزرگی آن در رشتی پوست شکم است  
 و چون دست بر شکم مالند چون ذوقی یعنی مشکلی بر آب نمایند و از آب سموع گردد و وقت دست  
 زدن از پهلوی به پهلوی گردد و علامت لخمی ورم جگر است اگر علامات ورم جگر باشد و اگر از سرد مزاج  
 گرم را به آب کاسنی و سرد را به آب کینین علاج کنند و غذا مناسب بر یک و نه روز و شش ماه  
 ما و اصغر مثل کلکلا نچ بارد یا حار بحسب جرات و سردت مزاج علیل بعد از آن بجزرات و تقویات کیده  
 گرم یا سرد و بواسطه نماید و مدت تخم کرفس نسیون زرد باس پسیا و شان بادان تخم زرنخم  
 خیارین تخم کاسنی تقویات قرص سیرالیس بارد و حار و قرص گل و شراب دینار و تخم کینین و تخم  
 بهترین ادویه این مرض است و علامات لخمی نرمل و آماس جمیع بدن است و چون انگشت بر موضعی فرو برند  
 مٹی در دگوی مانند و سفیدی بولی و نرمی طبیعت و گاه باشد که بول سبز بود بابت عدم امتیاز میان  
 خون و ماییت و نیز بعضی این نوع اسهال انواع اشتقاق است و علامت تقویت و کینین است و  
 در روز مزاج بارد و معده ذکرت و در یک گرم و نرم از کردن پذیر پنهان شدن و علامت طبعی عدم گرانی است  
 چنانچه در ذوقی بود و چون دست بر شکم زند از آب طبعی سموع شود و ناف برون آید علامت جگر اسیب  
 برقی است بجز که احداث گرمی نماید و تبدیل جگر و معده چنانچه از گرمی جگر باشد و سردی معده جگر  
 شود پس بادان کینین و زردی و قهقه و شیا فایات و اضمه کنند ادویه موضعی سرگین زرد و سرگین کجاو  
 کبریت و سرکه ترکیب کرده لخمی را از جمیع بدن ذوقی را در شکم و طبعی را بر اطراف کماذ نافع از برای طبعی  
 جاورس جوس گندم و نمک گرم کرده کماذ نمایند و اغتشاش چشمه های گرم و اشتغال حمام مغرق  
 اشتها را نافع است و حامی که تری افزاید یعنی حامی که آب بسیار نیزه خاصه آب جوش مهر است  
 و شیشتر که قیصوم و امثال آن را بکند عوض آب و غذا و نه مفید است و همچنین لؤل شتر و نه  
 که قیصوم و در نه خورده باشند و آورده اند که زنی را اشتها عارض شد با جرات و چندان ناخورد  
 که از ذکر آن شرم نمی آید و خلاصی یافت **پیرقان اصغر** یا سبب دفع طبیعت می باشد صغیر  
 را اطباء بدین بطریق بحران چنانچه در وقت طلوع آفتاب در روزی از روزهای بحران اگر پیش از آن



باشد نیک بود پس اگر طبیعت در آن وقت نرم باشد بدی و فسادش کمتر باشد و درین قسم  
 در طبیعت باید کرد و از این گرم خوردن بخین و یا از گرمی مزاج کبد باشد و علائش گرمی مزاج کبد  
 و بسیاری زردی قاروره و کف زرد است و علائش سبیل صفر است و شرابی که جگر را  
 خشک گرداند و غذا و ضما را از زیر قسم و یا از گرمی مزاج باشد و فرق میان آن هر دو آن است  
 که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ تمام بدن زرد شود و الاروی به تیرگی زرد و بدن لاغری پذیرد و طبیعت  
 قبض شود و علائش علاج گرمی جگر است و یا از سده جگر هیاست و علامت سده جگر گرانی  
 در آن موضع بود بی درد و تب و اگر سده در جانب محب کبد باشد بول رقیق و اندک باشد و اگر در جانب  
 مقعر باشد بر از نرم و آبناک و سفید آید علائش اگر سده در محب بود منقبض در بدن مثل سبیل  
 با آب رازیانة و تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم خیارین و اندکی لک مغسول و اگر در جانب مقعر بود و  
 استعمال ادویه منقبضه سبیل کند مثل سبیل بخین را بویذی و آب رازیانة و کرفس کاسنی و غلب الثعلب  
 و یا از گرمی هوای باشد و این قسم که در کان راب یا راجه حادث می شود و علائش جابجایی  
 خشک است و اشره و اغذیه و میوه های خشک و یا از نرم مزاج می باشد و علامت آن سبیل است  
 و گرانی موضع جگر و درشتی زبان و تهوع و علائش مثل علاج درم کبد است و یا از ضعف  
 مزاج می باشد و علائش مثل علاج ضعف جگر است و یا سده باین جگر مزاج است  
 و بر از اندک سبیل گردد و علائش استفراغ صفر است و استعمال مفتحات مثل آب  
 کاسنی تازه و تخم کاسنی و غلب الثعلب رسیده و تخم کرفس و رازیانة و ریون چینی و سبیل زردی  
 و محب گرمی و سده مزاج در محب و منفرد تصرف نمایند و یا از سده باین مزاج است و  
 علائش انقباض برای دفعه سفید گردد و جگر بر بدن آید و ممکن که قولنج توکد کند و علائش آنچه که گشت  
 و در کتدن سده این مجرای آب بطبوخ کزنب و چغندر که در آن فلووس خیار شیر حل کرده باشند  
 بار و عن بادام حنظل کردن بغایت مفید است و اگر غلب الثعلب تخم کرفس داخل کرده باشند  
 قوی تر باشد و یا از قولنج می باشد و علائش علاج قولنج است **پیرقان اسود و یا از سده**  
 میان جگر و طحال یا از سده میان طحال و فم معده می باشد و علامت این هر دو آنکه پیرقان که  
 اندک حادث شود و در فرق میان هر دو اینکه در ثانی شهوت دفعه ساقط شود و گرانی و

علائش در سده مزاج جگر است

از سده

از جانب چپ بود علائش کجین زوری اسهال سود است و یا از بسیاری حرارت جگر و سوز است  
 که از خون آن بسوزد و فرق میان کبدی و طحالی آنست که کبدی را سیاهی کمتر بود و علامات سوز مزاج  
 کبدی و طحالی نیک سیاه بود با سیاهی بول و برادر شکایت مریض از جانب چپ و غم و اندوه بی سبب  
 و خفت نفس علائش فصد است و اخراج خون فاسد پس اصلاح و تعدیل جگر یا سوز و یا از ضعف جاذبه  
 و ماسک طحال است و علائش که درت سفیدی چشم و سقوط شهوت و خروج سودا اتعی با اسهال  
 و علائش تقویت سپرز و نهادن مجرب تیغ زدن است و ضما دمای مقوی مالیدن و دگر بیاخت  
 اگر از سکون و بطالت و دعه باشد و یا از بزران مجرقه و امراض سوداوی می باشد و علائش اگر دران  
 امراض حادث می گردد و از حدوث آن خف می شود و علائش در گرهان بر خروج است و یا از دم  
 سپرز می باشد و دوی او ذکر شد و درم طحال یعنی تاس سپرز پیشتر سوداوی بود و بعد از آن  
 دمی و آن بزودی سوداوی سخت می گردد و بلغمی و صفراوی اندک و نادر می باشد و پیشتر او را م از زرد  
 سپرز عارض شود و فرق میان باد و درم آنست که از دست مالیدن در درم در زیاده می گردد و در  
 باد تسکین می باشد و بود که آواز قراقرس می شود و اما دمی علائش در در جانب سپرز حرارت و  
 تشنگی و تب گرم و اشتداد رنگی و سیاهی قاروره و گاه بود که در موضع سپرز سرخی پیدا شود و علائش  
 فصد با سلیق اسهال بخیار شنبه و آب غنبل و آب کاسنی تازه و ضما دمای خشک و غذا مارا آخیر  
 و اشربه که در او رام کبد ذکر شد و اما صفراوی علائش سوزش مفرط در سپرز و تب حادث و اشتداد  
 تی و زردی چشم و زبان اندکی با سیاهی آمیخته و علائش اسهال لطیفی درم صفراوی جگر است  
 و اما بلغمی علائش زیادتی چشم سپرز و اندک زردی بان و سفیدی روی و زبان و هیچ چشم حوا  
 آن و سفیدی بول سیاهی بزر بود ضما و نافع از برای درم بلغمی سپرز مستعمل بعد از تنقیه بلغم صفت  
 آن تخم سفند که آنرا بر جگر گویند کوفته با خاکستر خوب انگور بکشد و روغن گل سرخ برشته ضما نمایند  
 اما سوداوی علائش صلابت سپرز و بیرون آمدن از موضع خود و نفخ و در شکم و نفس متقطع و سخت  
 نبض و شریان که بر پرده جانب حلقوم است چنانچه بهر دریاخته شود و لاغری بدن و علائش اگر غلبه  
 خون بود فصد با سلیق و اسهال دست چپ است پس از آن کجین زوری دهند و اسهال مطبوع  
 افتیمون ضما دی نافع درین قسم صفت آن اشق بسر که خیسانیده و در پنج و سد اب و پنج و سدر

بی شرط است  
 حکم

حکم

تجویز کوفته پخت بابت سرته ضما د نمایند و قرص کبر و ایر سایه یکجین نخ از سر که نافع است اگر اشق را  
 بر سر طلا نمایند و درم سپرز را تحلیل دهد اگر کدرم قد سفید بانه که نخورد درم سپرز بگذارد اگر سیوس گندم سبکه شتر  
 ضما د نمایند صلاحت آنرا دفع کند **سراج طحال** را از سردی مزاج کسپرز و غلبه سودا در این می باشد و  
 علاتش تشنه در زیر پهلوی چپ و درم غیر صلب چنانکه اگر دست بران فرو برند و در فونشینه و فراق  
 کند و چپ نه برآید علاتش مار الاصول است که در آن تخم فحکمت داخل کرده باشند و سفوف حرف داد  
 و سر ترشگی بنایت مفید است و نهاده آن تخم آتش و ضما د نامی تحلیل بکار برند **باب نهم در امراض**  
**اسهال** بر سهالیکه بود یا از ماکول بود یا از اعضا یا از هوا نیز می باشد  
 که در جنوب و بلاد جنوبیه است اسهال میشود و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن است و یا از عضوی غیر  
 معین از عضوی معین مثل دماغ و معده و جگر و سپرز و مراره و روده اما آنچه از ماکول بود یا از دو سه  
 می باشد که قوت او در معده یا از روده باشد و علاتش خوردن بزرگ قطا بریان کرده بروغن گلشن چرب  
 کرده یا رب سیب شیرین بدنند و یا از بسیاری خوردن است که موجب تیره و بیضه شود و یا چیزی مرق  
 مثل آلو یا عدس غذای که خوش طعم نبود یا بغیر شهوت خورده شود یا نفخ بود و تولید راج کند  
 و آن نافع استمال معده شود بر غذا ایس غیر نهضم باند و موجب اسهال گردد علاج این مجموع است  
 که کیشا نوز غذا نهند و بعد از آن غذای لطیف سیرج الا نهضم خفیف دهند و معده را حجب  
 خصیصه که هر مزاجی تقویت کنند و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن است و این **اسهال بینی**  
 گویند و بیش اجتماع فضلات و ترک ریاضت و قلت تحلیل و بسیاری دعت و سکون و استلا  
 بدان است یا از جس است فراغ که عادت بوده مثل جس خون بوسیر و جس طشت و اشال آنست  
 و علاتش تقدم اسباب مذکوره است و علاتش تنقیه بقصد اسهال است و اگر بدن قوی  
 باشد بر ریاضت و حرکت و دنگ و حمام معرق و یا از غلبه تمام بدن است و علامت و علاتش  
 در اسهال براری خواهد بود و یا بر سبیل بجران می باشد و یا سبب ذوبان و گداختن اعضا می باشد  
 و این در عقب حیات دقیقه اکثر عارض می گردد علاتش التهاب حرارت و متن بر از اختلاف  
 لون و عدم وجود آفتیست در عضوی که موجب اسهال گردد و اگر **فرو بان** لحم و شحم بود صید  
 غلیظ و چرب بود و در آخر مثل سخم متدیه القوام گردد و ذوبان لحم نیز اول صید می بود اما چرب

طحال

اسهال

اسهال بینی

فرو بان

نمود و در آخر تشنه القوام گردد و با از عضوی غیر معین این اسهال مری بود بیش از  
 دیگر میباشد در عضوی از اعضای صدر و ریه و علامتش تقدم ورم است در آن عضو و وقوع لرزه  
 و ناقص تشنه و علامتش آنست که شیره تخم خیارین با گلاب قند دهند و با اسکنجین با شراب زرشک  
 بحسب احوال و غذاها اشعیر باشد یا چوزه مرغ دومی که بعد از پاک شدن قرح دندان کل از منی و با اسکنجین  
 سفید دم الاخوان کاسرخ از هر یک یک انگ تخم کاسنی دو دانگ کوفته پخته با یک شقال شراب زرشک  
 و موضع را بمقویات ضار نمایند و در آش جو قدری برنج داخل نمایند و اگر تب بود و نحو حاجت نباشد  
 و یا غیر مری میباشد چنانچه فصله جمع گردد و علامتش آنست که در آن عضو دردی ظاهر شود و قیاس  
 و بعد اسهال خفنی و راحتی در آن عضو پیدا شود و معرفت نوع خلط مبول بر باز و باد و در عضو  
 و اسهال حاصل توان کرد اگر غلب بود صفراویست و اگر ربع بود سوداویست و اگر موطن بود رطوبت  
 باشد و این نوع را اسهال دوری گویند و اگر دوری نباشد بلکه دایمی باشد و در بعضی اوقات تیر  
 تر شود از فادخون است و علامتش تیره بدن است از خلط غالب تبدیل مزاج یا آنچه موطن  
 و تقویت آن عضو که در آن مجتمع می شود بمضادات و آنچه از عضو معین باشد یا از مزاج بود و یا از  
 دماغی گویند و همیشه فرود آمدن نزله معده است و فساد غذا و علامتش آنست که در اول روز کار  
 خواب برخاسته باشد چند مرتبه متواتر اسهال شود پس اگر در باغلاکات نزله و فساد مزاج رخ  
 و علامتش آنست که ابقا تکیه کند و بالین پشت کند و پیش از آنکه عادت از خواب برخاسته و احساس  
 نشستن بود بیدار گرداند و قی فرماید و آنچه قی بر نیاید و در معده بماند یا بروده فرود آید باشد  
 بچیزی مزلق دفع باید کرد و شربت بجزان و نارنگ با تخم مرو یا نیز قطونا با شربت انار شیره برافزاید  
 یا شراب صندل یا شراب خشتا کلس و ادویه قابضه که اسهال باز دارد نشاید دادن و تیره از کار  
 نزله باید کرد چنانچه در باب نزله گذشت و یا از معده باشد و این اسهال مری گویند و این اسهال  
 مزاج معده است یا بسبب باز ماندن ماسکه است از کار خویش بسبب ملامت سطح معده از غذای  
 و علامتش بیرون آمدن طعام است بی تغییری و احساس نقل و علامتش قی کردن آه و جوارش  
 عود و جوارش خرواب و جوارش کند خوردن و یا از ضعف قوت از ضعیف باشد از سوء مزاج و تیره  
 سرد و تیره بود و یا از بسیاری رطوبت در معده است و یا از رطوبتی لزج که میان طعام و معده جماع

گردد و ماضیه از کار خود بماند و علاتش ضعف ماضیه و ثقل طعام بر معده و غیر متغیر و منہضم برون آمدن این  
 بوقت نمودن به سرعت چنانکه در ضعف اسکند مذکور شد و علاتش آنکه سوزش را بعلامات آنهای معلوم  
 کرده به تبدیل و تعدیل کوشند و با درایت یک چیزهای نفاخ و کاسرات ریح تحلیل دهند و رطوبتی را که علا  
 نشیان و بسیاری آب و مان شیرینی دمان و برون آمدن رطوبت است به برادر علاتش قوی آورند  
 است آب ترب و شربت و عمل مداومت بخواهات مذکوره نمایند و یا از ضعف قوت و افعه میباشد  
 و این نهایت قلیل الوقوع است پس اندک اندک دفع کند چنانکه ضعف یکبار دفع نموا کند و آنچه دفع کند  
 منہضم بود و علامت ضعف و افعه معده آنست که زیاده از دوازده ساعت در معده نماند و سبب  
 آن بی هویت بود و علاتش بجزای مریط باید کرد و یا از کثرت صغیر بود و معده علامت و علا  
 و اسهال ماری نباید و یا از بلغم شور و در معده بود و علاتش شوری دمان است و علاتش قوی کردن  
 و خوردن گلشنه مقوی بعضی که آتشامیدن شراب فحل و شراب لیمو است و یا از شور و جوشش  
 قرحه است و ریشی در معده و علاتش جوشش دمان خشکی و حرارت است که بعد از تناول غذا در  
 معده احساس شورش و دردی شود و چون طعام بگذرد تسکین یابد و در برابر صید و زرد آب قیق  
 برآید و علاتش اگر مانعی نبود فصد با سلیق کند و غذا آتش جو بریان کرده و عدس برنج خشسته  
 با شیر خشکاش دهند و بر روز دوم نیز قطونا بریان کرده و یکدم صمغ عربی سوده بروغن کاسرخ  
 دوم چرب کرده با شراب صندل دهند و اگر بعد از یک هفته دفع نشود قرص طباشره سفوف  
 حب الزمان دهند با شراب صفر جل و یا از باطل شدن خل معده باشد و بیش خلط اکمال با شربت  
 سموم حاره یا درم گرم که حادث شود در معده مثل فلفله و فنی و جیره و علاتش برون آمدن طعام  
 غیر منہضم است بی سببی از اسباب مذکوره و علاتش آن است که معده را باقیاضات قوی نماید  
 نمایند و غذا آتش جو بریان کرده دهند اگر از حرارت بود و الا شورایی گوشت گاو برنج دهند و گفته  
 اند که حسوی که از شیر تازه و نان سیده خشک کرده رساند اثبات خل معده می کند و یا از جگر  
 و این را اسهال کبدی گویند و فرق میان اسهال کبدی و معده آنست که در کبدی کیلو سیت و  
 معده تمام بود و در معده ضرری نبود و اسهال کبدی با تجم و زرم میباشد و بیش از غیر و سبب  
 و علاتش تقدم ورم و ناقص و تشویه است و علاتش آنچه مذکور شد و تقویت جگر با شربت صفرا

بریان کرده باشی تخم خشخاش بریان و آب ساقی چنانکه بسیار ترش نباشد چاشنی از بود ضاد  
 نافع درین قسم صفت آن پوست خشخاش گل سرخ بزرگ سفید گل خلی سفید پوست انار کوفته بکباب  
 سرشته روغن گل سرخ داخل کرده بشکم نهند و اگر چنانچه ذکر شد تسکین دهنده و اگر از بلغم  
 بود علامتش بیرون آمدن بلغم باشد یا بزود سائر علامات بلغم و علامتش آشامیدن شراب حب الاس  
 با تخم ریحان و تخم مرو بریان کرده و غذا سرخ بپایه کرده بخت زیره بریان کرده در آن انداخته بخورد و کاه  
 و نمک گرم کرده بر آن نهند اگر سکن نگرده صفوف مقلبات اند و بر خشخاشی نافع درین قسم صفت  
 آن جنفص گل زعفران کند صمغ عربی از هر یک یک جزو افیون دو جزو کوفته بخت یا برشته شیان  
 سازند بیک بقدر چهار انگشت یا زیاده و استعمال نمایند در اکثر اوقات و این شیان اکثر اسام زحیر  
 نافع باشد و اگر از سر ما بود علامتش زیاده شدن زحیر است از رسیدن سر ما بمقدور علامتش علامت  
 بلغم است و چیزهای گرم بر مقعد نهادن و بر زمین گرم حمام یا بنشت گرم بر مقعد نهادن و نگاه از نشستن نیز  
 صلب این مرض حادث شود زرده تخم مرغ بروغن گل سرخ سرشته نمک گرم بر مقعد نهند و بیشتر انواع زحیر  
 چیزهای گرم نهادن مفید است و چیزهای سرد مضر است و از گرم کرده و اما مستقیم می باشد و علامت  
 آن ثقل و ضربان در آن موضع است علامتش آبرنی نافع درین قسم صفت آن گل خلی و خجاری  
 و سرشته در آب انار جوشانیده در آن برنی کرده در آن نشیند شیان نافع صفت آن گل خلی و خجاری کوفته  
 بخت آب سرشته شیان ساخته استعمال کنند مخصوص در رود را که نیند و این مرض یا از باد است و علامتش  
 قراقر و انتفاخ و تند دبی آرامی و سکون در دبیرون آمدن باد است و علامتش آشامیدن شراب حب الاس  
 و کاه سبوس و نمک و در آب گرم و نشستن و یا از صفراوی می باشد و علامت خروج صفرا است و تشنگی  
 و مله و سوزش علاج شراب قمر بنده و اسپغولی و تخم کسان الحول و یا از سوز مزاج گرم امعاء است  
 و علامتش علامت سوز مزاج گرم است و علامتش آب انار ترش و شیرین است یا اسپغولی بکباب و زرد  
 گل سرخ بر نموده و یا از بلغم غلیظ است و علامتش گرانی و خروج بلغم غلیظ و تقدم استعمال مولد است  
 بلغم است و علامتش تنفیه است بقی و حقه و خوردن جوارشات و یا از دیدان است و ذکر آن خواهد آمد  
 یعنی ریش رود نا و این چنین بود که بر سچ رود و رطوبتی مثل از باران رود باشد یا حدت و مضر  
 صفرا و قنبولی که بران گذرد و با نوارد پس برگاه اخلاط حاده برای بسیار گذرد و علاج رود از آن

رطوبت برسد گردد وحدت اخلاط در آن تاثیر کند ریش گرداند و علائش سهال باد درود است پس اگر  
 در روزان و بالایی آن بود سچ درود با بالا است که امعاء و قاق و امعاء علیا نیز گویند و چون با رختلط  
 بود و آب باشد سبب نزدیکی با اعضا رسیده و آن دل و دماغ و جگر است و اگر در زیران بود در درودهای زیرین  
 است که امعاء غلاظ و امعاء سفلی نیز گویند اول خون آید و بعد از آن سراز و این سیم تر بود و علائش آنکه شیر  
 این آب نماید که با سیت آن برود و قدری صمغ عربی و فستق و طباشیر را بریان کرده اضافه نموده بپاشند  
 و پوست خشتخاش نرم سوده یکدم یاده در شراب حب الاس یا شراب انجیر یا شراب سیب لوق کنند و قرص  
 طباشیر و قرص کبریا یا شراب سکه کوره بپزند و اگر تشنگی غالب باشد شیر و تخم خرده بریان کرده با شیر بپزند و بپزند  
 و تخم زوق بریان کرده و اسپغول بریان ساخته بروغن سبزه چرب کرده در درودها سکن گرداند و غلظت  
 با شیر و تخم خشتخاش بریان کرده و صمغ عربی بریان نموده بدست مالیده بروخته بخورد در درده تخم مرغ  
 نیمه شست بخورد و اگر صفحت غالب بود یکک پیچوج با چوبه مرغ بریان کرده دهند و بریان یعنی کربها آنچه در است  
 آنرا حیات گویند و تولد آن در امعاء و قاق می باشد و علائش درد شکم و احساس حرکت آن در وقت گرمی  
 است و غشیان و صمغ زرد دندان بر دندان از در آن بر فرق در درود زمین و مالیا خشکی کردن و بدخوی و  
 از سخن بخت خشمگین کردن و گاه بود که غشی و خفقان و حالتی شبیه صرع عارض گردد و آنچه بحسب القریع یعنی  
 که در دانه مشهور است تولدش در امعاء غلاظ است و علائش آنچه است که گذشت و برین امین  
 آن را اگر در جام رود صبر کنند تا اعضا گرم شود و تشنگی غلبه کند بعد از آن چیزی خشک بر شکم بهند اگر بالا  
 ناف جمع گردد حیات است و اگر زیران است حب القریع است علائش چهار روز هر روز قدری شیر  
 دهند و در نماز پیشین خود آب چرب و بعد از آن روغن نیمه صمغ قدری چیزی گران از جای سببی نقل کنند  
 چنانکه نفس ثباتی شود بعد از آن از سفوفی که ذکر خواهد کرد در شیر یا شیرینی مخلوط کرده بیکبار بکشند و  
 نماز پیشین بپوشند و بعد از آن خود آب خورند اگر پیشین از آنکه سفوف را بپاشند مانند آنکه کباب یا  
 آنکه شیرینی در دهن اندازند چنانکه آب آن بخلق فرو رود و متعاقب آن بیکبار در دهن در کشند بهتر  
 است سفوف دیدان صنعت آن سحر حس در منه ترکی قبیل بای رنگ کابلی نقشه از مرکب یکدم  
 تر مسکینی تر بدیند بخوف تر بشید قسطب البیل از مرکب یکدم کوفته بخته این مجموع است که اگر  
 است و آنچه شبیه کرمی که در سکر که تولد شود در امعاء استقیم بود علائش خارید بی مقصد و خروج آن

بابر از است و علاجه اش خفه کردن باب برگ شفا تو یا شونیز و ترس شخم خنفل است و قنیل و روغن  
 رسته شفا تو و روغن رسته زردا کو چرب کرده و بر قنیل و ترس که انگوری حل کرده بآب آن کوفته نموده برآورد  
 و از شخم خنفل و شونیز شیاف ساخته بردارد و چون تولد اینها از بلغم است و رطوبات از چیزها متولد بلغم و رطوبات  
 اجتناب نماید و بعد از تنقیه و دفع آن بر صبح ناشتا قدری مری تجرع نماید تا منع تولد آنها نماید  
**سیر جمع با سورت** استعمال لفظ جمع بیشتر از مفرد باشد و این مرض در بینی می باشد  
 و در رحم و در مقعد اما آنچه در بینی بصورت تولد باشد و بسبب آن فضل بود که از دماغ باین موضع آید و  
 بجزارت انفس لطیف آن تحلیل یابد و غلیظ آن تجر گردد و گاه بود که منتین لوح و علاجه اش تنقیه دماغ است  
 و استعمال موم و روغن استنشاقی باب گرم و اگر تحلیل نیابد بکافور یا بنزد و بر اسم علاج نماید و آنچه در رحم  
 بود در ارض رحم خواهد آمد و اما آنچه در مقعد است زیادتی بود که بر افواه عروق که در مقعد بود از خون و دمای  
 پیدا گردد و سه نوع بود تولد که صلب است یا به تولد و غلیظه که شبیه آنکه بود و توتیه که بشکل قوت شامی  
 بود و هر یک بیرونی و اندرونی میباشد و دامیه میباشد و غلیظه علاجه اش فصد با سلیقی است و قاضی و حجامان  
 و تنقیه سودا و اصلاح سیر و بزرگو غذای صالح تری اخرا و طبیعت را از قبض نگاه باید داشت و تجویزی نافع  
 از برای بود **سیر صفت** آن برگ مورد و ناله بادنجانی پوست پیچ کینر مرکبی صافی شخم خنفل پوست مار اخرا  
 را بر بر مقل از قی نصف مجموع کوفته نخته بر آتش گذارند و در بر بجز سازند آنرا خشک گردانند و آبی که همین  
 کند صفت آن سور بخان بر یون صنی نرم کرده بر آن موضع بریزند همین عمل کند صمدی که در دوسیر را کینر  
 دم با بونه اکلیل الکک کل خنفل که گمان از برگ سدر درم افیون زعفران از یک یک کیدرم مقل از رزق و درم  
 کوفته بر زده تخم فرنگ و پیس مرغ و روغن گل گسچ و منق ساقی گا و کوکبان شتر سرشته فضا و کند و اگر دامیه بود  
 حالا خون نمی آید و خواهد که باید زهره گا و پیاز طلا کنند و اگر دامیه باشد منع آمدن خون نکنند که آنکه با قنیل  
 رسد و موجب ضعف گردد پس منع کنند بقرص کبریا و شراب انجبار و شراب حب الاسل شیاف چکلی صفت  
 آن کندر گلزار فارسی باز و سبزه سرکه صفهانی شب یانی اقاقیا صمغ عربی اجزا برابر کوفته نخته بگلکاب  
 شیافها سازند هر یک بر این نخته خرماعل نمایند و دستکاران با هر بطری بریدن علاج آن می کنند لیکن اگر مقعد  
 باشد تمام را باید برید و اگر چه این علاج کامل است لیکن خالی از خطر نیست و اما باد و سیر مادی بود غلیظه و  
 عسر التحیل و در دوی مثل در دوتوین اجزای کند و گاهی بجان کرده بر آید و گاهی بجان خصیه و قضیب و آید



دفعه اولی و ثانی و سیم

گاهی تبض بود و گاهی تلین بی سببی از اسباب سهال که ذکر شد و سبب یخ بود اسیر تحلیل اخلاط سودا و  
 و استحالة آن بر یخ غلیظه و علاتش تنقیه سودا است و مداومت بدواء کاسرات یخ مثل جوارشات و  
 امثال آن اما تلین طبیعت و اسهال در بوی اسیر سبب یخ است که از بوی اسیر حادث می گردد و امتحان  
 عروق امعا که ذکر شد سبب اسهال می گردد و علاتش علامات بوی اسیر و شنبه می شود و بعد از یخ رونق  
 امعا و حرق آنست که در آنها علامت بوی اسیر نیست سقوطی نافع از برای اسهال بوی اسیر صرفت آن  
 ترفع خطائی که بای شمع کل شحم از یک دود انگ کوفته نخته با است چکه بخورد همچون شنبه الدید از  
 برای اسهال بوی اسیر نافع است و خوردن خضض بندی و ورق القنب نیز اسهال بوی اسیر را نافع  
 است و همچنین بلبله سیاه و روغن گاو بریان کرده و **فواکه پیردان** قرص بود یا حادث در میان مقعد و خصیه  
 و از آن صدید و زرد آب میرود و نافذ می باشد و علاتش آنست که هر روز نیتز اند و شیاف غری که در  
 امراض چشم مذکور شد به کلاب بوده سه چهار قطره در آن چکانند **اورام مقعد** امس مقعد بازو  
 و صغیر باشد و علاتش فصد با سلیق در برون گلسنج و سفیده تخم مرغ ضا در کردن بعد از آن ضا در کردن  
 برون گل و موم دزده تخم مرغ و بعد از آن ضا در کردن و برون گلسنج و سفیده تخم مرغ و برون گل و موم دزده  
 نباید بکشادن آن و انتظار نفع نباید نمود بلکه پیش از نفع او را بشکافند تا ناصوت شود **شقاق مقعد**  
 از حرارت و خشکی می باشد علاتش مرمی سازند از روغن گلسنج و سفیداج و مردار سنگ مغر ساق گاوی  
 موم سفید و کیتا و نشسته بکار میدارند و اگر خون سیلان می کند شادنج و دم الاغ و بنفشه سوده  
 برای نریز **حکم مقعد** خارش مقعد از دیدن خورد می باشد و مذکور شد از اخلاط صغیر او  
 و شور می باشد و علاتش غلیظ اخلاط است و علاتش تنقیه این اخلاط و اجتناب از مولدات آن  
 مسخ مقعد برون گلسنج و مسرک نافع است خروج مقعد یعنی برون آمدن آن و این مرض کودکان را  
 بسیار حادث می شود و زوری نافع از برای خروج مقعد یعنی برون آمدن آن برگ مورد و مازوی سبزه گلسنج  
 گلاب فارسی کوفته نخته بعد از آنکه موضع را برون گلسنج چرب نموده باشند و در آنجا بیاشند و باز  
 فرستند **باب دهم در امراض کله و مثانه و صفاق و اعضا متعلقه**  
**وجع کلیه** یعنی درد کرده یا از باد است و علاتش تندی گرانی و بی علامت حصاة چنانچه بیاید  
 و از موضعی به موضعی منتقل بود کمی آن در خلار منده و نیکویی هر چند علاتش با اول اصیل است در آن

فواکه پیردان  
اورام مقعد

شقاق مقعد

حکم مقعد

درد کله

وجع کلیه

وجع کلیه

بریان کرده باشی و تخم خشخاش بریان و آب سماق چنانکه بسیار ترش نباشد چاشنی از او بضماد  
 نافع درین قسم صفت آن پوست خشخاش گل سرخ بزرگ سفید گل خرمی سفید پوست انار کوفته و کلاب  
 سرشته روغن گل سرخ و انار کوفته بشکم نهند و اگر چنانچه ذکر شد تسکین ناید قرص طباشیر دهند و اگر از بلغم  
 بود علامتش بیرون آمدن بلغم باشد یا بر زو سائر علامات بلغم و علامتش آشامیدن شراب حبلا سست  
 با تخم ریحان و تخم مرو بریان کرده و غذا برنج بپزید و پخته زیره بریان کرده در آن انداخته بخورد و کافور  
 و نمک گرم کرده بر شکم نهند و اگر ساکن نگردد سقف متعلقات دهند و بر خشخاشانی نافع درین قسم صفت  
 آن حنظل کمی زعفران کندر صمغ عربی از هر یک یک جزو افیون دو جزو کوفته پخته باب سرشته شیا  
 سازند بر یک بقدر چهار انگشت یا زیاده و استعمال نمایند در اکثر اوقات و این شیان اکثر اسام زحیر  
 نافع باشد و اگر از سر بود علامتش زیاده شدن زحیر است از رسیدن سر با مقدور علامتش علامت  
 بلغم است و چیزهای گرم بر مقعد نهادن و بر زمین گرم حمام یا بنشیند گرم مقعد را نهادن و نگاه داشتن سر  
 صلیب ایخض حادث شود زرده تخم مرغ بر روغن گل سرخ سرشته نگیرد بر مقعد نهند و بیشتر انواع زحیر  
 چیزهای گرم نهادن مفید است و چیزهای سرد مضر است و از گرم کرده و اما معالجه می باشد و علامت  
 آن ثقل و ضریان در آن موضع است علامتش آنزنی نافع درین قسم صفت آن گل خرمی و خبازی  
 و سرغقه در آب انار جو شانیده و آنزنی کرده و آن نشیند شیان نافع صفت آن گل خرمی و خبازی کوفت  
 پیچیده آب سرشته شیان ساخته استعمال کنند معصوم در رود مارا گویند و ایخض یا از باد است و علامتش  
 قرقر و امتحان و تند و بی آرامی و سکون در دیه بیرون آمدن باد است و علامتش آشامیدن بار الاصول  
 و کاد سبوس و نمک و در آب گرم و نشستن و یا از صفراوی میباشد و علامت خروج صفرا است و تشنگی  
 و مهب و سوزش علاج شراب ترمیزی و اسپغول و تخم کسان الجمل و یا از سوز مزاج گرم اما آب  
 و علامتش علامت سوز مزاج گرم است و علامتش آب انار ترش و شیرین است یا اسپغول بکلاب و زهر  
 گل سرخ به نهم زده و یا از بلغم غلیظ است و علامتش گرانی و خروج بلغم غلیظ و تقدم استعمال مولدات  
 بلغم است و علامتش تنفیه است بقی و هفت و خوردن جوارشات و یا از دیان است و اگر آن خواب آید تخم  
 یعنی اریش رود ما و این چنین بود که بر سبب رود مار طوبی مثل از مارانده رود باشد بابت بفرست  
 صفرا و فضول که بران گذرد و باز از دیس برگاه اخلاط حاده بران بسیار گذرد و سطح رود از ان

ربطت بر سر نه کرد و وحدت اخلاط درانی شیر کند ریش گردانده علامتش سهیل باد درود است پس اگر  
 در روز ناف و بالای آن بود سچ درود کا بالا است که امعاء و قاق و امعاء علیا نیز گویند و چون باره مختلط  
 بود و با شرب سبب نزدیک با اعضا رسیده و آن دل و دماغ و جگر است و اگر در زیر ناف بود در درودهای زیرین  
 است که امعاء غلاظ و امعاء سفلی نیز گویند اول خون کید و بعد از آن سرازو این سیم تر بود و علامتش آنکه شیر  
 است باینکه نماید که بایست آن برود و قدری صمغ عربی و فستق و طباشیر بر بریان کرده اضافه نموده بپاشد  
 و پوست خنثیاش نرم سوده یکدرم یا ده درم شراب حب الاس یا شراب انجیر یا شراب سیب بقی کند و قوص  
 طباشیر و قوص که با آب شرب به کوره بپزند و اگر تشنگی غالب باشد شیر خنثی و خرده بریان کرده با شیر به کوزه  
 و تخم زوق بریان کرده و اسپنول بریان شده بروغن سیرنج چرب کرده در درود ماساکن گردانده و غذا بخور  
 با شکر و تخم خنثیاش بریان کرده و صمغ عربی بریان نموده بدست مالیده بروخته بخورد و در تخم مرغ  
 نیمه شسته بخورد و اگر کثرت غالب بود کبک تبسج با جوزه مرغ بریان کرده دهند و بران یعنی کرمها آنچه در آن است  
 آنرا حیات گویند و تولید آن در معازد قاق می باشد و علامتش درد شکم و اسهال حرکت آن در وقت گزینی  
 است و غشیان در صورت دندان بر خوردن از در آب بر رفتن و در روز دهن و مالیدن خشکی کردن و بدخونی و  
 از سخن سخت خشم گرفتن و گاه بود که غشی و خفقان و طانی شدید عارض گردد و آنچه بحال القرح یعنی  
 که روزانه مشهور است تولدش در امعاء غلاظ است و علامتش آنچه ما است که گذشت و بیرون آمدن  
 آن و اگر در حام رود صبر کند تا اعضا گرم شود و تشنگی غلبه کند بعد از آن چیزی خشک بر شکم نهند اگر بالا  
 ناف جمع گردد حیات است و اگر زیر ناف است حب القرح است علامتش چهار روز هر روز قدری شیر  
 دهند و در نماز پیشین خود آب چرب و بعد از آن روزه نیمه صمغ قهری چیری گران از جای کبابی نقل کنند  
 چنانکه نفس ثباتی شود بعد از آن از غوفی که ذکر خواهد شد در شیر با شیرینی مخلوط کرده بیکار و کشند و  
 نماز پیشین سه روز بخورند بعد از آن خود آب خورند اگر پیش از آنکه سفوف برایشان مندر اندک کباب یا  
 اندک شیرینی در دهن اندازند چنانکه آب آن بکلی فرو رود و متعاقب آن بیکار رود از در کشیده بهتر  
 است سفوف دیدار صفت آن سحر جس در منه ترکی قبیل بای رنگ کابی نقشه از مرکب یکدرم  
 ترمس شامی ترمه سفید خوف ترشید قسطاب النیل از مرکب یکدرم که قهقهه این مجموع است و اگر  
 است و آنچه شبیه بکرمی که در سر که تولد شود در امعاء مستقیم بود علامتش خاییدن و نفوذ و خروج

بابر از است و علامتش حقه کردن باب برگ شفا کو یا شونیز و ترش شخم خفلی است و قنیل بر وزن  
 رسته شفا کو در وزن سته زردا کو چرب کرده جبهه سقوی بسره که گری چل کرده بان کوهه نموده بود  
 و از شخم خفلی و شونیز شانی ساخته بر دارد و چون تولد اینها از بلغم است و رطوبات از چیزها شود بلغم و رطوبات  
 اجتناب نماید و بعد از تنقیه و دفع آن بر صمغ ناشنا قدری مری تجرع نمایند تا منع تولد آنها نماند  
**سیر جمع** با سورت و استعمال لفظ جمع بیشتر از مفرد باشد و این مرض در بینی می باشد  
 و در رحم و در مقعد اما آنچه در بینی بصورت تولد باشد و بسبب آن فصله بود که از دماغ این موضع آید و  
 بوجارت آنفس لطیف آن تخلیل باید و غلیظ آن تجر گردد و گاه بود که منتین بود و علامتش تنقیه دماغ است  
 و استعمال موم و روغن استنشاقی باب گرم و اگر تخلیل نباید بشکافد یا بر نرود بر اسم علاج نمایند و آنچه در  
 بود در ارض جم خواهد آمد و اما آنچه در مقعد است زیادتی بود که بر افواه عروق که در مقعد بود از خون سوداوی  
 پیدا گردد و سه نوع بود تولد که صلب است شانه تولد و عنقه که شبیه آن گاو بود و توتیه که بشکل قوت شانی  
 بود و بیک پیرونی و اندرونی میباشد و دایه میباشد و غیا علامتش فصد با سلیق است و قابض و حجامت  
 و تنقیه سودا و اصلاح سیر و جگر و غذای صالحه تری افزا و طبیعت را از قبض نگاه باید داشت تجویز نافع  
 از برای بود سیر صفت آن برگ مورد و تاکه باد بخان پوست یک کینر مرکبی صانی شخم خفلی پوست مار حرا  
 را بر بر قفل از رقی نصف مجموع کوفته نیمه بر آتش گذارند و در بر خور سازند آنرا خشک گردانند و آبی که همین  
 کند صفت آن سور بخان بر یونز صنی نرم کرده برای موضع ریزند همین گل کند ضاوی که در بود سیر را یک کینر  
 دید با بونه اکلیل الکاک گل خلیج کتان از برگ سدر درم افیون زعفران از برگ یک کینر و قفل از رقی و درم  
 کوفته بر زده تخم مرغ و پیله مرغ و روغن گل سرخ و منوساق گاو و گوان شستر شستر فضا و کند و از دماغ  
 حالا خون نمی آید و خواهند که باید زهره گاو و پیاز طلا کنند و اگر دایه باشد شمع آمدن خون کند و اگر از آنجا  
 رسد و موجب ضعف گردد پس منع کنند بقرص کنه با و شراب انجیر و شراب ابالکس و شایب چکی  
 آن که در گلهار فارسی از و سیر سره اصفهانی شب یانی اقا قیا صمغ عربی اجزا بر کوفته شنبه بگل  
 شینا فاسازند یک یک بر خسته خرما عمل نمایند و دستکاران باید بطریق بریدن غلیظ آن می کنند و قنیل اگر فصد  
 باشد تمام را باید بریزد و اگر این علاج کامل است لیکن خالی از خطر نیست و اما با بود سیر بادی بود نباید  
 عسر تخلیل و دردی مثل ذرد قویله اصرات کند گاهی بجان کرده بر آید و گاهی بجان نمیدارد و خفیه بود

سیر جمع

تسبیح بر زبان جاری سازد

گاهی قرض بود و گاهی تلکین بی سببی از اسباب اسهال که ذکر شد و سبب ریج بود اسیر تحلیل اخلاط سودا و  
و استحالات آن بر ریج غلیظه و علائمش تنقیه سودا است و مداومت بدوا کاسرات ریجش جوارشات و  
اشمال آن تلکین طبیعت و اسهال در بود اسیر سبب ریج است که از بود اسیر حادث می گردد و استفراخ  
عروق امعا که ذکر شد سبب اسهال می گردد و علائمش علامات بود اسیر و شسته می شود و بر ریج فزونی  
امعا و حرقت آنست که در آنها علامت بود اسیر نیست تسخونی نافع از برای اسهال بود اسیر صفت آن  
تسرخ خطائی که با شیمی گل مخموم از یک دو انگ کوفته نخیجه با است چکه بخورند و چون شربت الحیدر از  
برای اسهال بود اسیر نافع است و خوردن تخمض هندی و ورق القصب نیز اسهال بود اسیر را نافع  
است و همچنین بلبل سیاه و روغن گاو بریان کرده فواید بسیار دارد و آن قرص بود یا حادث در میان مقعد و خصیه  
و از آن صدید و زرد آب می رود و نافذ می باشد و علائمش آنست که هر روز بقیانند و شبها غریب در  
امراض چشم مذکور شد به کلاب بوده سه چهار قطره در آن بچکانند او را هم مقعد اماس مقعد از رو  
و صفرا باشد و علائمش فصد با سلیق در روغن گل سرخ و سفیده تخم مرغ ضا د کردن بعد از آن ضا د کردن  
بر روغن گل و موم و زرد تخم مرغ و بعد از آن ضا د کردن بخیلی و سرخ شده و بناری و با لونه و اگر جمع شود و تحلیل  
نیاید بکشد آن و انتظار نفع نباید نمود بلکه پیش از نفع او را بشکافند تا صورت شود و شقاق مقعد  
از حرارت و خشکی می باشد علائمش مری می سازند از روغن گل سرخ و سفید ریج و در اسهال مغر ساق کاو و  
موم سفید و کبر آوند است به کار می دارند و اگر خون سیلان می کند شادنج و دم الاخرین شب سوده  
بر بخار ریزد حکم مقعد خارش مقعد از دیدن خورد می باشد و مذکور شد از اخلاط صفرا و  
و شور می باشد و علائمش غلیظ است و اخلاط است و علائمش تنقیه این اخلاط و اجتناب از مولدات آن  
سبب مقعد بر روغن گل سرخ و سکر که نافع است خروج مقعد یعنی برودن آمدن آن و این مرض کودکان را  
بسیار حادث می شود و دروری نافع از برای خروج مقعد مقعد آن برگ نمود و بازوی سبب گل سرخ  
گلنا را رسی کوفته نخیجه بعد از آنکه موضع را روغن گل سرخ چرب نموده باشند در آنجا باشند و باندند  
فرستند بآب و موم و امراض کله و مثانه و صفحاق و اعضا تناسل  
و حج کلیه یعنی در کرده یا از باد است و علائمش تدریجی گرانی و بی علامت حصاة چنانچه بیاید  
و از موضع منتهی منتقل بود کمی آن در خلا رسیده و نیکویی بعضی علائمش با و الاصول است بدان

نوعی  
در ام مقعد

شقاق مقعد

حکم مقعد

در اسهال  
در اسهال  
در اسهال

در اسهال

تخم خربزه و خار خشک و رو باس و پرسیاوشان داخل باشد و در آئین نشانند که در وی با بونه و شبت  
 و اکلیل الملک جو شانیده باشند آبشانند و ضا دارند اب و با بونه و شبت و کما از سبوس گل سرخ  
 و نمک سازند و یا از نصف است و سبیش یا از سو و مزاج پس اگر گرم بود حرارت موضع و رنگینی قارو  
 و تشنگی بران دلیل باشد و علائش شربید را و اغذیه و اطلیه بارده و تنقید و استنراغ ماده اگر مادی بود  
 و اگر سرد بود سفیدی قاروره و ضعف پشت همچون پشت پیران و ضعف باه و مثل آن بود علائش حبه کنز  
 بر روغن بادام تلخ و روغن حب القرط و روغن قسط و الیدین این روغن را در موضع کرده و بر اغذیه آهسته  
 گرم و همچون ماده الیقه موطبت نمودن و اگر مادی بود تنقید آن کردن است اما لاغری کرده علائش  
 سفیدی رنگ بول و کثرت بول و در پشت و لاغری بدن و قلت شهوة باه است حکوانا قاع از  
 برای اینقسم صفت آن مغز بادام شیرین مقشر مغز نارجیل مغز فندق مغز سیفید به سحر حلو  
 سازند و نان یکیده روغنی و کله بز و کله کوه سفید یکا و نافع است و اما سنگ و قرحه بعد از این خواهد آمد و در جمیع  
 قسام در کرده آئین نافع است عسل البول و سر البول یعنی دشواری و گرفتگی بول اسباب هر دو اینها  
 مثانه است یا مادی غلیظه در مثانه یا سسته شدن ایم و خون با سو و مزاج گرم چنانچه در تهای مرقه و  
 شود یا سو و مزاج سرد و باطل شدن حس مثانه یا حبس بول و بازداشتن آن بسبب مافی استنگ  
 مثانه با ضرر است که مثانه رسد تا در معار مستقیم بودیم رحم یا تشنگی خشک و رطوبتی لزج یا باد غلیظ  
 در معار مستقیم یا ریش و بیره در مجرای که برگاه بول را این یک در دمی کند پس میل مثانه می کند یا بمر  
 المودی یا لا رفتن خصیه علامت آن است مثانه اگر گرم بود تب عرقه و در صعب در مثانه و تر حرو و تخاخ  
 مثانه و نهایی و تشنگی و سیاهی زبان است علائش آنست که فصد کنند و در آئین تنخا از سر نفشته و  
 خبازی و جو مقشر و گل خطمی آب جو شانیده نشاند و ضا و تنخا از آرد جو و گل نفشته و غلبه غلبه  
 مثانه ضما نمایند و بعد از تنقید قهر با ضما با بونه و تخم کتان و آرد با قند کنند پس اگر تحلیل نیاید و جمع  
 شود و روزی که در روز انداج که کشند یا فصد و نشاندین در آب گرم و چون در دساکن شود نشاندین  
 چنگلی بود جهت انفجار سر گین که بر او آرد که سسته ضما نمایند و دست بمثانه بماند و چون بکشاید و در  
 ده بر آید بشیره تخم خبازین یا شرباب نفشته یا شرباب انار یا قند سفید و نه و چون از ده پاک شود  
 شرباب کاکلی و شرباب تشنگی و گل از بنی و دم الاغ و بنی و نشاسته و نه و اگر اسهال سرد بود

علائقش دشواری بول و غایط و گرانی و تخیر و ضعف در سابقاها هر گدو حاس و نرم و علائق  
 در آرنجی نشاندن که در آن با بونه و اکلیل الکلی و حلبه و بزرگتان جو شانه با شند و ضار از شکر  
 اینها سازند و علامت باد تعدی ارای و تقدم چیزهای با دناک است و علائقش قهقون علاج باید  
 کردن است که ذکر شد علامت بسته شدن ریم و خون بسوق بول مده و خون لحوق سبک اطراف  
 صغر نفس و عروق سرد است و علائقش در آرنج محل چنانچه ذکر شد نشاند و سبک عین  
 نوشند و قدری بنیر مایه خرگوش در احلیل چکانند و علامت و علاج سوء مزاج از مباحث گذشته  
 معلوم شد و تدبیر حسن بول در سوء مزاجات در آرنج گرم نشاندن و برقی دست بر زار نالیدن  
 علامت و علاج و سنگ کرده و مثانه خواهد آمد و اگر بزرگ بود حرکت کردن بجا راست و چپ که از بزرگی  
 دور شود بول کشاید و اگر خورد باشد در مجرای بند شود و در ضرب و سقطه قصد باید کرد و در آرنج که شفته  
 و غلبه الطبع و جو مقشر در آن جو شانه باشد نشاند و روغن گل سرخ و روغن بنفشه بماند و علامت  
 علاج ورم امعا گذشت و ورم رحم خواهد آمد و ثقل و رطوبت دبا که در قولنج ذکر شد و در آب گرم نشاندن  
 در همه انواع نافع است علامت قروح در دھن یعنی موضع استخوانی که بر آرنج می شود بغیر گرانی  
 و تعدد و خروج مده و خون و قشور زده در بول و گاه باشد که مثل گوشت پاریا بیرون آید و قروح کف  
 از قروح کرده بان ممتاز شود که قشور کرده سرخ بود و قشور مثانه سفید و قروح کرده با آتش بود و قروح  
 مثانه با عسر بول و بموضع در دینز توان افست و علائقش تعدیل اخلاط و اما از مراریه و لور قبه سفید  
 و سبب است و اگر غالب بود بقصد و قی و سههانی و شراب کاکچ و شراب بخشش کشند و شاف  
 ابیض برون بنفشه بار و روغن گل سرخ حل کرده در احلیل چکانند و علاج بیلا رفن خصد و آرنج که  
 در آن بزرگتان خطی خوشانیده باشند نشاند حرقت بول یعنی سوزش که از تیزی و لور قبه آن  
 بسبب حرارت جگر و بسیاری صفرا و علائقش حرارت مزاج و رنگینی قاروره و تقدم شرویات  
 و ماکولات حاره علائقش آشامیدن شراب بنفشه بمرندی ترک کرده و شراب آلو و شراب انار  
 و لعاب بزر قطن و امثال آنها قرضی که درین قسم نافع است صفت مغز تخم خیار و باد رنگ مغز تخم  
 خیار از مغز تخم کدو شیرین تخم خرقه مقشر نشسته کثیرا بلسوس مغز تخم خرنه اجزا مساوی  
 کوفته چغشته بلعاب بزر قطن تا کسر شده اقراص سازند و بزر و زرد و شغال آنرا با کمی از اشربه کوه

بنوشند و طلا یا خنک بر موضع جگر نهند و اگر ضعف غالب بود شیر خشک آب تر سبزی با نان تر شتر  
 شیرین حل کرده و امثال آن استقران نمایند و اگر حرقت بسبب بر نه شدن مجری از رطوبت  
 که بر آن مخلوق است باشد سببش بسیاری مجامعت است یا تناول عدالت یا طعام تنیز و شور  
 و علاتش تقدم این احوال است و علاتش ترک آن اسباب و چکانیدن سفیده تخم مرغ در احلیل  
 است و غذا یا ریچه بره و بزغالده و مرغ فربه و حلیم کندم و اسفناخ و زرده تخم مرغ نیمه شکر و از ریش  
 مجاری و مثانه و جرب آن می باشد و علاتش نهن بول و خروج مده و چیزها مثل سبوسان قرصه  
 قشور و لاغری بدن و جرب علاتش چیزهای تر است که در قرصه ذکر شد تقطیر البول یا بصیت  
 بول میباشد که در مجری سوزش کند پس فحش موک بود و اجتماع و علاتش نیز علاتش سوزش زردی  
 بول و علامات غلبه صفرا و تقدم چیزهای گرم علاتش شراب آلود است بشیره خشکاش و بشیره تخم  
 خرفه مقشر و بشیره تخم خیارین غرض از تخم خیارین آنست که بدرقه باشد و ادراجه با سکه بول را بار  
 دادن مناسب است و یا بسبب سردی مزاج مثانه و ضعف ماسکه آن می باشد پس برنگاه اشتقاق  
 جمع گردد و قادر نباشد تا ضعف واقع پس دفع نتواند کرد الا آنکه اندک علاتش خروج بول بود  
 بی سوزش و سفید و تقدم تدابیر مروده علاتش خوردن طایفل کشنده و جوارش کند مقوی  
 بحب الاس است و متقل بمویر و از اسباب تقطیر نیز میباشد و علاتش عسر با تقطیر است و علاتش  
 علاج عسر است بقانونی که گذشت **سلسل بول** یا از سردی مثانه و استرخا و عضله آن می  
 علامت و علاتش انچه در تقطیر گذشت و روغن قسطا مالیدن یا زیت یا روغن گو سفید که در آن می  
 و مشک حل کرده باشند و یا از حرارت مثانه میباشد که آب بسیار جذب می کند و مجاری فراخی می  
 و مثانه ضعف می شود و علاتش حرارت مزاج است و اگر که مباحض را فتن قرص نافع در قسم  
 آن طباشیر سفید گل از منی تخم خرفه مقشر تخم کاه مقشر خشکاش کوفته آب سرشته افراسازند  
 و اگر ریح بکوفد و زعفران اضافه نمایند قوی تر است و در قسمی که از سردی بود بر شش باغایت مناسب است  
 و مفید بول در فزایش از استرخا و عضله بسبب رطوبتی میباشد بر علاج سلسل البول که از سردی بود  
 نماید و در وقت خواب بدن را از امتلا و طعام و شراب و میوه نگاه دارد و سم میش که آنرا تکه گویند و کم  
 خرا اگر بپوزند و لعین مضغی بر شند یا آب بنوشند بسیار مفید است و دماغ و کرده و تپان نام



است بولی الدم آنچه خون صرف باشد از کشودن گمی بود در کرده با مثانه بسیار زیاد و از  
گروه بسیار آید و کشودن رگ از ضرب و سقطه می باشد و از تعدد و کثرت قوی می باشد و نگاه باشد  
که با دانه باید چپ آنچه از مقعد می آید و قبل از آمدن گرانی و درد و قطع حادث شود و چون خون  
باید تسکین باید علائش فصد با سلیق است الا آنکه از کثرت بود و قرص که با با اثر واجب الی  
در همه اقسام نافع است و یا از ضعف کرده و ضعف جگر می باشد علائش آنکه بولی غالی بود آنکه  
از ضعف کرده بود سفیدی و غلظت بر و غالب بود و آنچه از ضعف جگر بود سرخی و رقت است و یا  
از ریش می باشد و علائش وقوع آن بعد از حدوث قرحه و منق بولی است علائش علاج قرحه  
**حصی الکلی و المثانه** سبب فاعلی سنگ حرارت خارج از اعتدال است و سبب یاد  
آن خلط غلیظ لرج است و هرگاه ماده را غلظت و لزجت کمتر بود و آنکه از کثرت منق شود و واقع  
آنرا دفع کند و تفریق بر یک بود علامت سنگ در کرده در و گرانی پشت و قطع است و چنان نماید  
که چیزی از آن آویخته است خاصه که بر آن یک کند و هرگاه اسعار ثقل منق شود در موضع کرده  
در و پدید آید و صفای بولی از کثرت و سوب رنگی که سرخی و زردی زرد منق رنگ کرده بود  
و گاه بود که در حصه که در جانب چپ آن کرده بود در پیدا شود و در پای که از آن جانب بود در  
و جزری حادث شود و گاه باشد که در سنگ کرده بدو قوی نشاید بود و قرق آن بود که در قوی  
منسب گردد و بسوی بالا و زیر و راست و چپ میل کند و در کرده بر یکی لازم بود و بجانب پشت  
آنکه می مایل باشد و صاحب قوی بر خلا خفت باید و صاحب حصه شترت و علامت سنگ مثانه  
در در زار است و تواجی آن و گرانی و خاریدن قصبه و انشاد و ستر خانی سبی ظاهر و سوب سنگ  
خاکستری با سفیدی و پوسته مرض آن مایل بود که دست بر قصبه بود و هرگاه بولی کند در حال  
خواهد که دیگر بار بولی کند و باید دانست که سنگ مثانه بزرگ و درشت می باشد و سنگ کرده خورد  
و غیر درشت و سنگ مثانه در نکند مگر آنوقت که در کثرت بولی افتد و بولی را باز دارد و زمان  
تولد سنگ خاصه در مثانه آنکه بود و سنگ مثانه که در کثرت عارض شود و سنگ کلیه  
که بولی و سنگ مثانه را غرض بیشتر بود و سنگ کرده فرسایان را و علائش آنست که بدن از آنرا  
آن پاک گردد و منق و اسهالی و در در بعض اوقات تا ماده آن محتمل شود و از طهارت

حصی الکلی  
و المثانه

و غلبه اجتناب نمایند و تجویز برضیم و تلطیف تدبیر در وقت بجان و در اگر خون بود فصد کنند و اگر  
 طبع خشک بود حقیقت نمایند و در آن نشانند که در آن با بونه و خشک و شبت و خطم و کرب و حلیه و شبت  
 نشانند و اگر ارشاد غالب بود آنرا از نقشه و پرسیاوشان و خشک سازند و در آنرا از او و به  
 گرم مده و بند چون تخم کرفس فوه و بادیان و انیسون و صغره و شونیز و او و پیره بارده مثل تخم خیار  
 و تخم کرفس و تخم خرنوب و غلبه الشعاب و کاکج و او و به پیره معتدل چون پرسیاوشان و غیره بحری است  
 مزاج و برودت و اعتدالی مزاج غلیل و چون از آنرا برون آید روغن شبت بار و روغن نفثه در  
 بجاری و مواضع بالند و گویند که از نایندی بریز آید پس اگر حصاة بیرون آید فها و الا اگر در مجاری  
 باند بلعها حقیقت نمایند و تجویز برضیم و کزیر آن باشد نهند تا بالا آید و فلوئس فجار شبت آب  
 رازیانه و روغن بادام شیرین دهند و اگر در مجاری قضیب گیرند در آب گرم نهند و لعابها و روغن بادام  
 چکانند و دست بر آن انداخته و آن آید بش حجار الیه و باشد که سنگ نشانه بریزند و برون آید و روغن  
 عقرب حکانند و خاک مسحق و دادن عجب اثری دارد و بگردد عقرب می که بر آن عقیده غالب بود  
 و در ظرف آبی نهند و سر آنرا محکم کنند و بر روی خشت و ز نور تا فته که در آن نان خخته باشند نهند  
 و شش ساعت بگذرانند و پس بیرون آورند و شربت یک دانگ و روغن شش آب کرفس آب ترب  
 دادن فطی عجب دارد و این را پس بیاورند گویند خاصه پس چهار سال که در اول رنگ بر آوردن انگور فرج  
 کنند و خون اولی و آخر را بریزند و میانه را بگیرند و نگاه دارند و در آفتاب خشک کنند و اگر در و غبار محو ندارند  
 و کشته تا آنکه از این بپزد و حقیقت دارد و در حقیقت حصاة تا اثری عجب است و همچنین یک و ترب و اگر سنگ نشانه  
 ریخته نشود و در شکافتن و بیرون آوردن خطر است و در پسین صندل و شش که در فو اما سنگ کرده را نهند و  
 که شکافتن بیرون آورده باشند او را هم صندل و صندل و روغن و صندل و روغن و صندل و روغن و صندل و روغن  
 رنگ و حرارت و در دقوی باشد و علاجش فصد است و فصد فرج است و فرج صغره و شربت  
 است مطلقا نافع در قیصه و صفت آن آرد و غلبه الشعاب شبت تر کاستنی تازه کوفته بس که آنرا  
 و طلا بس و روغن کاسخ سرشته طلا سازند طلای دیگر مستعمل بعد از طلا رقیق صفت آن آرد  
 آرد با قلع آرد عس آب غلبه الشعاب سرشته طلا نماید طلای مستعمل در اینها صفت آن آرد  
 کحل خلی تم کتان با بونه اکلیل الکاف کوفته آب غلبه الشعاب بروغن کاسخ سرشته و تخم خرنوب

و اگر در مجاری  
 قضیب گیرند  
 در آب گرم  
 نهند و لعابها  
 و روغن بادام  
 چکانند و دست  
 بر آن انداخته  
 و آن آید بش  
 حجار الیه و  
 باشد که سنگ  
 نشانه بریزند  
 و برون آید  
 و روغن

طالع نمایند و یا از لخم بود علائمش سفیدی و نرمی و درد اندک است و علائمش قی یاب ترب و  
 شبت و غسل و ضماد اکلیل الملک و بابونه و حله و بزکتن است و یا از سودا بود و علائمش صلابت  
 و کمودت است و علائمش تنقیه سودا است و اگر بان غلبه خون بود فصد اسم بکنند و مطبوخ قهون  
 و سدر و قند و بابونه و اکلیل الملک و بزکتن و حله و مقل ارزق و مغز ساق گاو کنند قتی و قلیل  
 هرگاه که غشا و صفای یعنی پوست اندرونی شکم از آن دور محری که در استین است یکی کشاده شود  
 بسبب رطوبتی مرغی یا حمل باز گران یا رفع صوت یا از جای خستین یا باد غلیظ یا ضربه و ازین کشادگی  
 اگر تراب احجاب یا روده بآن فرود آید و بکسب شدن برسد اگر امعاء فرود آمده آنرا قله الامعاء گویند  
 و اگر ریح فرود آمده آنرا قله الریح گویند و اگر آب فرود آمده آنرا قله الماء گویند و قله را در قرونیزه گویند و  
 بسیار باشد که رطوبت غلیظ فرود آید و در نخا غلیظ تر شود آنرا قرونیزه گویند و علاج این قسم علاج درم  
 صلب باشد و اگر کشادگی صحت بود که بکسب نشین تواند رسید پس در گوشه ران ببالند آنرا قنفذ  
 الا نشین گویند و اگر غشا و مذکور سوراخ شود در برابر ناف یا زیر ته یا بالا آن در چیزی از آن بیرون آید  
 آنرا قنفذ مرق البطن گویند و قنفذ ارسن زنمان را نیز غرض می شود و علاج در صلبان در سینه  
 قنفذ و شق ممکن است اما در غیر ایشان غرض محافظت بود تا زایده نشود از حرکات قوی و رفع صوت  
 و مجامعت خاصه بر امتداد از طعناها غلیظ و میوه و خمر و هرگاه چیزی بکسب فرود آید در آب گرم  
 نشاند و چون از آب بیرون آید روغن گل سرخ و روغن بابونه گرم کرده ببالند تا بجای خود رود و پخته  
 آنرا البته دارند و ضماد ازین ادویه کنند برگ نورد گلنار فارسی مازو سبز صبر بنفشه طری مزکی  
 کنند و جزا بر وقت رومی مقل ارزق اهل سیم نامی و در فیتله ریجی چند بیدسته و فرفرین  
 در روغن بنشین جلده در احلیل بچکانند و در قله الماء آب کمر خورند و ضماد ازین ادویه کنند حله  
 سیرکین گاو بشکل گوشتند سیرکین که تر فلفل و اگر آب بسیار بود ندل باید کرد و بمنصع در چهار  
 روز آب آنرا بیرون آورند تا غشی حادث نگردد و قوت بحال نماند پس موضع ندل را داغ کنند  
**قصصان باده** یا بسبب ضعف شهوت می باشد یا بسبب بهتر خوارالت و ضعف شهوت  
 از ضعف بدن می باشد و علائمش لاغری بدن و زردی رنگ و قلت خون است و علائمش تبیر  
 بدن است تبیر ناتوان چون غذای موافق و خواب و خوشه بی و ترک جماع مدتی و یا از

از قوت منی باشد و علامتش قلت منی بوقت بیرون آمدن است و سبب قلت منی خشکی آلات منی  
می باشد و علامت غلظت انقباض بجام مرطوب دخول در آب فاتر و حرهای تری افزاینده است و علامت  
ترتیب بودن آب باغذیه و شرب و قو که است و یا از بردن آلات منی می باشد دشواری بیرون آمدن  
منی و باقی علامات بردن است و علامتش تسخین بجزای گرم و معاجین چاره است مثل ما و ده لکمه  
و معجون شفا صفت آن برنج پخته یک جزو دارچینی ده جزو جوز مال سه جزو کوفته بخته بعل می کنند  
شرابی یک تخم و معجون حافظه الباه صفت آن قلف سیاه دارچینی بادیان جوز و انشک مصطکی کنند  
جوز مال اخرا رسادی کوفته بخته بعل می کنند شرابی مقدار یک تخم و یا از حرارت می باشد و علامت  
غلظت منی و به سهولت بیرون آمدن احساس بحار و سوزش در وقت انقباض و بیرون آمدن است  
و علامتش بمرات مثل شیر تخم خرفه و شیر و دودغ گا و است و یا از رطوبت می باشد و علامتش  
منی و ضرر یافتن از تری است و علامتش بعا جین دفع رطوبت است و یا از ترک جماعت و یا از انجا  
و فراموشی نفس است و قلت اهتمام تولید منی علامتش احتمال ادویه اشربه و اغذیه با سبب است  
و نظر کردن به ساقه حیوانات و استماع حکایات و اخاوت دیدن باب و یا از فکری و تصور  
می باشد مثل زبرد و تشنگی یا تنفری از این امور بوجهی یا توهم آنکه نباشد که در آن وقت ضعفی ظاهر شود  
یا آنکه کسی او را سحر کرده و بسته باشد علامتش رفع و دفع این افکار است و تصورات و یا از ضعف  
دل و دماغ و معده جگر و کرده است بدلیل علامات ضعف آن اعضا و تقویت آن اعضا علاج نمایند  
و یا از شرخارکت و ضعف بدن است و علامت و علامتش ذکر شد و آنچه از ترک جماعت است  
عقد و ضمور سیدای خود علامتش پوسته مالیدن و در سیر و آب گرم نهادن است و یا از قلت نظم  
اسافل بدن می باشد و علامتش تناول چیزهای منضم مثل قند و آنچه و خود آب و یا از سردی  
اعصاب قضیب است علامتش بسیاری وقت منی است و سهولت خروج آن فی انست و ضعف  
حسن و حرکت و ضمور و لاغری و بی نعنی آلت علامتش اگر فرزند نباشد معالجه قانع کند و تقویت  
حال و شادی و بوی خوش را در تقویت باه مطلقا اثری تمام است اغذیه با سبب قلیه یا مغز  
گلچین و تخم کینجک و شیر و گوشت بزغال مرغ و بریده شیر برنج و میوه نیم برشت دمای  
نحوه که مخورین خیار و شفا کو و کدو و قو که می بردین انکو خرما مغز پسته مغز گردان و غیره

با سیف شور خصله الثلب پیرمایه شتر قضیب گاو خشک کرده بسویان سوده شفاقل خونچان منبرین  
زرباد سورنجان دارچینی بسیار جبهه که کبوتر گمان و از ترشیدها اجتناب نماید سرخشت  
انزال از حدی باشد علاتش اجناس حرارت و سوزش بوقت انزال است و زیاد  
آن چیزهای گرم علاتش استعمال اغذیه و اثریه بارده است و یا از ضعف قوت ماسکه است به  
سبب برودت و رطوبت و علاتش عدم علامات حرارت و رقت منی و زیادتی بخوردن چیزهای  
سرد و تر است و علاتش استفراغ بدن از رطوبت باسهال و قی و مالیدن روغن قسطران  
و خصلت است و یا از ضعف اعضا ریس است و معده و گرده و این با نقصان باه و قلت رغبت  
میباشد و علاتش تقویت آن اعضا است و یا از صفرا و عین و سبت مجاری آن میباشد  
و فی الحقیقه چیزهای قابض کمتر شود باب یازدهم در امراض تنبلی او را هم می  
در پستان درم حادث می شود چنانچه در سایر اعضا چنانچه درین بحث ذکر می شود اما درمی که از این کمتر  
لبن و شیر در آن حادث شود مخصوص آن است علاتش انقباض و صلابت و درد و سرفه بول است  
علاش آنست که خرفه تر را کوفته بستر که حادث آنرا با شکسته باشند سرشته ضما و نمایند شفا می  
نافع آرد و با قلا آب کشیده تازه برگ خرفه تازه ضما و نمایند و بعد از تسکین حرارت محلات پیش  
خطمی و با بونه و اکلیل الکلب آب گرم سرشته ضما و نمایند و اگر بسبب غریبه و سقطه در می در آن پیدا  
مونی و باش را کوفته آب برگ مورد و آب برگ سرشته ضما و نمایند **قلت** اما این  
نقصان شیر یا از کمی خون شود بسبب بسیاری خون که در آن با خروج آن اوجمی از بدن بسوی خارج  
در بدن یا اندک خوردن یا استعمال چیزهای گرم که از آنها خون کمتر شود و علاتش  
تقدم این سباب است و علاتش منع آن و استعمال اغذیه و اثریه و سرجموده که خون از آنها بسیار  
تولد کند و یا از کمی خون میباشد بقایه کمی از اخلاط ثلثه و بجماعت صفرا و زردی شیر و رقت و جلد  
و علامت بلغم غشایت بایض و ماہیت و میل بچوبخت در لوی و طعم و علامت سودا غلظت  
و قلت شیر است و علاتش تنقیه بدن از اخلاط غالت تغذیه بقصد آنست **باب** دوازدهم  
در امراض رخم او را هم رخم حدوث آن یا از ضربه باشد یا احتباس طبع یا سقمه  
اجنبی یا سرولادت آنست جمیع اعلام رخم گرم و تب بود و در سرد و در میان ناف و

در پستان

در پستان

در پستان

در پستان

و آنوقت را نیند گویند و در بر آبی از شست قطن گویند و عسری و بر آبی و تر بنفش و نفس کشی  
فصد با سلیق یا صافن است و اگر قوه قوی باشد او را فصد با سلیق کنند پس صافن جمادی  
نافع صفت آن آرد جو آرد با قلا گل نهفته خط سوده باب کشیده تازه و آب کاسنی تازه و آب  
خرفه تر سرشته ضاد نمایند حقنه رحم بلع با باد روغن بای سر دکنند و آب گرم و برگ خرفه و اشغال  
آن و بعد از آن در آئین کردن با بونه و اکلیل الکلی و خط خوشانید و باشد نشاند و اگر  
تخلیل نماید و جمع شود بمضجیات مثل بزگیان و خیارزی و حلیه ضاد کنند و چون شربت و شیرین  
حقنه نمایند و شراب انار شیرین و شیرین و شیرین و شیرین و شیرین و شیرین و شیرین  
کرده در قبل حقنه نمایند و بعد از تنقیه اگر متعالی شود کل آنی و دوم الاغویین و اندکی که در درون  
گلستر حله حقنه نمایند علامت درم بلغمی استعاج موضع و نقل عدم در درون و شیرین  
است و علامتش می کردن و سهیل بلغم دادن است ضاد مستقی در ابتدا کشیده تازه و بنابر می اند  
با بونه ضاد کنند ضادی که درم از ابتدا کشیده بود و بزگیان و حلیه شیرین و اکلیل الکلی با بونه  
ضاد نمایند علامت درم صلب سوداوی علامت موضع و گزانی و کاسنی و لاغوی و فصد ساقیه  
است و گاه باشد که شکم مستقی شود علامت تنقیه از اخلاط فایده و اخلاط در درون است و  
روغن بنفشه و روغن شبت و روغن با بونه حقنه کردن در آئین و درم و درم و درم و درم  
داخل و خارج بکار بردن و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم  
سوسن سفید بکار دارند که درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم  
آنرا اطلاق طشت است و علامتش قوت بدن با وجود سیلان درم و درم و درم و درم  
بزرگ و تا صدف و تغییر رنگ پیدا نشود جس آن جایز نباشد و چون با قراط انجامد فصد بکار  
باید کرد تا ماده از آنجا بگریزد اما خون بحسب قوت و امتلا باید گرفت چنانچه درم و درم  
معلوم می گردد و با طبیعت مانع نباشد در مثل این محل بر فصد حیات نمایند و چنانچه با قراط  
نهند و قرص که با آب کشیده و آب الاس دهند و شیانگی که صفت آن در بون سیر گذشت  
احتمال نمایند و پاک از حدت و قوت خون می باشد علامت تنقیه از رنگ و ضعف بدن و  
قوت و سوزش است در این سیلان میکند و سر خست شود و در درون آن و در درون آن

هست مطبوخ بلبله زرد و شاتره و قمر بنده و شیر خشک و آتشامیدن قرص که بایاز رشک  
 در آب بشیرین و شراب ریاس و اگر بر صباغ و دودانگ بزرگ سفید کوفته با قند بنفشه  
 بود و اگر یا عصاره سان الحبل و شیره تخم خرفه بنفشه است و اگر نیم مثقال شاخ کوزن بنفشه  
 باین ضم کند صواب بود و از غلبه بغم بر خون و از خارقوت ماسکه افواه عروقی را با غلبه سودا نیز که مو  
 تفتیح آن گردد میباشد معلومات معلوم نمایند و اگر قدر سه پنجه در روز و شب تدریج و در سایه  
 خشک گردانند رنگ خلط غالب معلوم گردد و علائش بعد از تنقیه بر جابات مذکوره مداومت نمایند و با  
 از لوسیر رحم می باشد و علامت و علائش مذکور شد و یا از قرحه رحم که بسبب ولادت یا ضرب  
 مشتمل و چنین مرده یا انصباب خلط حاد و مرکب یا کانی و کی درم میباشد و علاج انفجار مذکور شد و این  
 اسباب باقی بود و قرحه از کند و دم الاخرین این زوالت و مرگی و شب بانی و پوست انار خشک  
 احتمالی نمایند و اگر در و رو که قرحه باین قرحه همین ادویه را در آب سان الحبل حل کرده در قبل حقه  
 نمایند و اگر اصل که با شراب حب الاس یا شراب انجاردهند و اطلیده قابضه بر قطن عانه و  
 تنقیه در همه انواع لازم دارند احتیاجی ضیق یا از گمی خون میباشد علائش لاغری بدن زرد  
 رنگ و تقدم اسباب کی خون است مثل امراض و استفراغ و تقلب ریاضت علائش در و سکون  
 و غذای موافق و خواب راحت است و یا از غلظت خون میباشد بسبب سردی از خلط بلغم سودا  
 با خون علامات سردی یا لیم یا سودا بران دلالت می کند علائش بعد از تعدیل و تنقیه خلط  
 ادویه فقه مطلقه در و بکار ریزش کرفس و انیسون و زانان و فو تیج و شونیز و دار چینی و سیخ و جوز و کاکو  
 بعد سه وزن ادویه سه شته همچون سازند شربتی و در دم شیان کی حیض را تکثیر صفت آن  
 ابل و سداب از یک یک کوز و موز و خرو و حله را کوفته بزهره گاو سرشته شیان سازند و چند بار در اند  
 حیض بسته را کثیر شیان دیگر که همین عمل کند صفت آن آشنان فارسی عاقر قرواطه و الفنیغ  
 سداب و فرفیون از مساوی کوفته بقتله سفید سرشته شیان سازند و در اند و یا از خشکی ببا  
 علائش خشکی و مانع و لاغری بدن است علائش مداومت بر شربه و اغذیه و حمامهای مطبوخ  
 افزاست و روغن بنفشه و کدو پیچیده با لیدن و خبازی و غطی و رگن خرقه حمل شود و این حشمت  
 رحم این مرض شبیه بصرع بود و نبوت و دور آید و فرق آن ماسکه که صبا آن مرض چون

این در آشنان و لیم

بهوش آید از آنچه برودار شده حدیث کند که بلب قوی بود و زرد کف بر دهن چنان نایک که در هیچ آید  
سبب آن یا احتباس طبع بود هرگاه بطول انجامد اکثرت منی و احتمال آن کیفیت منی علامت آن در وقت  
نوبت علاج غشی بود غیر بوی خوش بر منی داشتن چوبوی ناخوش بر منی داشتن بر جم مناسب بود و در  
گرم کردن در آن مشک و عطر حل کرده باشد در رحم مانده و حقه کنند و اما بعد از نوبت اگر از احتباس طبع بود و در  
از آن اشتغال نمایند و قصد صاف کنند و اگر اکثرت منی بود بکوب و ایاریات تمهید نمایند و در ترویج اگر در  
بیشتر باشد تاخیر کنند **عسر الولادت** یعنی دشواری وضع حمل و استعاضه شیر و آبریزن و این در زمان  
دخا زنی نشانه آن است و شوربای چرب دهند و روغن کنجد بالغاب تخم کتان اینجه قبل از آن چرب نمایند یا با  
حقنه کنند و چهار شقال پوست خیار شیرین را نیکوخته در نیم من چهار سیر آب پیوسته تا بهشت سیر پیوسته  
و بعد حقنه سفید شیرین کرده بدهند و عطسه آوردن و دهن منی گرفتن بچو شیر را با در و هرگاه در روز ولادت  
چهار روز بکشد غالب بچو مرده باشد تدبیر بر روی آوردن باید کرد و نمادی که در وقت مفید است تخم مطلق  
سداب برابر کوفته بزهره گاو و سرشته بر تان و زارضا و نماید و گاه باشد که بدست کاری قطع نمائید  
افتد و باید دانست که هرگاه قبل از ولادت در در زار و قطن پیدا کرد وضع بسببیت خوا بود و باید دانست  
و پشت بود عسر بود پس تسهیل آن اجتهاد باید نمودی تاخیر باید سیر و نیم در او ریخت  
**ظهور و مفصل او جامع ظهور و خاصره** در دشت یا از سردی بپوشانام بود و بکار  
معلوم و علامت آن نایند با سهال چون سور بخان و جب سور بخان نمایند و روغن قبط بالند و او را شکر پیوسته  
مواظقت دهند و یا از تعب کثرت جماعت است علامت آن راحت و ترک جماعت است و استعمال نام  
غیر محل در روغن با بوز و روغن بنفشه نمزج نموده بالند و یا از ضعف گرفته است بعلاج آن استعمال باید نمود  
و یا از املا درگ بزرگ است که بر صلب است می باشد علامت آن خمران و حرارت است و اما علامت  
غلیظ خون علامت آن فصد با سلیق و تسکین حرارت است اما شاره یعنی تبیگاه در آن بدو و بیشتر  
بود و اکثر آن یعنی در پی بود و احتمال بیانات مستخذه نهایت در آن موثر است **او جامع مفصل**  
بطریق عموم او جامع در مفصل درد و درم بود که در بند کاههای اعضا پیدا آید اگر در مفصل قدیم بود  
مثل کعب و احیاناً تقریر من گویند و بیشتر در اقسام می باشد و اگر از مفصل درگ بود و تجاوز نموده  
از موضع آن **و شمع و درک** خوانند اگر تجاوز کند و اکثر از جانب خوشی بود و امتداد می یابد تا به



این کتب بحسب کثرت و قلت ماده و مدت **عرق الساسا** مانند و از خواص این اور است که بچندین نشود  
 اورام دیگر و سبب این امراض ضعف مفاصل و انقباض مواد است و این مواد خون میباشد یا صفرا یا بلغم یا  
 سودا یا کربا یا اینها می باشد و قفس از بلغم و سودا و بلغمی است که صفرا که بدتر است آن بود که در استخوانها  
 که در کتان و غضبیه و زائنی که بعضی ایشان منقطع شده باشد حادث نمی شود زیرا که ماده صفرا در ایشان  
 کم باشد و جماع قویتر است با این فرض است خاصه بر استخوان قفس و جماع الکرب و عرق الساسا اما قفس را در کرب  
 هست یا صفرا و ی یا بلغم یا سودا و ی و علامت است که موی غلظت است و سرخی و شدت درد در موضع  
 علامات غلظت و انقباض فصد است و اسهال مبطون بلبله زرد و سفیدی سورخچان و در اینها اضافات کردن  
 باین مواد و قوت قفل صندل سرخ صندل سفید گلاب کشته تازه خرقه تر کاسنی تازه طبله کله در در غلبه  
 و اشتها بیشتر مثل بزر بلغم و یوست شفا شفا و فیدون اینی بخدرات در طلا داخل نمایند و بعد از آن آرد جو  
 کل بقیه مثل خنجر و خنجر و در اینها طبله الکلی الکلی با لونه نهاد نمایند و در جمیع اضماره و جماع مفاصل گرم و  
 و بیشتر و مسهل است سورخچان داخل باید کرد که تریاق مفاصل است علامت صفرا و ی یا بلغم  
 تغییر و زردی رنگ و شدت درد و زارت است دیگر علامات صفرا علامت است اگر در مریض فی الکلی  
 باشد فصد کنند مبطون بلبله زرد و سفید سورخچان بقیه نماید و غذا و شراب هر روز بسوزد که در اینها مریض  
 دانسته شد که کله فصد نافه درین قسم آرد و تریاق که در کشته تازه کاسنی تر خرقه تر طلا و کله فصد و درین  
 قسم استیلا بخل نیست علامت بلغم سفیدی رنگ و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب و در کرب  
 قی است آب تریاق و مسهل سورخچان و مسهل قوی که در کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب  
 با و الاصول و کانیسین و قفل از تریاق بلبله فصد و تریاق که در کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب  
 و علامت است و الکلی الکلی با لونه نهاد نمایند و علامت سودا و ی یا بلغم قوت تدر و در و تدر و در  
 و صلا است و در کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب  
 و اسهال بیشتر و بعد از فصد ماده و استعمال اوده نیل بلبله زرد و سفیدی سورخچان و در کرب و کرب و کرب  
 و اختلاط انتفاعات می باشد چنانچه گاهی از اشیا خار و گاهی از اشیا بارده انتفاع میابد و علامت  
 کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب و کرب  
 پس علامات در مریض بران نیک ظاهر نمی گردد و در بعضی اوقات علاج آن بخلاف اوجان مفاصل

عرق الساسا

عرق الساسا

عرق الساسا

عرق الساسا

و این است که رادع در ابتدا ضرر می رسد زیرا که ماده عمیق بود و رادع بموجب جبرش غش می شود  
و مفصل را بر طبع میهای گرداند بلکه مرخیات مثل خطمی و خاژی در ابتدا موافق بود مگر آنکه ماده بسیار رقیق  
بود و اگر آنکه که استقرایع کنند در موی فصد با سلیق کنند از جانب درد و اگر با نفعی بود بقی و فتنها  
و شیا فها و دیگر سنگی تدبیر نمایند و روغن قسط مالند و ضامد های قوی تحلیل مثل چند پسته و عاقره و حاد و در  
و سورنجان ضامد نمایند بعد از آن ضامد های که بیشتر نکورند بکنند و گاه باشد که بران کردن آن موضع ضعیف  
افتد بقانونی که در کتب عمل بدین کور است نه بطریق عوام و این مرض اگر در جانب چپ بود صعب تر باشد  
**اما عرق النسا** گاه باشد که ای را لاغری می کند و عرج حادث می شود و آزار و جاع مفصل عرق  
و نفوس در بعضی نکس و بازگشت زیاده است و اضااف عرق النسا و جرح الیوسک مثل اضااف نفوس  
و علاجش مثل علاج آن الیاد انچه اشتقاق کرده اند اگر در قسم موی عرق النسا و نفوس اگر فصد با سلیق  
کافی باشد فصد عرق النسا نیز کنند و باید دانست که مرض عرق النسا در جانب بسی نادر واقع می شود  
و در کتب بر جاتخصیص بحال جشی اکثر است **باب چهارم در حمیات و حرارت**  
**مای بحران** یعنی تب حرارتی غریبه است که در دل مشتعل گردد و تب سیه  
و روح و شش و این در جمیع بدن پراکنده شود اشتعالی که با فعال ضرر رسد و اعتبار حیات سه است حیوان  
و حی دق و حی خطمی حی یوم آنست که اول روح گرم گردد پس گرمی آن بل رسد پس با اعضا  
و حی دق آنست که اول حرارت غریبه با اعضا اعلیه تخصیص داشت تا اثری کند پس با رواج و اختلاط  
باقی اعضا سلیق کند و حی خطمی آنست که اول اختلاط گرم گرداند پس رواج و اعضا و این تب سیه بود و یا  
و بسیار تب سیه اختلاط چهار است و مرکبات بسیار و بعضی اختلاط یا خارج عروق است و یا داخل عروق و  
باید دانست که گرمی اختلاط در حیات خلط طبع عفونت نمی باشد الا خون که گرمی آن بغلیان نیز عفونت می  
و بعضی حی دمی را نخصر بغلیانی دانسته اند یعنی **لحم حر** و تب این تب یا از اسباب دیرینه است  
یعنی وارد بدن یا نفع نیه یعنی وارد بر نفس مثل غم و فرح و فرغ مغرط و تحوایی و خواب و بیداری  
و درد و گرسنگی و تشنگی و خج و فساد و هضم طعام در معده و بعضی او را م بر ظاهر بدن و وقوف و رافق  
و اعتسالت با بی سرد و چیز های گرم خوردن و سبک حمام کسی را که در حمام ملقا و بوده باشد و از گرمی  
گرم علامتش عدم تیره فاحش در نبض و قاروره است و بیشتر با فصد و اشتروا ابتدا کند حرارت

و در کتب بر جاتخصیص بحال جشی اکثر است  
و در کتب بر جاتخصیص بحال جشی اکثر است  
و در کتب بر جاتخصیص بحال جشی اکثر است



مفرش آسان و علاجه شش شکل باشد و مرتبه سیوم علاجه شش نباشد علاج مرتبه اول تبرید و ترطیب غلیظه و شیر  
بارده مرطوب و آب شیر است و مرغ و جوجه و گوشت بزغالده و حصون یا چه بزغالده و شراب غنای شراب نیلوفر و  
شیر و تخم خرگوشه و بجنین بقرق کاسنی و عرق گاو زبان با شکر و شیر تخم خیارین و کدو و هندوانه و  
وزر و کدو و انجیر در مرتبه دوم بود یا نزدیک بانحتاج بعلاج قوی تر باشد پس در این آخر شیر تخم خرگوشه  
بقرق گاو زبان گرفته یک یکی از شیر به مذکوره یا با قند سفید یا نبات سفید شیرین ساخته یک شیر کافور اقیصا  
داخل کرده بدین در وقت طلوع آفتاب پنج سیر از شیر یا پنجه دم قند سفید بدین در بعد از ساعت در  
آب بنات ملائم و معتدل بود چنانچه مودی بقرق سود و اجازت حرارت کند و اگر نه آن بودی که بدن  
ضعیف را نشاید در آب سوزانیدن نیکو علاج بودی که آن زن در زمستان کمتر باشد و احتیاط تمام بخا  
آورند که زکام نشود و بعد از لحظه که برون آید روغن بنفشه و روغن کدو بر اعضا مالند و بعد از ساعتی غذا  
دهند ما شیر که در آن مرغ فربه یا ماهی که در آب جوش آبی داشته باشد و بزغالده و بره و یا آب شتر برشته  
و اسفناخ که در آن بخت باشد بدین و بحسب قوت ماضی و ضعف در اغذیه و کمیت آن تصرف نمایند و از  
اشتریشترین آنچه مذکور شد که بر قدری توان داد که جفراستخیل نگردد و الا از آن بخل و شراب نیلوفر  
نموان داد پس بجنین شرب حاض و نارنج و لیمو و انار و زرشک و امثال اینها چنانکه بسیار ترش میباشد  
بالعابها و شیرهای بزرگ بارده دهند و احتیاط باید کرد اگر از حمیات عفنه که بعد از این ذکر خواهد شد خبری  
همراه باشند شیر دادن نهایت مفید است و بهترین شیر ما شیر آدم است پس شیر خر پس شیر بز در  
همان دم که دوشیده باشند و در شیر شربط لکامه از اول باید که خرطان باشند و قدری شکر و بهتر  
آنکه از وقت زادن چهار ماه گذشته باشد و علف آن جو و کاه و برگ خرگوشه و سان الحول اسفناخ  
و خیار و رنگ بود و هر بابا که خواهد و شیرند نزدیک به بیمار آورند چه اگر دوشیده متغیر میگردد و قدری  
پاکیزه اندر ظرفی که بر آب گرم باشد نهند و شیر در آن قلع دوشند و بدین روش شرط مقدار چنان است  
که روز اول هم سکر چه بدین روز نیم هم سکر چه زیاده کنند تا روز هفتم سکر چه نیم شده و بعد از آن هر روز  
نیم سکر چه کم کنند و سکر چه مطلق رنگ برات چهار سیر و ربع یک سیر بود و در روز یک شکر زیاده باشند  
بعد از یک ساعت نبض را به پیش از قوی تر شده و بنظم میل کرده فاسده شده و اگر ضعیف تر و غیره

شده باشد شیر فاسد شده دیگر نباید داد و هرگاه شیر داده باشند یا خوانند داد در روز از ترشی  
 و مای اجتناب نمایند مسکن موضع اصطلاح را بر این صحت و خواص خوشبو معطر گردانند و با سبک  
 کتان بگذارند و صندل مطیب را نیز و آوادر نیز و یک آب روان اختیار کنند و در تابستان در غایت گرمی  
 روز چنانچه کتان بگللاب و صندل و آب شیر تازه و برگ خرفه تر گردانیده برسیند و کتف اندازند و چون  
 گرم گردد و تازه گردانند سه چهار بار روزی کفایت بود و زیاده نکند و **وقتی که سخت است از آردق بزم نیز**  
 گویند هر چند از قبل حیات نیست اما عادت باید دان در ذیل دینی جریان یافته استیلا و پوست بود بر  
 مزاج بی تب و حرارت بسبب استیلا یا بهر دت یا ضعف بدست که عادی از فعل خود باز ماند چنانچه  
 در آخر عمر عارض میگردد و یا استیلا حرارت است که تحلیل و تدوین رطوبات کرده باشد و اجساد حرارت  
 غریزی و این بسبب سردی و خشکی عارض شده باشد با فراط استفرغانات یا افراط در بر حیات عکاس  
 و بول و خشکی و لاغری مثل حال شایخ بی اشتغال و التهاب گاه بود که در لمس سرد محسوس گردد و  
 نبض ضعیف و بطی و متفاوت بود اما در وقت اشتداد ضعف که متواتر گردد و قاروره رقیق مای بود و  
 علاجهش تطبیق نسخین یا شمشیری و **موی** آنرا همی مطبوعه گویند از غلیان خون بی عفو نیست  
 میانش و این قسم را سوخس خوانند علامت سرخی روی و چشم و انفخ و تمدد در رگها و اگر  
 وکالت و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظت و بی تشویه و ناقص ابتداء اگر در دست و دادن باشد شیر  
 که با عدس تمر سندی نچته باشند و یا ریاس و از اثر به شراب غاب و شراب آلو و شراب زرشک  
 شراب تمر هندی و شراب غوره و شراب انار ترش و شراب انارین و یا زعفران خون است و علاقه  
 علامات سوخس است باز یا دتی قلق و اضطراب و تنگی نفس و عظم نبض و بعضی فاقین قسم را مطبوعه  
 خوانند و همی دموی غفیفه و ضعف بود متفرقه یعنی آنچه روز بروز بعضی بپزد و زیاده از آنچه بجای  
 تساد یعنی متعفن مساوی تحلیل بود و متعفن یعنی متعفن که از تحلیل بود و علاجهش علاج سوخس  
 است اما دموی خارج عروق حیاتی بود که حادث گردد در ابرام اعضا باطنی مثل دماغ و آلات  
 نفس و معده و جگر و کلیه و معالجات آنها که کور شد همی **صفراوی** اگر صفرا خالص در خارج  
 متعفن شده باشد **عقب خالص** نامند علامتش آنست که یکروز بود و یکروز نبود یا ناقص  
 تشویه یعنی در روزه چنان ناید که سوزن دردی میزنند و قلب زیان ناقص و زود گرم شدن

بزم نیز

موی

عقب خالص

وقت که خشکی تلخی و اناضطراب قلبی و قی مزاجی باقی علامات صفراوی علایش آنست که روز  
 سیوم شیر تخم که در هند بالعباب نر قطونا و شراب نیلوفر روز چهارم و بعض شیر تخم که در شیر تخم  
 کا به شیر تخم خیارین و روز پنجم که روز نوبت است مسکن باید داد یعنی جای شیر تخم خیارین و شیر تخم  
 کا به شیر تخم که در شیر تخم هندوانه دهند اگر بعض شراب نیلوفر سنگی شکر و سبب است  
 و روز ششم که روز سکونیت فی الجمله تحریک مناسب است و بعض تخم که در تخم هندوانه شیر تخم کاسنی  
 و شیر تخم خیارین درین روز مسهل نباید داد که خطر است و روز هفتم که روز انوبت و اول بخار است  
 بجای تخم کاسنی و تخم خیارین شیر تخم که در شیر تخم هندوانه باید داد و درین روز بهیچ تحریک  
 خوب نیست و روز هشتم مسهل از قلوب خیار شیر و اکثر تخمین شیر تخم و خیره بنفشه با کافور شکر  
 یا عرق کاسنی و عرق نیلوفر و آب قمر هندی دهند و روز نهم شیر تخم کاسنی و شیر تخم که در و بالعباب  
 نر قطونا و شراب نیلوفر و عرق بید مشک دهند و یکجین باید که بعد از مسهل در دادن بخیر و فواید  
 سچ است و روز دهم باز مسهل روز هشتم دهند و روز یازدهم که روز انداز و روز نوبت است باعتبار  
 انداز که فی الجمله حرکتی در مواد از برای استعمال و رفع شدن در روز بجران ضرورت شیر تخم خیارین  
 دهند و باعتبار آنکه تسکین ضرورت شیر تخم که در و باید داد بالعباب و عرق کاسنی و عرق بید مشک  
 و اخراج بقیه مسهل که اگر خیزی باقی مانده باشد باز لایق دفع شود با شراب انار شیرین یا شراب نیلوفر  
 و عرق کاسنی و عرق بید مشک و اگر بقیه از تب باقی باشد روز دوازدهم نیز مسهل روز ششم دهند  
 و روز سیزدهم اگر چه روز نوبت است و در روز نوبت بقا نون مقرر می تسکین ضرورت لیکن شقیانده  
 است از تحریک ضروری تصویریت و از برای استعمال در روز چهاردهم که روز بجران حقیقی این است  
 فی الجمله تحریک ضرورت است شیر تخم کاسنی و شیر تخم خیارین بالعباب و شراب نیلوفر دهند و  
 روز چهاردهم که روز بجران است استعمال تحریک بهیچ جایز نیست شیر تخم هندوانه بالعباب و قلوب  
 و شراب نیلوفر و عرق بید مشک دهند و روز پانزدهم باعتبار آنکه روز نوبت است مسکن باید داد و شیر  
 تخم که در دهند و باعتبار آنکه روز بجران است و اعانت بر رفع بقیه انچه بطبیعت آنرا بهیچ کس از آورده  
 و قادر بر دفع نشده باشد محرکی باید پس شیر تخم خیارین داخل باشد بالعباب نر قطونا و خیارین  
 سکری و اگر تا پانزدهم نمی زایل نشده باشد در شانزدهم نیز مسهل دهند و بعد از شانزدهم تا بیست و یکم

مرکب دارد بخلج حیات مرکب صفر او عیلاج باید کرد که در میان غلبه آتش اگر آب بسیار خورده باشد  
 قوی می شود و اگر در روزهای نوبت خود می آید جیس نباید کرد و اگر در ابتدا احتیاج به تسهل و امتلا شود با  
 مبررات گل قندی توان داد و غذا آتش چوب باشد و شور بای باشد با آب تر سبزی و اسفناخ و کدو  
 و از میوه ها انار و هندوانه و دامود و لیمو شیرین خوب است و در روز نوبت غذا نندیزد مگر آنکه نوبت در آخر روز  
 باشد و صبر نتوان کرد و در روز نوبت سهیل جایز نیست و اگر تیرس را تب خطا نشود از نوبت تجاوز  
 نکند و اکثر آن است که در نوبت چهارم مفارقت کند اما غلبه غیر خالص با باشد که تا شش ماه بکشد و  
 علامت غلبه غیر خالص زیادتی نوبت باشد بر دوازده ساعت و باشد که است و چهار ساعت باشد بلکه  
 سی ساعت بحسب مزاج بلغم با صفر و عیلاج آنست که از عیلاج صفر و می بلغمی ترکیب کنند اما اگر صفر در داخل  
 عروق بود پس یاد تمامی عروق است یاد بعضی رگها که حوالی دل باغم معده می باشد و یاد عروق حوالی  
 کبد پس ازین بر قسم حمی حرقه صفر او است و اگر در بعضی رگها بود سوای اینچه مذکور شد تعجب لازم نکند  
 و درین برده باشند و بعضی می باشد یعنی یک روز کمتر است و یک روز بیشتر و اعراض آن یعنی در شش زبان  
 و زردی و سیاهی زبان و کرب و تشنگی و سوزش دل در حرقه زیاده بود و عیلاج هر دو عیلاج غلبه آتش بود  
 اما اگر در حرقه اهتمام به تیرید بیشتر و قوی کافوری و صوب کافوری باید داد و طولی است بر دل جگر  
 بالند و ششهای بید و خیار و کدو و هندوانه بر اطراف و حوالی مریض نهادن و مبررات بزراف و پنج سرد  
 کرده بنهند و گاه باشد که در غلبه لازم قصه اکل فایده دید و گاه باشد که التهاب زیاده کند و حرقه بلغم  
 نیز می باشد که ماده آن بلغم شور بود مرکب از بلغم قند و مره صفر و عیلاج آن عیلاج حیات که از صفر او بلغم  
 حسی بلغمی است اگر ماده آن خارج عروق بود که بر روز بگردان را هم اشک نامند علامت شش ابتدا  
 کردن غافض است و سر ما و دیگر گرم شدن و خون گرم نشود قوی نباشد و قلت تشنگی و صفر بعضی  
 و بعضی بر آمدن بلغم و تب و زردی روی و بعضی تبهای بلغمی را در ابتدا سر ما بود و بعضی را تشنجه و بعضی  
 را نافع چند نوبت که گذشت ازین حال خبری نبود اما نوبت تا سجد ساعت تواند بود و در  
 از نوبت گذشته پاک نکرد علائش سکنجین غلبه با سکنجین گل قندی آفتابی ضم کرده گل قند نصف با  
 شل سکنجین بحسب مزاج مریض و تصرف طبیعت و سکنجین زردی با این نسخه صفره را از این خبرم است  
 پنج با میان بپزند و درم نیم تخیار ده درم نیم کشمش بخارم سبزه که سبزه سفید ده سبزه سیاه سبزه

نسخه  
 حسی  
 بلغمی  
 است  
 اگر  
 ماده  
 آن  
 خارج  
 عروق  
 بود  
 که  
 بر  
 روز  
 بگردان  
 را  
 هم  
 اشک  
 نامند  
 علامت  
 شش  
 ابتدا  
 کردن  
 غافض  
 است  
 و  
 سر  
 ما  
 و  
 دیگر  
 گرم  
 شدن  
 و  
 خون  
 گرم  
 نشود  
 قوی  
 نباشد  
 و  
 قلت  
 تشنگی  
 و  
 صفر  
 بعضی  
 و  
 بعضی  
 بر  
 آمدن  
 بلغم  
 و  
 تب  
 و  
 زردی  
 روی  
 و  
 بعضی  
 تبهای  
 بلغمی  
 را  
 در  
 ابتدا  
 سر  
 ما  
 بود  
 و  
 بعضی  
 را  
 تشنجه  
 و  
 بعضی  
 را  
 نافع  
 چند  
 نوبت  
 که  
 گذشت  
 ازین  
 حال  
 خبری  
 نبود  
 اما  
 نوبت  
 تا  
 سجد  
 ساعت  
 تواند  
 بود  
 و  
 در  
 از  
 نوبت  
 گذشته  
 پاک  
 نکرد  
 علائش  
 سکنجین  
 غلبه  
 با  
 سکنجین  
 گل  
 قندی  
 آفتابی  
 ضم  
 کرده  
 گل  
 قند  
 نصف  
 با  
 شل  
 سکنجین  
 بحسب  
 مزاج  
 مریض  
 و  
 تصرف  
 طبیعت  
 و  
 سکنجین  
 زردی  
 با  
 این  
 نسخه  
 صفره  
 را  
 از  
 این  
 خبرم  
 است  
 پنج  
 با  
 میان  
 بپزند  
 و  
 درم  
 نیم  
 تخیار  
 ده  
 درم  
 نیم  
 کشمش  
 بخارم  
 سبزه  
 که  
 سبزه  
 سفید  
 ده  
 سبزه  
 سیاه  
 سبزه

نماید و در اول بر نوبتی تخم تربت شبت با سکنجبین که نمایند و در تقویت معده ایتها هم کنند و بعد از آنکه ماده پخته  
 شود در قاروره اشرا آن پدید آید و مسهل و منبسط نافع از برای حی بلغمی صفت آن غایق و چون سفید کیدرم  
 مصطلک کیدرنگ تربت خنجر و کیدرم تخم منطلک کیدرنگ کوفته بخت با سبب سازند و یک شربت است  
 و اگر مقدم برین سبب در طبیعت قبض واقع شود طبیعت را بگشاید که در آن قیاس و در وقت و مرغ و غلظت و لایق  
 و سناکی و گل خلی باشد نرم سازند و اگر وقت خواب کیدرم ریخته و حب کرده فرو برند و غذا بود و غذا  
 نخورد آب باشد که در آن از زایانه و مرغ و کبک و تهرج انداخته باشند و غذا وقتی باید داد که چون نوبت  
 در آید معده سنگ شده باشد و اگر تعدیه بر نوبت سیر نشود و آخر نوبت باید از اخت و اگر ماده بلغم داخل  
 عروق بود تب بلغمی لازم حادث شود و این را تخم کیدرنگ گویند علامتش علامت بلغمی و از آن است  
 الا آنکه با این نافض نبود و در عروق نبود مگر در وقت مفارقت و این سبب برقی شبیه بود و در شب  
 شش ساعت قیود داشته باشد و علامتش علاج مواظب است الا آنکه بلطافات و چیزهای گرم نباید  
 و احتیاط اقدام نمایند و در اول سکنجبین و ربع آن گشاید و آبانی اقصا نمایند و شراب لیو و چیزهای گرم و دار  
 کنند مثل تخم خیارین تخم خرنوب و پرسیاوشان می داده باشند بعد از آن سکنجبین نرم و بری نمایند و این در  
 تپهای بلغمی مناسب بود و اگر تشنج عکبت را در تب بلغمی باشد با این صفت فایده دهد **چهارم سودا**  
 اگر ماده خارج عروق بود ربع دایره حادث شود و یک روز بگذرد و روزی و این از سودا نیست که از سودا  
 طبعی بود که در بدن و یا از احتراق بلغم یا صفرا و یا خون و علامات هر یک از این قسم اربعه علامات آن  
 خلط بود که از آن تولید میکند و اگر در وقت آن بعد از مطبوع بود دلیل آن بود که از احتراق خون است و اگر بعد  
 از مواظبه بود دلیل آنکه از بلغم است و اگر بعد از حمایت صفراویه بود دلیل آنکه از صفرا است علامتش اگر  
 از احتراق خون بود فصد بالکلیق کنند و بعد از فصد ماده اسهال و بلغم و ایتیمون کنند و اگر متولد از  
 بلغم باشد سکنجبین نرم و مطبوع تخم تربت سکنجبین سی قی فرمایند و حب مسهل از ایتیمون تربت خنجر  
 و سبب و غایق و غایق و لا جورد ساخته باشند و اگر متولد از صفرا و سکنجبین سوده و شراب لیو و عرق کل  
 و عرق گاو زبان در همه قسم نافع است و قی سکنجبین و پوست خرنوب نمایند و مسهل از سناکی و تربت  
 و خیار شنبه و شیر خشک مقوی با قیتمون بار و غن بادام شیرین هند و در انداخته در تدرین و در خلط  
 متولد غده ای بایند که در اگر ماده داخل عروق باشد ربع دایره حادث شود و این قیاس است

و این

و این



و علامتش مغز نبض و بطور و تفاوت و وجع مفاصل و زیادتی حرارت بر بلغمی و اندکی آن از صفرا و  
 و اشتداد ریحی بود و علامتش فصد باسلیق است و فصد صافین اگر قوی باشد و استعمال در رات  
 و مسهل است سودا و علاج عام در همه اوصاف زرع آنست که روز نوبت هیچ نخورد و کوه صفراوی باشد که  
 سکنجبین در رات ای آن قوی فرماید و در میان از زه آب نهند در میان تپ اگر آب خورده باشد و در معده  
 جمع شده باشد البته قوی کند و در آخر تپ سکنجبین با شراب لیو یا شراب نارنج یا عرق گاوزبان دهند و روز دیگر  
 خود آب که در آن سرکه با آب کامه و بنویز و قریب نهندی بخیته باشند و بچند مزاج هر شخص داده آنچه لایق دانند و مرغ  
 در آن انداخته باشند باید داد و اگر در روز دوم راحت که فردا نوبت خواهد بود بر فرور یعنی بی مرغ اقتضای  
 می شاید خاصه کسی را که بدن قوی است و ضعیف بود اما در روز مقدم البته مرغ باید داد و اگر اشتباهی  
 مرغ خوردن نباشد هر اگر دانند و آب آنرا بدهند و اگر اشتها غالب باشد بچای مرغ گشت  
 نیز غلبه تحصیف قوی که علامات از زمان ظاهر شود و روز مسهل دادن روز دوم راحت بود و **تجربیات**  
 مرکبه هرگاه شلادق و غلطی یا دو غلطی مثل سودا و بلغمی یا دو غلبه جمع شوند آنرا مرکب گویند و ترکیب  
 بر سهیل مبادله می باشد چنانکه یکی بگذرد و دیگری بگیرد و یا با خلیفه چنانکه یکی بگیرد در میان آن دیگری بگیرد و یا  
 مشار که چنانکه در زبان گرفتن بر دو ترکیب باشند و از جمله مرکبات آنچه باقی یافته شده **شرط القاب**  
 است و این تپی باشد مرکب از صفرا و بلغم چنانچه بر دو خط از هم تمیز باشند و در غلبه خالص هر دو  
 از شدت امتزاج بمنزله یک خط شده و اینجا نه چنان است پس بر دو یا آنرا دایره بود یا لازم با صفرا  
 دایره بود و بلغمی لازم یا عکس بود و گاه بود که صفرا غالب بود و علامات آن ظاهر گردد و گاه بود که بلغم غالب  
 بود و علامتش غالب و اخص علامات **شرط القاب** است که در یک روز قوی تر باشد و علامتش مرکب  
 از علاج صفراوی و بلغمی مفرد باشد و باید دانست که در معرفت مواد حیات اعتماد بر اعراض کننده  
 بر نوبت چه می باشد که دو غلبه باشد یا سه ریح بر سهیل مبادله مرکب گردد و در روز نوبت بگیرد پس تم  
 شود که بلغمی بود یا دو غلبه که بر طریق غلبه آید پس توهم شود که بلغمی بود یا دو غلبه که بر طریق غلبه آید پس  
 علاج آن با علاج صفراوی است و خطا و خسران گردد اما در معرفت مایه بعضی حیات و عدد مایه است با عدد  
 بعضی مرکبات بنور مستدلانی باید کرد چنانچه در ریح و خمس و سس و اشتغال اینها علم بوقوع مایه است آن  
 حیات تعلق گیرد چنانچه هر دو غلبه و سه ریح بود و مواظبه عدد آن معلوم گردد و چنانچه اگر در روز گیرد

و  
 و  
 و



بنی افنج یعنی ترسیدن در خواب بیدار بود علاج اگر افنجی نبود قبل از بیدار شدن غذا خوردن  
 بعد از شام و از شربت غلاب با عرق گاو زبان و دود درم خمه یعنی خاکشی که از آبشیرازی شکرک  
 گویند سگفته کرده با شربت غلاب بدیند و قدری در جامه دستبریزند و اگر در برون کمیدی کنند یا خونت  
 فرو شدن بود غصه اک با این غلبه کشنده از یک یکدرم انجیر و هفت عدد در آب بپوشانند  
 و بپا لایند و با شربت غلاب و تخم خربزه یعنی خاکشی بدیند و قدری آب گرم در زیر دمان نهند تا بخار آن مساک  
 را کشاده گرداند و سه لیت برای دوا برای حفظ اعضای باطن بقدریکه رنگ مرادید تا سفته سوده و از برا  
 سه لیت بروز و تسکین الم بروز آن یک انگلی شقایق النعوان بدیند و دایمی که بروز مطلوب است  
 یعنی از چهارم این غصه آب بطبخ خود و عدس و گند بدیند و اگر درین طبع چند عدد انجیر با شربت بهتر است  
 و اگر طبیعت مخصوص محض بود نرم بود تخم کشنده اگر از آمدن طبیعت خفت و راحت و تسکین کرب یا قیصر کنند  
 و اگر رود قبضه آن بیشتر باشد یا شربت منحل جبهه نماید و غذا عدس یک عدد و دوسه جوش آب آن  
 بریزند و آب نود و یک کنند و اگر دوسه بار خنک کنند قبض زیاد کند و کافور در آب کشنده تازه حل کرده  
 یا ساقی در گلاب خیسانیده صاف نموده با سفیده انار دانه ترش و چشم چکانند منع بر آمدن آب که دریم  
 کنند و اگر با مارا بجای که آب گرم خمیر کرده باشند بدیند بجا صیت این عمل کنند و صندل را بگللاب  
 سوده در مینی چکانند تا منع بر آمدن آبله در آنجا کنند و بشربت قوت شامی غوره کنند یا آبی که درو  
 ساق و گلسنج و عدس شتر جوشانیده باشند غوره کنند تا طبعی از آن محفوظ ماند و اگر آبله یا زهرنگ  
 بود و آب و بر جامه خواب نخل نیاورد بر آرد جو یا آرد از آن خوابانند و رنگ که بغایت نرم بود انسب است  
 و اگر وضعی ریش گردد گلسنج و انزروت و دم الاخوین نرم نموده بر آنجا بریزند و اگر آبله در خشک  
 شود و قدری چوب بگز در زیر دامن و دکنند زود خشک شود و ازین قویتر آنکه عدس و گلسنج و تراشه  
 چوب بگز در آب بپزند پس قاری نمک درو افکنند و پاره پاره بپاشند بر آنجا نهند و از جای که آنها  
 شکافند با نمک آب در دوا در ششمرکی شمر یا باشد بعضی خورد و بعضی بزرگ بپزند شیر باشد  
 در قیصر بسیار شود و با خاریدن و کرب یا زخونی باشد علائمش بسیار سیخ بود و سیخ با حرارت و  
 غلبه که در دود روز بیشتر بود علائمش فصله کل است و وقت مہلکی که در میان بروز و ظهور آن می باشد  
 و البته طبیعت آب آکوی سیاه و ترسندی و آکوی بخار و زرد آلود و وقت ظهور آن آب فاطر برین

ریند و سرکه یا آب غوره یا روغن گل سرخ بر بدن مالیدن غذا مالتش و عروق تمر بندهی باشد و از میوه آلوده  
 و انار میخوش خورده شود و یا از لیمو باشد و علاتش میل آن سفیدی و بجان آن در شب  
 و علاتش است که مطبوخ بلیله زرد مقوی به ترید و هندو غذا شورایی مالتش و خود باشد و از اشتر  
 سکنجبین که بسیار ترش باشد و در حمام آب که فوس سرکه و تخم خرزهره کوفته در سیم شسته بر تمام بدن  
 باندند و اشتر آتاس سرخ بود که بسر و روی و پیشانی حادث گردد علاتش سرخی آتاس و زردی و  
 در سر و روی است علاتش فصد قیضال و حجامت ساقین و تلمین طبیعت است بیشتر خشت و تر سندی  
 وقت تلمین صندلین قوخل و گلاب بر حلق و سینۀ طلا نمایند تا ماده فروزیاید و غذا شورایی مالتش و از اشتر  
 عدس آن تمر بندهی ترش کرده است و از اشتر به شراب عناب به تمر بندهی ترش کرده و صندل سرخ  
 آب کشیده تر سوده طلا نمایند و اگر فکافند و زرد آب بیرون آید موم سفید و روغن گل سرخ و مردار سنگ  
 مرهم ساخته بگذارند **چرب** یعنی کریان خشک است یا ترک از آن زرد آب بیرون آید یا خون سیاه  
 بالجمد چرب از فساد خون باشد و سبب فساد خون با محالطت صفرا باشد یا لیمو شور یا سودا و سوزنی و طلا  
 اگر فانی نبود اول فصد اکل نمایند پس بحسب بر خط سبیل مناسب آن دهنده و شاتره و سناکی و خاویز  
 در هر مقام لازم دارند و صبر را در دفع چرب روی مزمن ترین است بر روز نیم شغال خورند سه روز متتابع  
 بعد از آن یک روز نخورند تا نه شغال خورده شود ملازمت حمام و ترک جماع نافع ترین چیز است  
 چرب و حکم را و بعد از تحقیق تعدیل اطباء بکار دارند طلا نافع از برای چرب طلب صفت آن زرد و زرد  
 چوبه با میران قبیل مردار سنگ اشق خشت لخته فر شاد و اظهار کبریت زرد کوفته نیمه اجزای مساوی  
 بروغن گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلا نافع از برای خشک و تر صفت آن قوی تپا می که با  
 مغسول مردار سنگ زینق مقبول سرب از برای یک دو شغال سرب را بگذارند و سیاه را در روی اندازند  
 و بار دیگر در او ناردن نرم سوده باد و سیر سیر که و دو سیر بروغن گل سرخ مخلوط کرده طلا نمایند که بچون  
 اند قحالی نافع است قوی با انقارسی بز لیمو گویند و بندهی او تا مندر آن در شستی بود و خط سبیل  
 پوست اگر بسیار باشد فصد کنند و مطبوخ افیمون دهند و اگر اندک بود سقیه حاجت شیرین را در  
 باشد و روغن گندم مالیدن مناسب بود و اگر فوس روغن چنان بود که و حمله آسیر با سیر که  
 گندم بروی آن ریزند و سنگی گرم کرده بروی گندم نهند و آنچه از آن سبب را بگذارند و شراب را

چرب

چرب

سودا

مرد از سنگ زراوند و صمغ اکو و حصص را کوفته بسره که در روغن گل سرخ سرشته طلا نماید و سیاه بود و دراز  
 مذکور مناسب است معده جوشش بود که منقح گردد بر سر و رو و در کوکان بسیار حادث می شود عکس  
 اگر غایب چون بود فصد و حجامت کنند و اگر صفر یا بلغم شود یا سودا بود یا بنی مناسبت بود تنقیه کنند طلای  
 نافع صفت آن تو بالی مس و انزروت سفید و در سنگ کاغذ سوخته تخم رانزم کوفته بر روغن گل سرخ  
 و سرکه اکوری سرشته طلا نماید طلای دیگر گل تنور کشته بکن و نکل طعام نیم خورده بسره که اکوری  
 سرشته طلا نماید طلای دیگر خاصه جهت کوکان زرد و چوب چنار در سنگ کوبست اما کوفته بسره که اکو  
 و روغن گل سرخ سرشته طلا نماید و فاسیل گاه بر آمدن دمل بسیار بود فصد باید کرد بعد از آن مناسب خط  
 غالب مصلح باید داد و ترک گوشت و شیرینها کنند و سرگاه از گوشت چاره بود گوشت بز غلامند  
 و از میوه انار ترش و ریاس باغوره با قریب می مناسب است فصوص نافع از برای دامی صفت آن  
 زرشک منقح اکوی بخاری خوابانی عذاب شب بخیا نند و صبح در آب آن شراب عذاب داخل کرده یا شام  
 و باید اصدوت درم روان بر آن استعمال نمایند طلای نافع که در ابتدا استعمال کرده می شود صفت آن  
 صندل بگلایب سوده و فلفل کوفته بر قطره ناب خرقه تازه و کاسنی سبز و کلاب سرشته طلا نماید و اگر  
 روان نفع نگیرد وضع خواهد شد گل نعلی کند رخا زنی با سفید تخم مرغ ضاد نماید و چون جمع شود گند  
 جاویده با انجیر و تخم مرو کوفته بشیر گاو بچته بر آن نهند تا بچته شود و چون خوانند که بکشایند خیرش  
 و تخم مرو و سرگین کبوتر در هم سرشته بر آن نهند و چون بکشایند و از یم پاک شود مرهمی از در سنگ  
 و در هم سفید اب قلعه و درم موم سفید کدرم روغن گل سرخ چهار درم ساخته که از زرد و کحل  
 و سی گرم بود که نزدیک ناخن داخل شود علائش ضریان قوی و در کند و گاه بود که شب شود عکس  
 فصد تا این طبیعت است و تعدیل مزاج بار الشیر و شیر به بارده و در ابتدا از و سبز بسره که سوده  
 طلا کنند یا بنی که سوده یا سبز که سرشته ضاد نماید و اگر در قوی باشد  
 نیز از این و اقیهون بسره که سوده طلا نماید بر آن برف یا بچ نهند اگر دفع شود فنها و الا در روغن گل  
 فنها تا تخلیص یابد و اگر تخلیص ناید یا زرد زرد خاکستر گرم بچته بشیر گاو کوفته بر آن بزند یا گندم را  
 خوانده بر آن بزند یا تخم مرو و انجیر کوفته بر آن نهند تا بچته شود پس بکشایند پیش باید و در هم  
 طلا نماید یا از زرد کوبیده و سبب زرد یعنی تولول خطا غلیظ یا بلغمی یا سوداوی یا کرب از برود

عکس

تفصیل  
 صفت

نفس

نفس

علاجش اگر بسیار بود و غلبه خون باشد فصد کنند و اگر خون غالب نبود بر سهیل اقتصار نمایند و اگر در آن اندک باشد بطلا دفع کنند و سپاه و اندک اگر مانع یا گیرین نیز بک سوده طلا نمایند زایل گردد و نیز زرد یا سوزد و اندک برون کرده طلا نمایند زایل گردد و حمزه یعنی در میان خواص هم سرخ بود معروف است علاجش سرخ باشد که چون انگشت بران بالکند زایل شود و باز نزدی سرخ خود در پوست بود و زیادتی نداشته باشد و از موضع بی وضعی و از جایی بجایی رود و این قسم خالهای کینه و علاخیش استقران بدن از صفرا است و غذا آتشش چو از آتش به شراب بناب که قهقهه می شنید کرده باشد طلای نافع صفت آن صندلی سوده و کشنیز تازه و برگ خرقة تر و سان الحبل و سبزی و گلاب در هم سرشته طلا نمایند و این قسم محتاج بحال نباشد و غیره خالص آن بود که صفرا بخون نماند باشد پس از پوست تحا و ز کرده بود و در کند و از موضع بی وضعی نرود و به غلغله می کرد که کوفته شده شبیه باشد علاجش فصد کنند پس استقران صفرا و بعد از آن استعمال اللار و دفع پس طلای کمال مثل خطی و خبازی و آرد جو حمزه و آنها باشد سرخ و متفرقی می باشد و مجتمع می باشد و آنها سرخ می باشد پس خشک ریشه گردد و در آن نهایت بود مثل در و عضوی که آتش بر آن نهند علاجش فصد و اسهال صفرا پس سر که را بر زمین شخ که طین خریزند تا جوشد پس قدری کافور قهقهه بران ریزند و بر موضع جره طلا کنند تا به قهقهه می مثل جره بود الا اندک بر جا نماند شود خطهای سرخ مثل زبان آتش پدید شود علاجش مثل علاج جره بود بعد از فصد و اسهال بر جنرهای که رطوبت و ما سیت در خون احمداث کند و او مت نمایند مثل مار الشیخ و بنده و کدو و دوغ طلا از نافع از برای نار فاسی صفت آن باز و سبزه خضض می کافور قهقهه سوده بک و لوباب استغول و آب برگ سان الحبل و آب خرقة تازه و آب کاسه بنی تازه و خرقة طلا نمایند قهقهه می و درمی بود از خون علاخیش استقران و سرخ و قهقهه و بسیار سرخی بران آتش علاجش فصد است و در اندک طلای از سرخ صندلی و صندلی سفید و قهقهه و قهقهه و قهقهه و سر که و آب کشنیز تازه و اگر این طلا در زیاد شود فی الحال دور کنند و همین طلا را بنویسند که بالای آفت نهند و در روز دیگر آرد جو کشنیز تازه خبازی یا لوباب استغول و قهقهه و چون بنفید که از آنچه است زاده می شود طلای از آرد جو و آرد با قهقهه خطی و خبازی و با لوباب استغول

علاجش اگر بسیار بود و غلبه خون باشد فصد کنند و اگر خون غالب نبود بر سهیل اقتصار نمایند و اگر در آن اندک باشد بطلا دفع کنند و سپاه و اندک اگر مانع یا گیرین نیز بک سوده طلا نمایند زایل گردد و نیز زرد یا سوزد و اندک برون کرده طلا نمایند زایل گردد و حمزه یعنی در میان خواص هم سرخ بود معروف است علاجش سرخ باشد که چون انگشت بران بالکند زایل شود و باز نزدی سرخ خود در پوست بود و زیادتی نداشته باشد و از موضع بی وضعی و از جایی بجایی رود و این قسم خالهای کینه و علاخیش استقران بدن از صفرا است و غذا آتشش چو از آتش به شراب بناب که قهقهه می شنید کرده باشد طلای نافع صفت آن صندلی سوده و کشنیز تازه و برگ خرقة تر و سان الحبل و سبزی و گلاب در هم سرشته طلا نمایند و این قسم محتاج بحال نباشد و غیره خالص آن بود که صفرا بخون نماند باشد پس از پوست تحا و ز کرده بود و در کند و از موضع بی وضعی نرود و به غلغله می کرد که کوفته شده شبیه باشد علاجش فصد کنند پس استقران صفرا و بعد از آن استعمال اللار و دفع پس طلای کمال مثل خطی و خبازی و آرد جو حمزه و آنها باشد سرخ و متفرقی می باشد و مجتمع می باشد و آنها سرخ می باشد پس خشک ریشه گردد و در آن نهایت بود مثل در و عضوی که آتش بر آن نهند علاجش فصد و اسهال صفرا پس سر که را بر زمین شخ که طین خریزند تا جوشد پس قدری کافور قهقهه بران ریزند و بر موضع جره طلا کنند تا به قهقهه می مثل جره بود الا اندک بر جا نماند شود خطهای سرخ مثل زبان آتش پدید شود علاجش مثل علاج جره بود بعد از فصد و اسهال بر جنرهای که رطوبت و ما سیت در خون احمداث کند و او مت نمایند مثل مار الشیخ و بنده و کدو و دوغ طلا از نافع از برای نار فاسی صفت آن باز و سبزه خضض می کافور قهقهه سوده بک و لوباب استغول و آب برگ سان الحبل و آب خرقة تازه و آب کاسه بنی تازه و خرقة طلا نمایند قهقهه می و درمی بود از خون علاخیش استقران و سرخ و قهقهه و قهقهه و قهقهه و سر که و آب کشنیز تازه و اگر این طلا در زیاد شود فی الحال دور کنند و همین طلا را بنویسند که بالای آفت نهند و در روز دیگر آرد جو کشنیز تازه خبازی یا لوباب استغول و قهقهه و چون بنفید که از آنچه است زاده می شود طلای از آرد جو و آرد با قهقهه خطی و خبازی و با لوباب استغول

چند

علاجش اگر بسیار بود و غلبه خون باشد فصد کنند و اگر خون غالب نبود بر سهیل اقتصار نمایند و اگر در آن اندک باشد بطلا دفع کنند و سپاه و اندک اگر مانع یا گیرین نیز بک سوده طلا نمایند زایل گردد و نیز زرد یا سوزد و اندک برون کرده طلا نمایند زایل گردد و حمزه یعنی در میان خواص هم سرخ بود معروف است علاجش سرخ باشد که چون انگشت بران بالکند زایل شود و باز نزدی سرخ خود در پوست بود و زیادتی نداشته باشد و از موضع بی وضعی و از جایی بجایی رود و این قسم خالهای کینه و علاخیش استقران بدن از صفرا است و غذا آتشش چو از آتش به شراب بناب که قهقهه می شنید کرده باشد طلای نافع صفت آن صندلی سوده و کشنیز تازه و برگ خرقة تر و سان الحبل و سبزی و گلاب در هم سرشته طلا نمایند و این قسم محتاج بحال نباشد و غیره خالص آن بود که صفرا بخون نماند باشد پس از پوست تحا و ز کرده بود و در کند و از موضع بی وضعی نرود و به غلغله می کرد که کوفته شده شبیه باشد علاجش فصد کنند پس استقران صفرا و بعد از آن استعمال اللار و دفع پس طلای کمال مثل خطی و خبازی و آرد جو حمزه و آنها باشد سرخ و متفرقی می باشد و مجتمع می باشد و آنها سرخ می باشد پس خشک ریشه گردد و در آن نهایت بود مثل در و عضوی که آتش بر آن نهند علاجش فصد و اسهال صفرا پس سر که را بر زمین شخ که طین خریزند تا جوشد پس قدری کافور قهقهه بران ریزند و بر موضع جره طلا کنند تا به قهقهه می مثل جره بود الا اندک بر جا نماند شود خطهای سرخ مثل زبان آتش پدید شود علاجش مثل علاج جره بود بعد از فصد و اسهال بر جنرهای که رطوبت و ما سیت در خون احمداث کند و او مت نمایند مثل مار الشیخ و بنده و کدو و دوغ طلا از نافع از برای نار فاسی صفت آن باز و سبزه خضض می کافور قهقهه سوده بک و لوباب استغول و آب برگ سان الحبل و آب خرقة تازه و آب کاسه بنی تازه و خرقة طلا نمایند قهقهه می و درمی بود از خون علاخیش استقران و سرخ و قهقهه و قهقهه و قهقهه و سر که و آب کشنیز تازه و اگر این طلا در زیاد شود فی الحال دور کنند و همین طلا را بنویسند که بالای آفت نهند و در روز دیگر آرد جو کشنیز تازه خبازی یا لوباب استغول و قهقهه و چون بنفید که از آنچه است زاده می شود طلای از آرد جو و آرد با قهقهه خطی و خبازی و با لوباب استغول

میند که گرمی شود طلای از بافته و اکلیل الماس و بزرگترین جلیب کنند و در همه اوارام از رعایت اوقات اربعه  
 غافل نباید بود و در ابتدا رادع و در تریک جمع کردن میان رادع و مرغی و در انتها مرغی و محل در خطا چکل  
 صورت نمند و اگر بنیند که تحلیل یافته و جمع شده باشد تخم مرو و انجیر در هم کوفته ضامد نمایند و امثال این تا بنجیند  
 و تدریجاً آنرا کنند و مثل سرگین کوبند و تراشند یا باکت او را هم مقدار غرض عضو بود که سر یک مغز  
 عضو رئیس واقع شده اند و بطبعی در زیر بغل که مغز غده دل باشد و این یعنی رخ را آن که مغز غده جگر بود و  
 الاذین یعنی پس بر دو گوش که مغز غده دماغ بود و هرگاه درین اعضا درم حادث گردد از آن جهت که  
 اعضا در ریه مواد را با نجاب دفع کرده اند و با بر اطراف ریشی و با درمی بود و از آن موضع متوجه آن  
 غصه بار دشت شده باشد و چون بآن اعضا رسد و در آنجا ماند زیرا که گوشت نرم دارد آنرا لحوم خود گویند  
 و آبش تصفیه و معجزات در ابتدا بعد از تنهید بن بقصد و سهیل مثل آب گرم ریختن با بخار و مسک و لیل  
 و خطمی منقبضه و بخاری ضامد کردن استعمال رادع جایز نبود درین موضع بخار سرد و غده و خازیه  
 درم صلب و غلیظ بود بر ظاهر آن گرمی نماند و با ریهها باشد و در گوشت بسته بود و در لحوم رخها  
 برگردن حادث گردد و بیشتر متعده بود و یک کیسه سلعه درمی بود و مختلف باشد در جبهه از مقدار غده  
 یا مقدار خزیره او را کیسه بود و در گوشت بسته نباشند و یا انگشت توان گرفت و بهر چه جانب حرکت توان  
 داد و آن چهار قسم است و عینه دارد و ریه و سر ریه یعنی در اندرون مثل این چیز نماند و غده در  
 بود صلب بقدر خفای باخورد بر کف و پیشانی بسیار واقع می شود و فرقی میان غده و سلعه آن بود که  
 غده زیاده نشود و خلایف ندارد و نرم نبود و در اول حدوث آن اگر دست متفرق گردد و باز نمود کند  
 و گاه بود که خود نکند علاج این بر سه تنه بلغم بود و باقی و سهیل یا با ریح فقیری قوی بخار یقون ضامد کرد  
 بر داخلین جلیب و بزرگترین و خازیه را به داخلین و ایرسان نرم سوده بهسم آمیخته ضامد کنند و هم کوبند  
 را سخته در زیت برشته بر خازیه طلا کنند تحلیل دهد و اگر مایه سیرات و او مبت با اینها تحلیل یا فیلهها  
 و الا بنجیند گردانند و بشکافند و علاج قرص کنند و سلعه اگر بزرگ شود و با نچه ذکر شد تحلیل نیاید ازین دو کار  
 باید کرد شکافتن بیرون آوردن با کیسه که آنرا کیسه سلعه گویند یا با دویه معفنه ریش گردانند و صفت  
 آن یک آب نارسیده چهار جز زرنج دو جز تو بال مس صبر و نظرون دو جز و مجموع را نرم سوده  
 بروغن کشین سه مرتبه طلا نمایند و صفت تخم را با دویه محله و معفنه علاج نتوان کرد و دفع آن جز

در این  
 موضع  
 غده  
 جگر  
 است

سرو کردن نباشد و غدد را با خلیون خمد کنند و بر بالای آن پاره سرب گذارند که حکم برینست  
**الشفط** اگر یا بختن موی سر و ریش پوستی تنگ نیز سفید و آرایه گزید و الا در الشفط  
 می نامند یا از بلغم بود علائش سفیدی و نرمی موضع و باقی علامات بلغم است علائش تنگی است  
 به تخم ترب و شبت و عسل اسهال یا یا چغیر ای مقوی باغای قوی است و بعد از تنقیه موضع را با جگر  
 بماند و بسندان و پیاز غصص طلا کنند یا پیاز غصص را با عسل سوده طلا کنند یا حسب الطبع  
 بسرکه غصص سوده طلا نمایند و یا از صفرا می باشد علائش زردی درشتی موضع و سایر علامات  
 صفرا باشد علائش تنقیه است بحیث قرص منقبه و بطبعین بلبله زرد پس سرکه و روغن گل سرخ بماند  
 پس بصفندقی با پوست سوخته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا از سودا می باشد علائش تریگی تنگ گردد  
 و درشتی موضع و سایر علامات سودا است علائش سهال است بحیث قیون مجون خجاج و تعدیل مزاج با سهال  
 مرطبات و پیاز غصص مالیدن و پیوستن سسم نرا سوزانند یا تخم فی خشک کرده سوده طلا کنند و روغن  
 پیوسته بماند و یا از خون می باشد علائش سرخی موضع و علامات غلظت است و علائش فصل است و الا  
 اطلیه مذکوره و سسم خرمالی را سوخته خاکستر آذر بر روغن کنجد سرشته طلا کنند و اگر زیت بود بهتر است بخاکستر  
 سیاه وانه و خاکستر نیم طلا کردن در مقام موی بر و باید کلک برش نشوید و خیال آن با کلفت پس و کثرت  
 وزردی و تغییر رنگ وانه کی بسیار میخیزد یا بسببی و **مش** خدوت سیاهی است که بسبب زردی و تغییر  
 بشکل مسند بر از مکلف رنگین تر بود و سبب زردی در آن بیشتر است **مش** که طهای سیاه بود و بکار  
 باشد که بسبب زردی و کثرت مایل باشد و بیشتر وزردی واقع شود و خیال آن مثال این آزار باشد لیکن مرتفع بود  
 سطح بدن و آنچه مذکور شد اگر باطل بود و رفع نتوان کرد و آنچه مذکور شد باشد علائش فصل است و سهال  
 خطا سودا است پس طلا کردن به تخم خرنوب و تخم ترب قسط و ایضا و زردی و تر مسکونی به تنقیه بکار  
 بسرکه سرشته طلا نمایند و خیال آن را به سوزن نهند و کبرک و گلاب بنشیند و باید ویران کردن طلا کنند و  
 یعنی بوی بعل و مثال آن تغییر رایج و متن ابطی و زیر پستان میان انگشتان پای پوست سر و خروار  
 اخلاط وحدت آنها بود علائش تنقیه خاکی غالب و غیر فعل و پستان را خندل سفید و سرکه و روغن  
 بگلاب سوده طلا نمایند و روغن می بجهت متن میان انگشتان صفت آن توپای می باشد  
 گلشن گل از منی پوست اندازد و بجهت بسرکه تر کرده خشک نمایند و نرم کوبیده بکار دارند و جگر



مناسب است و اگر بر سر کوکان و پیران باشد بان دویه پوست درخت بازو و جوزالمر سوخته ضم کنند  
 سفید و هوق سیاه اما بنی سفید علامتش آنست که بسیار سفید نبود بلکه نزدیک بود بزرنگ بود  
 بدن و در پوست فروزفته و نامش بود و موسی که از انجا بر آید سیاه بود علامتش اسهال است با یابج فیه  
 و ششم غنظل و ترید و غار حقون و از بنیات اجتناب نمایند و بر کنگبین و اطراف کشتیرند و مدت نمایند طلای آن  
 از برای بقی ابيض تر مش شامی پوست کینه و شیطرح هندی عاقر قرحا تخم ترب کشش سفید آن  
 بنجیه بکسر که مرشته و شب طلای کنند اما بنی سیاه بجز پوست عضلات بسیار است و بسیار است  
 سودا بود چون علامتش آنست که چون دست بر آن بگذرند سوسه از آن ریخته شود و موضع مسخ باشد علامت  
 فصد است و اسهال سودا و حمامهای مطب و ترطیب مزاج باغذیه و آشربه و طلای نمودن است  
 بطلا نکرده و نوعی از بنی سود بود که آنرا برص اسود گویند و آن درشتی بود قوی باخارید و تقشیری  
 فاسد شک علامتش علاج بنی سیاه بود باز اذتی اسهال و ترطیب مزاج و بعضی سفیدی که بعضی  
 اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید گردد و دیگرانگ شود و سبب آن ضعف قوت معبره است بواسطه غلبه بر آن  
 قوی که غذای آن عضو است یا بواسطه سوء مزاج عضو است از برودت و رطوبت و حدوث طبعی سدی و در اکثر  
 آن خون که غذای او می گردد نیکو بود و از بلغم خالی و گاه بود که بر وضع حجامت پاشنه آن برص حادث شود  
 بواسطه ضعف عضو بوجاحت علامت برص سفیدی براق و نامش در پوست فروزفته و سفیدی موسی آن  
 موضع و نازک بودن پوست آن موضع اگر انگشت بر آن فرو برد از موضع دیگر که انگشت فرو برد بیشتر  
 در کو افتد و چون زبان در زنده خون بیرون نیاید علامتش هر چند آنکه مرض گفته اند که سبب غار غریب  
 لاککادان سراسر یعنی مرضیت که اطباء از علاج آن حسته اند و نزدیک نیست که نیک شود اما چون امکان  
 دارد شود به علاج شده اند و علامتش سفید رخ بلغم است و تبدیل مزاج بمعا صین گیم و خوردن قیاق  
 و مشرد و یطوس طلای نافع بجهت برص سفید صفت آن نقطه سفید زرق روی خردی مسخ خرق  
 موی ریح کشش و نیز بوره سبز بوره سفید یا غنظل شیطرح هندی عاقر قرحا پوست کینه زرد  
 اطرا لالی کوفیه بنجیه بکسر که مرشته طلای نمایند و اطرا لالی با دانگی عاقر قرحا بایند و بعضی سفید بنجیه  
 دیگر و ساعت در آفتاب نشاند چند آنکه عرق کند و باشد که همان روز یا روز دیگر آنکه زرد و زرد آب روان بود  
 وحت یا بد چراساقت اگر جراحت خورد بود و تازه و از بخار ص و دیگر سالم و لبهایش هموار بود

نمای سفید

نمای سیاه

ال

ال

چنان بود که در بستن ناف تران تمام بر هم نمی کشید بر جای که افتاده نهند و بر باطنی دوسر بر بندند و بنای  
 لبهای آن درست بر هم کشند و چیزی در اندرون زرد از موی و غیر آن و اگر تازه نبود دوسر روز بر آن  
 گذشته بود لیکن چک ویریم نگرفته بود از آنجا باشند تا خون آلود گردد پس به بندند و اگر جراحت عظیم  
 و غائر بود ازین ادویه ضروری ساخته بر آنجا زیند صفت آن صبر کنند دم الاخون کوفته بخیه ضروری  
 و بر جوی آن چندل سرخ و قوغل آب کشیند تازه و آب کاسنی تازه و آب خرقة تازه سوده طلا کنند  
 و اگر خیال اقتضا نمایند فصد کنند و اگر لبهای جراحت بهم نرسد بدوزند و اگر خورد آشته باشد از آن  
 چیزی گوشت افتاده باشد و یا قوا جزای آن بر هم نمی کشند و در میان قضا دشته باشد که طوبت  
 دوسخ در آن جمع خواهد شد پس با دویه که تخفیف رطوبت و جلائی رخ تواند کرد احتیاج باشد ضروری کردن  
 وقت نافع است کند صبر بقوی زردند و یا ساقوتی که مانی مغسول اقلییا رنقره مجموع را نرم کوفته بر  
 آنجا باشند و بر بندند و باید که بپتن غوران حکم تر و بیش است تر باشد و عضو را شکلی دارند که زرد آن  
 آسانی بیرون آید آمد و هرگاه خواهند که پاک گردانند بکنند پاک گردانند هر یک بعد از پاک گردانیدن آن استغفار  
 کرده می شود صفت آن مردار سنگ از زوت سفید دم الاخون زرق روی کل ارسی کوفته بخیه موم زرد و زرد  
 گلسنج که اخته ادویه را بان شسته بر هم سازند و اگر جای موم روغن مغز قلم کاو کنند و نصب بود هر چه بنده  
 مجرب صفت آن بر هم سیاه نیم با و مری سرخ و دودم روغن کنجد نیم سیر کنده بهر دانه نیم دانگ موم سفید یا زرد  
 اول یا زرد روغن کنجد نیم تا سوخته گردد پس صاف نموده موم را در آن بگذارند و ادویه را که کوفته بخیه  
 داخل کرده در آن سنگی نهشته بماند تا سرد شود پس بکار برند و صبح و شام این موم هر یک را یک بگذارند  
 و زخم را مندل بگذارند چون گوشت تازه بر آورد ادویه مندل خاتم خشک کنند و آن ادویه است مردار  
 سوخته برگ سوختن بدیه تازه و سبز گلنار فارسی زرد و جو صبر بقوی و اگر جراحت اعراض دیگر بود  
 مثل درم و عظام و قطع عرق و غصه و فساد گوشت و شدت درد و سوء مزاج و امشکای بدن اول به  
 تدبیر آن اعراض اشتغال نمایند و تبدیل مزاج و استقراغ مواد و تسکین درد بیرون کردن گوشت بد و فساد  
 را و تدبیر موم گوشت و علاج جراحت غصه و قطع آمدن خون و حرکت خواهد آمد و اما جراحت عصبی از این  
 بکند از نکه از درم کردن این شود چه درم جراحت عصب را خوف تشنج است و وصول جزای آن نافع و از  
 آب دومی سرد نگا دارند و اگر درم بکند با رد جو و آرد با قلا و بزرگان سوده بریت سرشته خواهد کند

و اگر تشنج عارض شود آن عصب را که تعدی کند بپزند بروغن بنفشه تکمید کنند و شست و گردن را بر روغن بنفشه  
 و پیه بطور پیوسته خانگی چرب نمایند و اگر جراحت استخوان شکسته بود ضا و حار باید گذاشت و اگر در آن  
 عظم یا عصبی پدید شود بزرگ راوند مرچ ضا کنند تا بپزدن آید پس کند و مرکب بپزند و ضا کنند تا بپزدن  
 استخوان فاسد شده باشد و آن لعاب گوشت فاسد را بمرچ زنجار دفع کنند و استخوان را بترابشند و اگر  
 جراحت بر شکم و روده و ترب بر روی آید باندرون بفرستند و شکم را بوزن و اگر روده را بوزن کرده باشند  
 و باندرون نروند کبراب تکمید کنند تا بپزدن برود پس دستها و پاها علیل را گرفته او را بر دراز تاشند  
 منجذب گردد و روده باندرون رود و اگر باین عمل باندرون نرود دهن جراحت بپزند و اگر روده باندرون  
 تواند رفت کتاده گردانند و اگر وقتی فراسد که ترب سبز یا سیاه شده باشد آنقدر که تشنج بود بپزند و بر  
 رگی بزرگ که در آن بود بر بیانی باریک بپزند و باندرون فرستند و غایت احتیاط رعایت کنند پس  
**علاج سوختن از آتش و روغن کرم** و غیره در روغن زرد آب گرم و از آن  
 موضعی که آتش سوخته باشد اگر آید بپزند طلا یا خاکش منحل و خرقه و برگ بید تازه و پوست غلیظ  
 بید که نه که آنرا بفارسی پدیده گویند سوده طلا نمایند یا بگل ارمنی و سرکه و آب و اگر آید بپزند و عظم بود فصد  
 کنند و تلطیف تدبیر و مرهم سفید را بر آن مالند و اگر الم بسیار عظم بود بمرچ نوره علاج کنند صفت آن  
 بگیند آب نارسیده و بهفت بار بشویند و خشک کنند چنانکه در شستن یک ساعت بگذرد که در آب بماند  
 چهار جز و ازین شش جز و از روغن گلشن و دو جز و موم سفید و یک جز و سفید آب قلعی شسته مرچ تریب  
 دند و بکار بپزند اما سوختن روغن کرم را بمثل آنچه گذشت معالجه کنند و آنچه مخصوص است باین عید  
 تخم مرغ و سفید آب قلعی و زیت است که تریب داده بر آن بگذارند و اما علاج سوختن آب گرم شش  
 از آنکه آنکه کتاب اندر را برانجا بپزند و خرقه های خشک بر آن نهند و خاکش موی سر آدمی بپزند و تخم  
 مرغ سرشته بر آن مالند و اگر آفتاب پوست بیوز در مرهم کافوری طلا کنند و اگر روی را بپفید  
 تخم مرغ بالغ آب اسپول یا منفران مید و در آب آغشته طلا کنند از آفتاب متاثر نشود **باب**  
**تشنج در عروق و در علاج ضرب و سقوط و مغز و بچوب تازانده و**  
 که در علاج خلع و بیرون آوردن بکمان و خار از اعضا اگر کسی چیزی مثل دیواری بر روی او افتد  
 یا ضرب بر سر او بپزند یا کسی از بپزند یا بپزند یا بپزند او را شکسته گردد و علاج بیشتر

علاج سوختن از آتش و روغن کرم

تشنج در عروق و در علاج ضرب و سقوط و مغز و بچوب تازانده و

است میان این مجموع فصد و حجامت کردن است از جانب مخالف هر چند در بدن غلبه خون بود مگر در این  
موضع که تفرق اتصال شود و خون بسیار آید پس بر این طبیعت اقتصاد باید نمود و مکنه لینه نماید از این جهت  
و قهطه یون فلو س خیار شیرین برق کاسنی در روغن بادام شیرین دهنده از برای خوردن صفاوی که بر آن  
صفا دهنده صفت آن مفاصت بعد از مفاصت هندی که آنرا میدهند لکری گویند برگ مورد از هر یک یک  
برگ سرگل سرخ از هر یک یک پندرم صبر قهطری دو درم ماسن بقدرم آب برگ مورد شسته صفا دهنده  
طلای مستعمل در وقتیکه حرارت پیدا شود صفت آن عدد سه درم گل ارمنی فلفل صندل از هر یک یک  
طلای کنند و غذاها مشین برنج بشیره بادام دهنده باز ده تخم مرغ نیم رشت و اگر سو میای خالص سرکه  
نهایت نیکو بود یک قیراط بخوردن دهنده پیش کبیری است قیراط است و پیش بعضی است و چهار  
قیراط و آنرا درین طبع دهنده مناسب و زراوند نیم درم فوه الصنع بکدرم غلبه شکب سه درم کافور بان  
چهار درم بخورشانند و صاف نموده بقند شیرین کرده دهنده اگر ضرر بود و سقطه بر سر او شود  
برگ مورد و عددش شش و کلنا فارسی کوفته بروغن گل سرخ و کلاب شسته طلای کنند و اگر بر سر او شکم  
واقع شود و نفث ادم باقی ادم حادث گردد قرص کبریا و دم الاخوین گل ارمنی در تنقیح عدد سه  
و اگر کسی را بچوب تازیانه و اشال آن زده باشد بهترین چیزی پوست گوسفند بود که در حال از گوشت  
جد کرده باشد بر موضع ضرب پوشند و تا دیگر روز بر نه از زده اگر قدری خاکستر آن بر آن موضع  
پس پوست بر روی آن پوشند بهتر باشد و اگر در استنگ و سفید آب قلعی و موم سفید و روغن گل  
سرخ هر یکی سازند و با این نافع باشد علاج خصلع و کسر خلع بر بدن آمدن زاید استخوان است  
تمام از مخاکی که در استخوان گیر است که میان بر دو اتصال موضع بر دو بان بود و فنی اندکی بیرون  
آمدن باشد نه تمام و دهن کوفتی بود که اندازی نیز گویند که با استخوان و انچه گردان درنده است بر سر  
علامت انخالعی ظاهر می شود از تغییر شکل محفوف و عدم قدرت بر حرکات آن عضو از تقاضای  
را با دست چپ متقابله کنند لیکن خلع باز و مفصل درگ را در شوار توان داشت زیرا که سر عضو که خلع  
گردد در بغل افتد پس ظاهر شود بر بدن در ارباب یا ناحیه درگ افتد و اینجا گوشت پیدا شود بر بدن ظاهر  
ناباشد و علامت لازم باز و دهنی سندر است که در زیر بغل پیدا آید و مکن نبود بر سر استخوان  
بدن آنها و پهلوی و علامت سندر آن بود در از شدن بر این بود و از برای اگر خاسته است

شش

شش

باشد و ظهور در می و در بیهود عدم قدرت بر آنکه ای را در گوشه ران خم توان کرد یا کوتاه تر بودن این پا  
 از بای دیگر است و اگر از جانب پس افتاده باشد در گواختادن ابرو و کاشیدن آن علامت و قوی  
 آن بود که در مفصل اندک تغییری در موی از جانب دیگر پیدا شود و بودن حرکات ممکن بود و در جمیع  
 حرکات بهیچ جانب ممکن بود علاج خلج را بعد از اورتی به شکل طبعی از آنند طلای نافع از برای خلج صفت  
 آن ماست منقشه درم کل از منی مرکبی خلی سفید گل سرخ از یک سده درم برگ مورد بخار درم نرم کوفته  
 سفیده تخم مرغ سرشته بکار دارند و دوشی درین را همین طلای موافق و کافی بود اما کسر و انگیختن استخوان  
 عضو را و استخوان را برقی مساوی گردانند و گاهی باشد که بعضی از برای استخوان که اصلاح آن افتد  
 نتوان داشت در باید کرد و عضو را باید بست بر بطن زاده معتدل درستی و محکم از ابتدا بستن از موضع  
 شکسته باید کرد متوجه بجانب بالای آن موضع کسر را محکم به چید پس بر فاده دیگر هم از موضع کسرت  
 کنند و بعد از سه چهار گزرت متوجه زیر آن شوند و در بر دو چیدن است در ابتدا محکم بچید و چید اندکی بچید  
 اندکی بستی میل کنند پس با دوه جابره طلا کنند و به بندند و بعد از آن فصد کنند و طبیعت و تاز  
 بکش نیز گویند و قوت حادث گردد و مادون رباط سرخ گردد پس باید کشا دوست تر باید  
 بست و اگر خاریدن قوی عارض گردد که تحمل نتوان کرد بکش نیز و قدری آن کسرم بر انجا نیز نه تا خاریدن  
 ساکن گردد و یک زمان استراحت نموده باز به بندند و ز فاده بار انگلاب و غن گل اندکی سر که تر  
 گردانند و اگر چند روز بگذرانند و درم نکنند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از آنکه اول بسته اند به بندند  
 و بکش نیز الا در چهار و پنج روز یا زیاده و قصار از حد سن معاش بغدادی او معاش بندی و کل از منی  
 و آب مورد سازند و غده لوزج مثل کلیه پاره و بیه و مرغانه و برنج یا بطون بقر و بطون بره و زغال  
 و در آخر امر در وقت انعقاد سفید رباط اندکی سست تر گردانند و علامت ابتدا از انعقاد و سفید  
 پیدا شدن خون است بر فاده و رباطات چه این دلیل ایصال طبیعت است ماده حیده را با انجا  
 که از سام ترشح نموده و باید که قبل از اشتداد و تصلب عضو را تحریک قوی دهند و اگر با کسر  
 جراحی بود ابتدای بستن از یک عصابه از لب بالا آن کنند و دیگری از لب زیرین و در کشنده  
 دارند و قدری بنیه را انجا نهند و چون زرداب کم گردد از درم ایمن گردند و مرهم رویانده نهند و اگر  
 خون می رود و نمی ایستد از صبر و گذر و مرصافی و دم الا خون در و رست ساخته بران پاشند



و اگر از جنس ماری قوی باشد فی الحال عضو را ببرد و اگر ببردن ممکن نباشد گوشت آن موضع را ببرد  
تا استخوان و اگر میسر نشود موضع را بیشتر بشکافند و درین غم را کشاده گردانند و بعد از امتصاص  
کند و بسیار بخورد این ادویه را ضا د نمایند زفت و طب فرقیون جاد شیر قند و اگر اینها حاضر نبود  
سرگین کبوتر و فودنج و خاکستر خوب انگو و اگر تریاق فاروق میسر آید در اول مفید بود و در آخر فایده  
ندید و مقدار شربت تریاق فاروق جهت این نفع یک مثقال بود و خوردن خلصه کینه شال دفع جمیع  
و گزیدنها کند و گفته اند که خوردن شوم با شراب تیر شراب پایا یا با گند ناعنی میکند از علل دیگر که از  
جمیع گزیدنها و زهرها نافع است و اگر چیزی دفع آن نشود مرکب آن شدن خطای محض بود و اصل خشک  
در نواحی استر اباد است بار دارد مشهور است منفعت آن درین باب تواتر رسیده و طر و عقرب بعد از تیر  
بالای آن و امتصاص نمودن و بخور گرم کنند و با درج کوفته و گرم کرده ضا د کنند و خوردن آن نیز مفید بود  
و عقرب را اگر میسر باشد بشکافند و ضا د کنند و از مفتحات خاصه کفر فاس کتاب کنند و در بواسطی که عقرب  
بسیار باشد اجتناب از خوردن کفر فاس بود و با درج ضد کفر فاس است **رشمیل** و عضاد نام  
اماری که بهترین علاج آن شیر دادن قوی فرمودن باشد و معند در کتب طبیه مذکور شده اما عضاد جز  
که از جنس آنست و هر کدام از اینها اگر گردند از انهای او در اینجا بماند و بان سبب درد کند تیریدن  
آوردن آن آنست که بخاکستر خوب انگو و روغن زیت با کخی طلا کنند و با خید در اینجا بکشند تا  
در آن آونیزد پس بخاکستر و روغن مذکور طلا کنند و اگر درد ساکن نشود بسیار بکنند و در آب گرم کرده  
سبوس کنند و چوشانیده باشند نهند اما سام ابرس که در خراپهای باشد و قهقهایی سیاه  
بروی است آن نیز دندانها بگذارد و هنگام گزیدن و از گزیدن آن شب مطبقه در میان آن  
لرز و اضطراب که از گزیدن مار بود عارض شود و بسیار بود که با فراطر در طلا کنند و موضع  
نهش سبز و زرد نشود و زرداب و رطوبات فاسد سیلان کنند پس طریقی که گزیدنها  
آنرا ببرد و برون و قدری پشم را مانند ابریشم مقرر من خوده یا نیز قطونا در آیه در آن صمغ عربی  
صل کرده باشند بر زنند و ضا د کنند و یک روز بگذارد پس برفق باز کنند تا دندانها برون آید  
و علامت سرون آمدن آن زوال تب و سبزی موضع و سیلان زرداب باشد پس بعد  
از آن اجتناب از خوردن مار گذشت عمل نمایند **کلب کلب** حیوانیت

کربانی در کتب طبیه

کلب

که سگ و بعضی حیوانات را مثل گرگ و شغال و روباه عارض می شود و گفته اند که بغل را نیز عارض  
 می شود و این را از آن سبب کلب نامیده اند که در سگ بیشتر واقع می شود و این حیوان را که این  
 حال بود کلب گویند علامت سگ دیوانه سرخی چشم و زبان از دندان بیرون افکندن و بوی  
 بسیار آلودن و سر بر زمین نزدیک گردانیدن و دم را در میان پرده پا بر زمین میکشد و در رفتن  
 مستان بود و اگر گرسنه شود بخورد و اگر تشنه شود از آب بترسد و یا شامه و هر چیز که رسد  
 حمله کند و آواز نکند و اگر آواز کند گرفته آواز بود و سگان جمله از وی بگیرند و اگر این سگ را  
 و تلق کنند بمرکت دم و غیره چنانکه رسم کلاب است و این صفات بر تقدیر استیقام کلب بود  
 و قبل از استیقام بعضی از این علامات بود و بعضی نبود و مخصوص یعنی گزیده شده کلب کلاب را به  
 بهفتیاد و هفتیاد و چهل روز و گاه بود که تا شش ماه بلکه یک سال در تأخیر افتد بحسب قوت و کثرت طوبی  
 و قرب و بعد مزاج شخص از سودا ویت حالتی مثل مالچو یا از دوست و دشمن تنهایی و دشمن  
 داشتن روشنایی و ترسیدن از هر چه بیند و در حال از آن سگوه نمودن از آب و طوبیات ترسیدن  
 یا از آنجنس و پلید شدن از این سبب از شرب آب باز نماندن و هر گاه که باین مرتبه رسد امید  
 صحت اندکی ماند خاصه اگر روی خود را در آینه نشاند سگ بخندد و اگر در ویرگاه چنین باشد طعم آبلیمو  
 او منقطع باید کرد و گاه بود که آواز سگ کند و در این بود برگزیدن مردم و هر که را بگوید و این  
 حالت عارض شود و همچنین بود هر که پس خورده او را از آب و طعام تناول نماید و گاه بود که در لوی  
 مخصوص اشیا را بمیشل کلاب پیدا آید و اگر مشتبه گردد که کلب گرفته کلب است یا غیر آن باز  
 نان را بر طوطی که از زخم او سبب آن میکند آلوده گردانند و پیش سگی اندازند اگر بخورد سگ  
 دیوانه نبود یا قدری مغرور یک شب بر زخم بندند و در هیچ پیش مرغ اندازند اگر بخورد و یا خورد  
 ببرد و بوانه بود علامت جنس موضع گرفته را کشاده گردانند و بیخیل بسیار فرمایند پس سیر  
 کوفته بسره که دروغن گویند سگ شده نماید و تا به جای و شیهه نسره که سودا و ما زخم است گذارند  
 مخلوط کرده نماید و با سیر و پیاز و نمک را کوفته با خاکستر خوب بزرخم کرده نماید و نماید  
 و تا سه روز این تدبیرت مفید بود اما بعد از سه روز کشاده گردانند و بن جراحته نماید و بود  
 لیکن سعی نمایند که تا چهل روز نماند مل نشود و هر گاه بشد که اثر اندمال پیدا شده یا آید



هرگز نشد ضامن نماید و تا بکشد بدو تدریس نماید و تنقیه شود و اشتغال باید نمود و و ازاله زاری  
 دوار سلطان بنده و دوار الذاریج بگیرند و زاریج فربه و سیراب و با جگر کرده و انداخته یک شقال عدس  
 مقشر یک شقال سنبل الطیب زعفران قنفل فلفل و ارچینی از هر یک یکد انگ نرم کوفته بآب سرشته  
 قرصها سازند و هر روز صبح و شام دو دانه آب نگیم بنوشند و اگر در شانه دردی پیدا شود بطن  
 عدس و روغن بادام شیرین باروغن گاو و عسل کتند و هر روز که دوار الذاریج دهند در حمام روند  
 و در آب زن نشاند تا در آب زن بول کند و از سر را نگاه دارند و غذا مرغ فربه و ماش آشپته  
 باشد و شراب کهنه دادن گفته اند نسخه دیگر دوار الذاریج بگیرند و زاریج بعد از استسقا اطراف پنجه  
 گفته شده و یک شبانه در دروغ نهند پس دروغ را بریزند و دروغ تازه داخل کنند و بعد از یک  
 شبانه در بریزند و یکبار دیگر چنین کنند پس زاریج در سایه خشک کنند و با وزن آن عدس  
 بسازند و قرصها سازند شربتی دو دانه آب گرم بدهند و بقالون مذکور عمل کنند نسخه دوار  
 بگیرند سر سلطان نهی ماده علامت ماده گی آن است که حوال در زبان فرو برند از آن آب  
 سقید بیرون آید همه اطراف آنرا بنیدارند و بخاکستر و نمک پاک بشویند و بعد از آن آب خالص  
 و خشک گردانند و در کوزه کنند و سر آنرا محکم گردانند و یک شب در تنوری که در آن بخت باشد  
 بنهند پس ده جزو از این پنج جزو خطی نام یک جزو کند و کوفته و بخت بر روز صبح و شام دو درم  
 آب سرد بنوشند جالینوس گفته که هر کس از این دارو خورد از شره سیدان آب آینه شود و  
 گفته که چهل کس را سنگ دیوانه گرفت بعضی از ایشان بجز آنرا خوردند و سالم ماندند و بعضی  
 استسکاف نمودند و بپاک شدند و از اشتغال و دماغی جالینوس و انواع تدریسات دیگر  
 اتفاقا در اگر فرج پیدا شود تدریس است که از بوم و عقیده شکر اجواف با سازند و آب کرده به  
 بلع آن امر فرمایند یا شراب سازند سر تنگ و لوله دراز در آن نشاند و سر و لوله در حلق نهند تا  
 آب بجلقی فرو رود و آب را نه بنید تدریس و یا پس قرار از آن فو نیست و اگر نسیر نشود تنقیه بدن کنند  
 و تعدیل مزاج و ترک فواکه و شراب و شوربا از فواکه مثل به توان خورد و آنچه ممنوع است فواکه کثیر  
 الرطوبه مثل خرزه و زرد آلو و پسته و انبه و برنجفات و ترشیها اقتضای نمایند و خانه را بکافور  
 بسندل و مشک و عود و غیره بیدار کند و سیب و به و امرود و گلاب و عسل قرشش گردانند اما

دوار الذاریج

تذییر شرب سموم قی کردن آب گرم است گر روغن کنجد و زیت باطلنج بزرابچه و مسک و روغن  
 گاو خورده و ازین طعام بسیار نباید خورد و اگر زهری بقی برکند فیهما و الا که حضرت آن گفته تریاکی که زهر  
 را بقی بیرون آورد آنرا تریاق الطین نامند صفت آن گل منقوشه سمب الفار از یک دو مثقال  
 زیت بستر شد شربتی یکدرم و بعضی گفته اند که خبر الدیک فی الحال قذرت سم کند و بعد از آن  
 در قی استقضا کرده باشد قدری شیر دهند و بعضی قی فرمایند و اگر در زیر شکم ضرری الی ادراک  
 کنند حقه کنند و اگر معلوم گردد که کدام زهر بوده است بانیچ مخصوص نیست بآن معالجه کنند چنانچه در  
 مطلوبات مذکور است پس از کتایب فراموش نکنند فقط

تمام شد مطب علوینجان



[illegible]





RESERVED.

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

PM 98

DATE SLIP

710

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of one anna will be charged for  
each day the book is kept over time.

RESERVED

PM 6A

415

٢٩٤

YFLA

مستطاب علوی خان

[illegible]